

دوره مستقر

جزوه از نامه یسنور

سرانجام

تفسیر و تالیف:

صدیق صفرنلده

بہا: ۳۷۵ روپاں

سپهرنجام

مستحق منزله
میرزا علی

۲	۸۱
۲۲	۷۰

یاد بود

آغاز پانزدهمین ترم

۶۵۸۰۸۷

هَجْرَتِ رَسُولِ الْكَرِيمِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ



زبان و فرهنگ ایران

۹۶

دوره هفتوانه

جزوی از نامه مینوی

سرانجام

تفسیر و تألیف:

صدیق صفی زاده «بوره که ئی»

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران. خیابان انقلاب مقابل دانشگاه
تلفن ۶۴۶۳۳۰

۱۴۰۳ قمری
۱۳۶۱ خورشیدی
۱۹۸۲ میلادی

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید
حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب و مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۵	فهرست
۹	مقدمه
۱۳	تاریخ تشکیل و عقاید یارسان
۱۵	سرانجام
۱۶	اوزان اشعار سرانجام
۱۸	هفتوانه
۲۰	قربانی در سرانجام
۲۱	پادشاه جهان - خداوندگار و هفتن
۲۳	هفتن و امشاسپندان
۲۴	سر سپردن
۲۵	سلطان اسحاق
۲۹	هفتاد و دو پیر
۳۰	چهل تن
۳۱	هفت خلیفه - هفت خادم - هفت یار قولطاس
۳۲	هفت هفتوان - شصت و شش بنده کمرزرین
۳۳	چهل چهل تنان - نود و نه پیرشاهو - پردیور
۳۴	یارسان
۳۶	خاندانهای یارسان
۴۰	میر خسرو لرستانی
۴۱	سیمرخ
۴۲	اسب
۴۳	بازو شاهباز
۴۴	شهرزور

صفحه	عنوان
۴۷	دوره مفتوانه (متن کتاب)
۸۵	بند ۱- سرود پیر بنیامین
۸۶	بند ۲- سرود سلطان اسحاق
۸۷	بند ۳- سرود بنیامین
۸۸	بند ۴- سرود سلطان اسحاق
۸۹	بند ۵- سرود سلطان اسحاق - بند ۶- سرود بنیامین
۹۰	بند ۷- سرود سلطان اسحاق
۹۱	بند ۸- سرود بنیامین - بند ۹- سرود سلطان اسحاق
۹۲	بند ۱۰- سرود بنیامین
۹۳	بند ۱۱- سرود سلطان اسحاق
۹۴	بند ۱۲- سرود خلیفه عزیز سلیمانی
۹۸	بند ۱۳- سرود خلیفه محمد
۱۰۰	بند ۱۴- سرود خلیفه شاه شاه
۱۰۱	بند ۱۵- سرود خلیفه شهاب الدین
۱۰۲	بند ۱۶- سرود خلیفه باپیر
۱۰۴	بند ۱۷- سرود خلیفه امیر
۱۰۷	بند ۱۸- سرود خلیفه جبار
۱۰۹	بند ۱۹- سرود پادشاه (سلطان)
۱۱۰	بند ۲۰- سرود بنیامین
۱۱۱	بند ۲۱- سرود داود
۱۱۲	بند ۲۲- سرود پیر موسی
۱۱۳	بند ۲۳- سرود مصطفی
۱۱۵	بند ۲۴- سرود رمزبار
۱۱۶	بند ۲۵- سرود شاه ابراهیم ایوت
۱۱۸	بند ۲۶- سرود بابا یادگار
۱۱۹	بند ۲۷ و ۲۸- سرود سلطان اسحاق
۱۲۱	بند ۲۹- سرود بنیامین
۱۲۲	بند ۳۰- سرود سلطان اسحاق - بند ۳۱- سرود پیر شهریار اورامی
۱۲۳	بند ۳۲ سرود پیر ندر شاهوئی - بند ۳۳- سرود پیر رستم سو
۱۲۴	بند ۳۴- سرود پیر نقی
۱۲۵	بند ۳۵- سرود پیرنگادارتانی - بند ۳۶- سرود پیر محمد شهرزوری
۱۲۶	بند ۳۷- سرود پیر اسماعیل کولانی - بند ۳۸ سرود رمزبار
۱۲۷	بند ۳۹- سرود پیر موسی - بند ۴۰- سرود داود
۱۲۸	بند ۴۱- سرود سلطان اسحاق

صفحه	عنوان
۱۳۱	بند ۴۲- سرود بنیامین
۱۳۲	بند ۴۳- سرود بنیامین از قول مردان
۱۳۳	بند ۴۴- سرود داود
۱۳۴	بند ۴۵- سرود سلطان اسحاق
۱۳۵	بند ۴۶- سرود بنیامین - بند ۴۷- سرود سید محمد
۱۳۷	بند ۴۸- سرود سید ابوالوفاء
۱۳۸	بند ۴۹- سرود سید مصطفی
۱۳۹	بند ۵۰- سرود سید میراحمد - بند ۵۱- سرود سید شهابالدین
۱۴۰	بند ۵۲- سرود سید حبیب شاه
۱۴۲	بند ۵۳- سرود سید باویسی
۱۴۳	بند ۵۴- سرود سید حبیب شاه
۱۴۴	بند ۵۵- سرود سید شهابالدین - بند ۵۶- سرود سید میراحمد
۱۴۵	بند ۵۷- سرود سید مصطفی - بند ۵۸- سرود سید محمد
۱۴۶	بند ۵۹- سرود سید ابوالوفاء - بند ۶۰- سرود سلطان اسحاق
۱۵۱	فهرست اصطلاحات مذهبی و عرفانی
۱۶۵	فرهنگ لغات
۱۷۹	فهرست آیات قرآن کریم و احادیث نبوی
۱۸۰	فهرست مآخذ و منابعی که در تهیه حواشی از آنها استفاده شده است
۱۸۳	فهرست اعلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

این کتاب که جزوی از نامه مینوی سرانجام و شامل سرودهای ده هجائی رهبران و پیران یارسان در سده های هفتم و هشتم هجری است، حاصل تلاش و کوشش های چند سالة نگارنده است که اینك برای اولین بار انتشار می یابد.

پیروان یارسان که اکنون در غرب ایران، استان کرمانشاه، بویژه شهرهای قصر شیرین، سرپل، کرد، صحنه و مناطق زهاب، بیوه نیچ، ماهیدشت و هلیلان و مناطق دلفان و پشتکوه و در میان ایلات لکستان و سگوند در لرستان و همچنین در افشار آذربایجان و گروس و شیشوان و ایلخچی و پیرامون ماکو و میاندواب و همدان و تهران و دامنه کوه های البرز و پاتاق و شهریار و خراسان و کردستان عراق و ترکیه سکنی دارند، همگی با سبیل های آویخته و مورب که شعار و نشانه آنان است، در استتار و خفا به راه و روش های مسلکی خود سرگرمند.

این گروه عقیده دارند که مسلکشان دارای رازها و اسرار ناگفتنی است و نباید آنرا به کسی نشان دهند، از این رو کتاب های مسلکی خود را که با نظم و نثر به گویش گورانی که یکی از گویش های کردی است نوشته شده، به کسان دیگر نشان نمی دهند و آنها را از دیگران مخفی می دارند و نمی گذارند دست پژوهندگان به آنها برسد و این امر باعث پوشیده ماندن این مسلک گشته و برای همین است که تا نزدیک پنجاه سال پیش، هیچگونه کتابی درباره مسلک و عقاید آنان به چاپ نرسیده است.

خوشبختانه اکنون با کوشش و تلاش فراوان محققان برخی از راه و روشهای آنان به خوبی نمایان شده و خودشان هم در این راه گام برداشته‌اند و هم‌آهنگ با پیشرفت فرهنگ و دانش کتابهایی نوشته و به چاپ رسانیده‌اند، زیرا خوب دریافته‌اند که در روزگار کنونی نمی‌توان مسلک و راه و روش دینی و مذهبی را مخفی نگه‌داشت. اما متون نامه سرانجام که در قرن هفتم و هشتم هجری تدوین و تهیه گردیده تا آنجائیکه اطلاع حاصل است تاکنون منتشر نگردیده تا مورد استفاده همگان قرار گیرد.

نگارنده همیشه آرزویم این بود که متون گورانی از قبیل سرانجام و کلامها و گفتارهای بزرگان و رهبران یارسان را بدست بیاورم و آنها را از زبان کردی به زبان فارسی ترجمه کنم تا پژوهندگان و پویندگان از آنها بهره‌مند گردند.

پس از جستجوها و تلاشهای فراوان خوشبختانه چند سال پیش با گروهی از رهبران و پیران روشن‌بین و خردمند یارسان آشنائی پیدا کردم و بیشتر کتابها و نامه‌های دینی و مسلکی و متون قدیمی گورانی را به وسیله آنان بدست آوردم که اینک جزوی از آن بنام (دوره هفتوانه) با ترجمه و شرح و حاشیه در دو بخش تقدیم پژوهندگان ارجمند می‌گردد. بخش نخست این کتاب شامل تحقیقی درباره تاریخ تشکیل و عقاید یارسان و بخش دوم نیز متن کتاب است که با ترجمه و شرح می‌آید. چاپ و انتشار این جزوه سهم بزرگی در شناسائی بخشی از اسرار مذهبی یارسان خواهد داشت.

وزن سروده‌های این بخش از نامه سرانجام ده‌هجائی است و بیشتر اشعار آن با ذوقی سرشار از شیرینی و حلاوت و لطافت سروده شده است، همان ذوق لطیف سرایندهان پارسی زبان که در اشعار عصر سامانیان و غزنویان مشاهده می‌شود، با این تفاوت که بیشتر قصاید شعرای مزبور در مدح و ثناء و ستایش پادشاه و وزیر و حاکمی است، به امید صله و انعام و جایزه‌ای، اما سرودهای نامه سرانجام در مدح و ستایش و نیایش پروردگار عالمیان و فرشتگان است به امید پاداش روز واپسین، و مضامین سروده‌های نامه سرانجام عبارت است از سنتها و راه و روشهایی که از زمان

کهن پشت به پشت میان کردان میگردیده و در قرن هفتم و هشتم هجری به وسیله رهبران و پیران یارسان به رشته نظم درآمد است. برخی از عبارات و اصطلاحات سرودهای این کتاب ممکن است برای عده‌ای نامفهوم و پیچیده باشد، و این هم جای تعجب نیست زیرا برخی از اشعار شعرای قدیم ایران نیز تعبیرات مبهم و نامفهوم دارد برای اینکه گذشت زمان، ضرب‌المثلها و اصطلاحات آن دوره را از یادها محو می‌کند. نگارنده تا آنجائیکه برایم امکان داشت مطالب مبهم و نامفهوم را در حاشیه شرح و بسط داده‌ام تا هیچ مسئله‌ای مبهم نماند.

به امید اینکه پژوهش و کوشش چند سالة من موجب شود که جوانان پژوهنده در راه شناخت فرهنگ کهنسال خویش کوشش‌های بزرگ بی‌اغازند و هر روزی از تاریخ آینده ما با گشایش و فتحی در زمینه فرهنگ همراه باشد.

تهران - فروردین ماه ۱۳۶۱

صدیق صفی‌زاده (بوره‌کهنی)

تاریخ تشکیل و عقاید یارسان

سرانجام

مجموعه کتابها و رساله‌های اهل حق که در قرن هشتم و نهم هجری تدوین شده است، (سرانجام) نامیده می‌شود. سرانجام دارای شش بخش یا شش جزء می‌باشد: (دوره هفتوانه)، (بارگه بارگه)، (گلیم و کول)، (دوره چهلتن)، (دوره عابدین)، (خرده سرانجام). عده‌ای نیز گفتار بزرگان اهل حق را اعم از سرانجام و غیره مطلقاً (کلام) یا (دفتر) می‌گویند و علمای این مسلک را هم (کلام خوان) می‌گویند و کلامها نیز با نظم و نثر نوشته شده است. علاوه بر کتابهایی که ذکر شد، کتابهای دیگری وابسته به قرون دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هشتم و نهم و سیزدهم هجری بشرح زیر وجود دارد:

(دوره بهلول)، (دوره باباسرهنگ)، (دوره شاه خوشین)، (دوره بابا ناوس)، (دوره باباجلیل)، (دوره پیرعالی)، (دوره دامیار)، (دوره شاه‌ویسقلی)، (دفتر پردیور)، (دفتر ساوا)، (دفتر دیوان گوره)، (زالال زلال)، (کلام سیدخاموش)، (کلام ایل‌بگی جاف)، (کلام خان‌الماس)، (کلام تیمور)، (کلام شیخ‌امیر)، (کلام ذوالفقار)، (کلام قاصد)، (کلام نوروز)، (کلام حیدری)، (کلام جناب)، (کلام مجرم)، (کلام درویشقلی) وجود دارد.

این کلامها به گویش گورانی تحت تأثیر لهجه‌های لکی و لری و کردی کرمانشاهی و کردی مریوانی و کرمانجی سنندجی و کلهری به اشعار ده هجائی سروده شده است. کلمه گورانی در اصل منسوب به گوران است و گوران نام یکی از ایلات مهم بین سنندج و کرمانشاه می‌باشد و مردم آن پیرو مسلک یارسان می‌-

باشند. چنانکه گفتیم اکثر آثار منظوم مذهبی گورانی ده هجائی است بدین جهت این نام در گویشهای کردی همگانی شده و هر شعر عامیانه‌ئی را که با آهنگ خوانده شده است گورانی گفته‌اند. کلامهای مزبور چون تاکنون گردآوری و چاپ نشده است، و از طرفی چون این کلامها در نزد اشخاص کم‌سواد قرار دارد، از این‌رو غالباً مبنی بر لغزش یا اشتباه یا اختلاف است و روی این اصل نمی‌توان همه آنها را بطور یقین مستند قرار داد. ضمناً چون بیشتر رونویس کنندگان کلامها، به گویش گورانی آشنائی نداشته‌اند، از این‌رو اکثر لغات و اصطلاحات را غلط و نادرست نوشته‌اند و گاهی برخی از ابیات آنها را هم حذف کرده‌اند. ما برای پایه کار خود از دو نسخه سرانجام که در دسترس داشتیم استفاده کرده‌ایم. نسخه نخست بخط آقای گلزاری است که در سال ۱۳۴۲ نگارش یافته و دیگری هم به خط آقای کاکا ردائی است و در سال ۱۳۱۵ نوشته شده است. از میان این دو نسخه چون نسخه نخست بهتر و رساتر بود، از این‌رو آنرا پایه کار خود ساختیم.

اوزان اشعار سرانجام

اشعار ده هجائی که کلیه متون مذهبی گورانی با آن سروده شده، در ایران باستان هم رایج بوده است. در زبان پهلوی چه در آثار مانوی و چه در آثار اشکانی و ساسانی زرتشتی اثراتی از شعر هجائی پدیدار است و برحسب پژوهش و تحقیق کریستن‌سن دانشمند دانمارکی در قسمتی از بندهشن که مربوط به زندگانی اوان کودکی کیقباد و شامل پنج مصرع است، اشعار هشت هجائی وجود دارد و برحسب بنونیست دانشمند فرانسوی کتاب درخت آسوریک نیز منظوم بوده و در آن قطعات پنج هجائی و شش هجائی و هفت هجائی و هشت هجائی و نه هجائی و ده هجائی و یازده هجائی وجود دارد و به عقیده وی این کتاب اصلاً منظوم بوده که در دوره ساسانی در آن اضافات و همچنین تغییراتی در جملات آن راه یافته است.

برحسب تحقیق استاد پوردادود، یشتها و گاتها منظوم می‌باشد

ولی اوزان آنها با هم فرق دارد و در گاتها اشعار یازده و دوازده و چهارده و شانزده و نوزده هجائی وجود دارد ولی وزن شعری در اغلب یشتها هشت آهنگی است و در میان آنها اشعار ده هجائی و دوازده هجائی نیز دیده می‌شود.

با آنچه گفته شد در زبان آوستائی و پهلوی و سایر لهجه‌های محلی اشعار ده هجائی وجود داشته است. در لهجه‌های زبان کردی که از لهجه‌های قدیم ایران بشمار می‌رود، اشعار ده هجائی قسمت اعظم ادبیات آنرا تشکیل می‌دهد و تمام منظومه‌ها و داستانهای عشقی و رزمی و عرفانی ایرانی از قبیل: شاهنامه و خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد و نادرنامه و بهرام و گلندام و غیره که به گویش گورانی و به گویشهای گوناگون کردی سروده یا ترجمه شده است، همه ده هجائی و شامل دو مصراع می‌باشند که هر مصراع نیز به دو جزء پنج هجائی تقسیم شده است و وقف همیشه پس از هجای پنجم یعنی در وسط هر مصراع است.

اشعاری که از روی شماره هجاها سروده شده است، محققین و نویسندگان قدیم اسلامی آنرا بنام فهلویات یاد کرده‌اند. چنانکه شمس قیس رازی در کتاب (المعجم فی معاییر اشعار العجم) که در آغاز سده هفتم هجری آنرا نوشته است می‌گوید: خوشترین اوزان فهلویاتست که ملحونات آنرا اورامنان خوانند. اورامن یا اورامنان نمودار آهنگ و لحن مردم سرزمین اورامان کردستان است که گویش آنرا بنام (گورانی) خوانند.

نامه سرانجام نیز به وزن ده هجائی سروده شده است و این کتاب در نظر غالب اهل حق‌ها در حکم وحی منزل است و از دیدگاه آنان تعلیمات آن کامل و بالاترین سند مسلکی بشمار می‌رود و این آموزشها و فرمانها حاکم بر همه شئون زندگی هر فرد اهل حق می‌باشد و این کلامها وظائف و کار هر فرد را در هر وضع و شکل و در هر پایه و مرحله از مراحل زندگی از روز زایش و کودکی و جوانی و پیری و مرگ تعیین می‌کند و وظیفه هر اهل حقی است که از حین تولد تا دم مرگ تعلیمات و فرمانهای سرانجام را بکار ببندد و آنرا پیش غیر اهل حق بازگو نکند و مانند رازی در سینه خود نگهدارد.

نامه سرانجام شامل مراحل و سیر و سیاحت روح جاودانی خداوندی در مظاهر و جامه‌هاست و نیز بازگو کننده سیر روان فرشتگان و بندگان آسمانی در قالب آدمیان است. مراسم و تشریفات مذهبی از قبیل نذرها و نیازها و قربانی‌ها و دعاها و اعیاد و سرسپردن و آداب و رسوم اجتماعی اهل حق‌ها هم از آن سرچشمه گرفته است و بنا به استناد یکی از سرانجام‌های خطی، این کلامها که به لهجه گورانی نوشته شده، خداوندگار و فرشتگان‌ش آنرا در روزهای پیش از آفرینش پی‌ریزی کردند و روی الواح نوشتند و در قرن هشتم و نهم هجری که دوره تجلی فرارسید برای پیروان خود بازگو نمودند.

کتاب سرانجام که به سرانجام پردیوری نیز معروف است، دارای شش جزء است که جزء نخست آن بنام (دوره هفتوانه) می‌باشد. دوره هفتوانه دارای شصت بند سرود است که این سرودها بوسیله سلطان اسحاق و یارانش هر یک به طرز مخصوصی سروده شده و در هر یک فکر و اندیشه مخصوصی غلبه دارد. در این باره نیازی به شرح و بیان نیست، زیرا در هنگام مطالعه به فکر و اندیشه آنان پی خواهید برد.

سرایندگان که سرودهای (دوره هفتوانه) یا بخش نخست نامه سرانجام را سروده‌اند، عبارتند از: «سلطان اسحاق، پیر-بنیامین، پرداود، پیرموسی پیررمزبار، پیرشهریار اورامی، پیرنذرشاهوئی، پیررستم سو، پیرنقی، پیرنگادارتانی، پیرمحمد شهرزوری، پیراسماعیل کوهلانی، سیدمحمد گوره‌سوار، سید ابوالوفاء، سیدمصطفی، سیدمیراحمد، سیدشهاب‌الدین، سیدحبیب شاه، سیدباویسی، خلیفه عزیز سلیمانی، خلیفه محمد، خلیفه شاه‌شاه، خلیفه شهاب‌الدین، خلیفه باپیر، خلیفه امیر، خلیفه جبار، مصطفی داودان، شاه ابراهیم ایوت، سیداحمد بابایادگار».

هفتوانه

موضوع این بخش از (سرانجام) درباره آفریدن هفتوانه و تعیین و پدید آوردن روان آنان پیش از آفرینش است. برابر این جزء از سرانجام، خداوندگار بخشی از روان جاودانی خود را جدا

می‌کند و فرشتگان و بندگان چندی را بانروی خود به اسامی: هفتن، چهل تن، چهل چهل تن، هفت خلیفه، بیور هزار غلام، بیون غلام را از آن می‌آفرینند. سپس خداوندگار به درون دری می‌رود و چون از در بیرون می‌آید، به فرمانش در پاشیده می‌شود و از پاشیدگی آن دودی برمی‌خیزد و آسمان و زمین و ستارگان و ماه و خورشید و شب و روز را پدید می‌آورد و چون سراسر جهان را آب می‌پوشاند، آبها را در یکجا گرد می‌آورد و دریا و خشکی را از هم جدا می‌کند و بر روی زمین روئیدنیها و درختهای گوناگون می‌رویاند و در دریا ماهیها و جانداران مختلف می‌آفریند. پس از آن خداوندگار با یکی از فرشتگان مقرب خود بنام (بنیامین)، هفت طبقات آسمان را به نامهای (لوح صدف)، (لوح عقیق)، (لوح گوهر)، (لوح در)، (لوح یاقوت)، (لوح مرجان) و (لوح الست) می‌گردد و هر طبقه‌ئی را که سیر می‌کند، فرشتگان آسمانی گرد هم می‌آیند و جشنی معنوی برپا می‌کنند تا خداوندگار و فرشته مقرب او به میانشان بیایند، و چون نیاز درویشان برآورده می‌شد، یکی از حاضرین خود را قربانی می‌کرد و بنا به فرمان سرجم، خلیفه قربانی را در میان جمع یا جم می‌نهاد و بهره‌های قربانی را مساوی تقسیم می‌کرد. خداوندگار پس از گشت و گذار در هفت طبقات آسمان، بنا به خواهش فرشتگان در زیر ساجناریا هورخش جلسه مخصوصی بنام جم تشکیل می‌دهد و پس از بجای آوردن آداب و رسوم جم و سر بریدن قربانی به پایه و مقام خداوندگاری خود از آنان پیمان و اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و از آنان عهد و پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت به او ایمان بیاورند. آنان نیز پیمان می‌بندند. پس از اخذ پیمان از آنان، خداوندگار از نور بی‌کران خود هفتوانه را می‌آفریند و وعده می‌دهد که آنان را در هنگام تجلی در جهان برای دستگیری بندگان خود به ظهور برساند و چون میلیونها سال از پیمان و عهد و میثاق ازلی می‌گذرد، خداوندگار در قرن هشتم هجری سلطان اسحاق را به ظهور می‌رساند و بالجمله که موجودات مظاهر اویند و او خود را در آنها نموده است، سلطان اسحاق نیز هفتن و چهل تن و هفتوانه و هفت خلیفه و بیور هزار

غلام را گرد می‌آورد و آنان را برای ارشاد مردم به مناطق و کشورهای مختلف گسیل می‌دارد.

قربانی در سرانجام

در سرودهای این بخش از سرانجام، کشتن قربانی برای جلب توجه خداوندگار اهمیت فراوانی دارد، و قربانی را موجب ارضاء و خوشنودی خداوند می‌داند و برای همین است که قربانی از برجسته‌ترین مشخصات مسلک اهل حق بشمار می‌رود. جاندارانی که برای قربانی کشته می‌شود عبارتند از: «گوسفند، گاو، شتر، گوزن، آهوی نر، خروس». اما در روزهای پیش از آفرینش چون این موجودات هنوز آفریده نشده بودند، فرشتگان و یاران مقرب که عبارتند از: (پیرموسی)، (مصطفی داودان)، (رمزبار)، (شاه ابراهیم)، (بابا یادگار)، (پیرداود)، (پیربنیامین)، (پیرموسی)، (پیرندر)، خود را در پیشگاه خداوندگار قربانی کردند.

کشتن و ذبح کردن قربانی که با مراسم مخصوصی اجرا می‌شود، پس از آماده شدن آن، آنرا به‌جمخانه می‌برند و خادم‌دستهای خود را تا آرنج می‌شوید و پس از برگزاری جم به جم می‌آید و با گفتن (اول و آخریار) چند قطره از آب آفتابه‌ای که در دست دارد برای برکت و فزونی به لگن می‌ریزد و تعظیم می‌کند و بعد از آن بلند می‌شود و مشغول شستن دستهای جم‌نشینان می‌گردد و اول از سید شروع می‌کند. هریک از جم‌نشینان موقعیکه دست‌هایشان را می‌شویند، لبه لگن را می‌بوسند و سپس دستی به سر و صورتشان می‌کشند و اول و آخر یار می‌گویند.

جمله (اول و آخریار) در مسلک یارسان یادآور سومین آیه از سوره (حدید) در قرآن مجید است که می‌فرماید:

«هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم».

یعنی اوست آغاز و انجام و آشکار و نهان و اوست به هرچیزی

دانا.

پس از برگزاری جم، نشستن و برخاستن ممنوع است. بنابر این اگر کسی در هنگام شستشوی دست به‌جم بیاید، باید در کنار در بایستد. پس از این مراسم، خادم با گفتن اول و آخریار سفره

را می‌گستراند و نمک و نان و گوشت قربانی را با کاسه‌ای آبگوشت می‌آورد و پیش خلیفه می‌گذارد و خلیفه بنا به اجازه جم‌نشینان استخوانهای گوشت قربانی را جدا می‌کند و پس از جدا کردن استخوانها، خادم آنها را در کاسه‌ای می‌ریزد و به آن نمک می‌پاشد و آنگاه خلیفه با صدای (یا حق) و (اول و آخر یار) گوشت قربانی را مساوی تقسیم می‌کند.

پادشاه جهان

نامه سرانجام، خداوند را پادشاه جهان و گاهی شاه و سان و خاوند کار و خواجه یاد می‌کند و او آفریننده یکتای بی‌آغاز و بی‌انجام و آنچه بوده و هست از اوست و او نمودار روح و روان جاودانی است که در روزگاران پیش از آفرینش پس از اینکه از ارواح فرشتگان و یاران پیمان و اقرار اخذ می‌نماید، در جهان تجلی می‌کند و با نور بی‌کران خود قلوب اولیاء و عارفان را صیقل می‌دهد و تنی چند از آنان را به ظهور می‌رساند تا با نور خود که نموداری است از نور حق، قلوب دیگران را تابش دهند تا به کمال مطلوب برسند. این مظاهر انوار که در نامه سرانجام از آنان یاد شده، عبارتند از: «علی مرتضی، بهلول ماهی، شاه خوشین، سلطان اسحاق، شاه ویسقلی، محمد بیگ، آتش بیگ».

خداوندگار و هفتن

هفتن که کوتاه شده هفت تن می‌باشد، برابر نامه سرانجام این فرشتگان از گوهر خداوندگار آفریده شده‌اند و پاسبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و آتش و فلزات و غیره به آنان سپرده شده است. بنابر این چون آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و آتش و فلزات و غیره به هفتن سپرده شده است، آنان مقدس می‌باشند و به شکرانه و سپاس این نعمتها بر هر فرد یارسانی بایسته است که نام خداوندگار و هفتن را هر روز بر زبان بیاورد و در راه آنان نذر و نیاز و شکرانه بدهد. هفتن در اعصار گذشته هم در جامه پیغمبران و پادشاهان تابیده و در جهان ظهور کرده‌اند

تا مردم را به سوی خداپرستی و راه و روش زندگی راهنمایی کنند، و در قرن هشتم هجری هم در قالب هفت تن از پاکان تجلی کرده اند. نام و لقب این هفت تن بشرح زیر است:

«۱- سید خضر ملقب به پیربنیامین. ۲- موسی سیاه ملقب به پیرداود. ۳- ملارکن الدین دمشقی ملقب به پیرموسی. ۴- خاتون دایراک ملقب به رمزبار. ۵- مصطفی داودان. ۶- شاه ابراهیم ملقب به ملک طیار و ایوت. ۷- احمد ملقب به بابایادگار.» در میان این پاکان، بنیامین که به پیربنیامین معروف است، سردهسته آنان به شمار می رود و خروش خروس که در هنگام سپیده بامداد با بانگ خویش دیو تاریکی را می راند و مردم را برای برخاستن و پرستش و کشت و کار فرامی خواند ویژه بنیامین است، و برای همین است که در میان برخی از اهل حقها گوشت خروس را نمی خورند و آنرا مایه فزونی و برکت می دانند. بنیامین در مسلك یارسان نمودار جبرئیل یا سروش است که در فلسفه شیخ اشراق روانبخش توصیف شده است.

سهروردی در کتاب (حکمة الاشراق) درباره سروش که یکی از انوار سپهبدی در طبقه عرضیه است و او را روانبخش نامیده است می گوید:

«... ویحصل من بعض الانوار القاهرة وهو صاحب طلسم النوع الناطق معنی جبرئیل، وهو الاب القریب، ای من حیث الرتبة، من عظماء رؤساء الملکوت کالنور الاول ومن معه فی الطبقة الطولیه القاهرة (روانبخش) روح القدس، واهب العلم والتأیید. معطی الحیوة، والفضلیة علی المزاج الاتم الانسانی نور مجرد وهو النور المتصرف فی الصیاصی، ای الابدان لانها جمع صیغیه وهی کل ما یحصن بها الانسیة، وهو النور المدبر الذی هو اسفهد الناسوت ای البدن...».

یعنی: و از برخی انوار قاهره و فرمانروا که طلسم نوع ناطق می باشد، نام جبرئیل یافته می شود، نزدیکترین پدر روحانی از بزرگان و مهتران ملکوت اعلی مانند نور اول و یاران او در طبقه طولیه قاهره و مسیطره روانبخش روح القدس، واهب العلم، زندگی بخش، فضیلت بخش بر صاحبان مزاج و روح کامل و تام

و اتم انسانی، وی نوری است مجرد، و آن نوری است که در هیاکل پیکره‌های انسانی نفوذ می‌کند. و آن نوری است که سازندهٔ اسپمبد ناسوت می‌باشد.

در خلاصهٔ نامهٔ سرانجام آمده است: که مدار گردش عالم هفت تن است که مغز آنها خداوند می‌باشد. اشیاء و اجناس پاك و روحانیات نیز از طرف هفتن‌اند. در مقابل اینها هفتوانه قرار دارد که خبث و کینه و عادات بد متعلق به آنهاست و آنان باید در راهنمایی و دستگیری مردم بکوشند و امور و اشیاء مادی هم از طرف هفتوانه می‌باشد.

هفتن و امشاسپندان

هفتن در نامهٔ سرانجام شباهت زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان درکیش زردشت دارد و یا شاید هفتن نموداری از هفت امشاسپندان باشد. زیرا فروزه‌ها و صفت‌هایی که در سرانجام برای هفت تن یاد شده، همان فروزه‌ها و صفت‌هایی است که در آوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از آوستا هم بنام هفتن‌یشت آمده است و مقصود از هفتن در آوستا همان هفت امشاسپندان است.

امشاسپند شش فرشتهٔ بزرگ هستند بنام‌های بهمن و اردی‌بهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد که برابر فرگرد ۱۹ وندیداد، در سپهر برین یعنی آنجائی که بارگاه خود اهورامزدا است، در روی تخت زرین جای دارند. در فروردین یشت می‌خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی می‌کند.

استاد پورداود در جلد اول یشت‌ها می‌نویسد:

چیزی که در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است. در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده و غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین به این عدد برمی‌خوریم بعدها قوم یهود نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیارةٔ بابل ترتیب داده و فرمانفرمائی هر یک از روز-

های هفته را به یکی از آنها برگذار کرده اند. رفائیل بجای خورشید، جبرائیل بجای ماه، شمائیل بجای مریخ، میکائیل بجای تیر یا عطارد، زدکائیل بجای برجیس (مشتري). انائیل بجای ناهید. سباتئیل یا کفزائیل بجای زحل. هفت پاره یا هپتن- هایتی پس از گاتماهم از قدیمترین جزوات آوستا محسوب است. نامه سرانجام هریک از روزهای هفته را به یکی از هفتوانه نسبت داده است: شنبه سید ابوالوفاء، یکشنبه سید میراحمد، دوشنبه سید مصطفی، سه شنبه سید شهاب الدین، چهارشنبه سید باووسی، پنجشنبه سید حبیب شاه، جمعه سید محمدگوره سوار. سرانجام آسمان را نیز نمودار هفت طبقه می داند و طبقات آنرا به اسامی: «صدف، عقیق، گوهر، در، یاقوت، مرجان، الست» یسار می کند.

سرسپردن

در نامه سرانجام، سرسپردن یکی از شرایط اصلی و مهم به شمار می رود و هر فردی از افراد اهل حق مکلف است که سرسپرده باشد. هرگاه نوزادی از هر خانواده یارسانی دیده بجهان گشاید، پس از سپری شدن هفته او و انجام مراسم نامگذاری باید وی را سرسپرده کنند و آن بدینگونه است که باید پیرو دلیلی داشته باشد. پیرش باید یکی از خاندانهای یارسان باشد و دلیلش هم از برگزیدگان همان خاندانی باشد که به آن سر می سپارد.

برای سرسپردن نیاز به يك دانه جوز و يك دستمال و نیاز (که نیاز نمودار گردو و انار و شاخ نبات است) و همچنین پول پای جوز و يك سکه و کارد تیز برنده و يك خروس و يك من برنج و يك چارك روغن می باشد که پس از فراهم شدن نیازمندیهای مزبور، نخست نیاز را در کاسه ای می ریزند و جوز و سکه و پول پای جوز و کارد برنده را در کاسه ای دیگر می نهند و برنج و روغن و خروس را هم برای قربانی می پزند و پس از برگزاری جم، پیرو دلیل حاضر می شوند و مراسم سرسپردن را اجرا می کنند و سپس قربانی را می آورند و پس از خواندن دعا آنرا مساوی تقسیم می کنند و هریک بهره خود را میل می کند. پوشیده

نماند هریک از اهل حق به خاندانی که سرسپرده است، حق ازدواج با افراد آن خاندان را ندارد.

سلطان اسحاق

بنابه نامه سرانجام سلطان اسحاق در سال ۶۱۲ هجری در روستای برزنجه از بخش هلبجه شهرستان سلیمانیه عراق دنیا آمده است. نام پدرش شیخ عیسی و مادرش خاتون دایراک رمزبار می باشد. بنا به کتاب (برهان الحق)، نامبرده پس از درگذشت شیخ عیسی به علت مخالفت برادرانش از برزنجه به سرزمین اورامان دیه شیخان مهاجرت کرد و تا آخر عمر همانجا توقف داشت و آرامگاهش همانجا می باشد. وی تمام دوره زندگانش را در حال انزوا و دور از قال و غوغا سپری نموده و فقط اشخاص حقیق و قابل فیض در هر مکان بوده اند که با کشش و الهام باطنی به حضور طلبیده مستفیض فرموده است کما اینکه خیلی از یارانش اهل چین و هند و بخارا و سایر بلاد دوردست از ایران بوده اند به خدمت رسیده اند. مسلک اهل حق در زمان ایشان رواج یافت و رسمیت پیدا کرد.

اسرار یارسان که در قرن دوم هجری در سینه بهلول ماهی و یارانش محفوظ بود و تا قرن هفتم هجری آن اسرار یدأبید به یکدیگر سپرده اند و در سده هفتم و هشتم هجری به صورت قانون و ارکان اهل حق و به نام حق و حقیقت و یارسان به یاران ابلاغ شد و در واقع سلطان اسحاق روی همین اصل مؤسس و مقنن مسلک اهل حق محسوب می گردد.

آقای دکتر محمد مکرری در پیشگفتار کتاب (شاهنامه حقیقت) می نویسد: سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی که در سده هشتم هجری می زیسته، سرزمین های اورامان و جوانرود و گوران و کوه های دالاهو را که برای پیشرفت کار خود فراخور می دانست، برگزید و با گروهی از یاران کرد، زادگاه خود برزنجه و دیه های شهرزور را پشت سر نهاد و در پردیور (در پیرامون دیه شیخان، در باختر رودخانه شیخان سیروان) فرود آمد. سلطان اسحاق در آنجا نه تنها گروندگان زیادی در میان ایلها و مردم دیه ها یافت و راز

یارسان را به همه مردم بیاموخت، بلکه در بنیادگذاری هم آهنگی میان مردم اهل حق نیز پیروزی بدست آورد.

در یکی از (سرانجام) های دست نویس درباره پیدایش سلطان اسحاق چنین آمده است: «یاران بابانا اوس پس از ناپدید شدن وی به سرزمین اورامان می روند و به کار کشاورزی می پردازند. در این هنگام میان درویشان و فرمانروای آن سامان که (صبوره) نام داشته، جنگ درمی گیرد. درویشان پیروز می شوند و از آنجا به روستای برزنجه که در شهرزور کردستان عراق واقع شده رهسپار می شوند و به خانه شیخ عیسی برزنجهئی که از بزرگان آن دیار بوده می روند و سه تن از آنان به نامهای: (داود، بینیامین، پیرموسی) در خانه شیخ می مانند و در زیر فرمان او درمی آیند. شیخ با اینکه دارای زن و فرزندان زیادی بوده، برابر پیشنهاد درویشها، دختر حسین بیگ جلد را که از بزرگان کردستان بوده خواستگاری می کند. حسین بیگ می گوید: دخترم را به شرطی به شیخ عیسی می دهم که آنچه را از قبیل گاو و گوسفند و استر و شتر و غیره پیشنهاد می کنم بپذیرد. حسین بیگ هرچه درخواست می کند درویشان می پذیرند. بامداد روز دیگر حسین بیگ هنگامیکه از خواب بیدار می شود، مشاهده می کند که پیرامون خانه اش پر از گله و رمه است و از این کار بسی تعجب می کند و سپس دخترش (دایراک) را به همسری شیخ درمی آورد.

دایراک همسر شیخ عیسی می گردد و پس از چندی آبستن می شود. روزی درویشان در بوستان سرگرم آبیاری می شوند، دایراک هم در بوستان مزبور می نشیند. ناگهان صدائی از آسمان برمی خیزد و پاره نوری به پیرامون دایراک سقوط می کند و پس از این رویداد، درویشان دایراک را به خانه می برند و پس از چندی دایراک پسری می زاید که نامش را (سان سهاک) یا (سلطان اسحاق) گذاشتند. درویشان بابینائی درونی، نشانه فر و شکوه خداوندی را در پیشانی کودک نوزاد دریافتند. روزی داود به کارهای خارق العاده سلطان اسحاق نگریست و دریافت که او مظهر الوهیت است و آینده درخشانی برای مردم آن دیار در پیش دارد. سلطان اسحاق کم کم بزرگ می شود و نشانیهای برجستهئی از خود

نمایان می‌سازد که مایهٔ شگفت شیخ عیسی می‌شود. شیخ عیسی از فرزندش می‌خواهد که به مکه معظمه بروند. با هم می‌روند به خانهٔ خدا می‌رسند. شیخ در فرزندش نشانی‌هایی از فروغ ایزدی می‌بیند و می‌خواهد به پایهٔ بلندش گواهی بدهد. زبانش بسته می‌شود و در بین راه نیز جهان را بدرود می‌گوید. سلطان اسحاق به زادگاهش باز می‌گردد. برنامه‌ریزی خود را آغاز می‌کند و بنای مسلک اهل حق را می‌نهد و رستاخیز بزرگی در سرزمین کردستان برپا می‌کند و گروه زیادی پای‌بند مسلک او می‌شوند».

در یکی از (سرانجام)های خطی دیگر نیز چنین نوشته شده است: «شیخ عیسی برزنجه‌ئی که از علماء و دانشمندان بزرگ برزنجه بشمار می‌رفت، روزی قصد زیارت خانهٔ خدا را کرد و به این منظور بار و بنهٔ سفر را بست و از دیار خود به سوی مکه با کاروانی رهسپار شد.

وی چون پیر و سالخورده بود، کارهایش را نمی‌توانست به خوبی انجام دهد. کاروان هم شبانه به راه می‌افتاد و کاروانیان در دشت بیمنای او را در نزدیکی‌های سرزمین حلوان که در شهرزور واقع شده رها کردند. شیخ عیسی از کار آنان آزرده گشت و به نیایش خداوندگار پرداخت و از چشمانش قطرات اشک روان شد. در این هنگام ناگهان پاره نوری از آسمان فرود آمد و به او ندائی رسید که ای شیخ، شما دیگر حاجی شده‌ای و به خانه‌ات بازگرد. شیخ چون ندا را شنید به زاد و بومش بازگشت و هنگامیکه به برزنجه رسید، سه درویش را بر آستانهٔ خانه‌اش دید. شیخ به محض دیدن سه درویش آنان را به اندرون خانه‌اش فراخواند و گرامیشان داشت.

درویشان پس از اینکه مدتی را در خانهٔ شیخ عیسی بسر بردند به او پیشنهاد کردند ازدواج کند. شیخ عیسی نخست از تقاضای درویشان سرپیچی کرد ولی سپس پذیرفت. درویشها بنا به پیشنهاد شیخ به خواستگاری دختر حسین بیگ که فرمانروای شهرزور بود رفتند ولی حسین بیگ پیشنهاد آنانرا نپذیرفت و دستور داد سه درویش را زندانی کنند. اما درویشها کارهای خارق‌العاده‌ای از

خود نشان دادند که مایهٔ تعجب و شگفت حسین بیگ گردید و سرانجام به ازدواج دخترش با شیخ عیسی تن در داد و شیخ عیسی با دایراک دختر حسین بیگ ازدواج کرد. پس از گذشت زمانی، دایراک آبستن شد و زمان زادنش فرارسید و او پسری که چهره اش آغشته به نور بود زائید. شیخ عیسی به دیدن نوزادش رفت و چون او را دید، دریافت که نور چهرهٔ این نوزاد همان پاره نوری است که در بیابان با او روبرو شده بود. خواست این راز را بگشاید ناگهان زبانش بسته شد و در دم جان سپرد.

عبدالقادر محمد در کتاب (بحرالانساب و رسالهٔ سادات البرزنجه) دربارهٔ شیخ عیسی برزنجه‌ئی می‌نویسد: «وی فرزندی باباعلی همدانی است که یکی از دانشمندان سدهٔ هشتم هجری بشمار می‌رود. او پس از اینکه برادرش شیخ موسی در سرزمین (آغجلر) کشته می‌شود، زن برادرش را به همسری خود درمی‌آورد و از او دوازده پسر بنامهای زیر پیادگار می‌ماند:

عبدالکریم، سید محمد، سید صادق، میرسور، وصال الدین، سلطان اسحاق، کمال الدین، جمال الدین، عباس، بایزید، حسین، حسن. سید صادق در شهرزور بدرود زندگی گفته و در بالای گردنه‌ئی بخاک سپرده شده و آن سامان هم بنام او خوانده می‌شود. میرسور در دیهی از شهرزور که بنام او شناخته شده، چشم از جهان پوشیده. شیخ عباس نیز در پیرامون شهر سلیمانیه رخت از جهان بر بسته. وصال الدین و کمال الدین هم در دیه یاوا در گذشته‌اند. سید محمد نیز در نزدیکی‌های رودخانهٔ سیروان جهان را بدرود گفته است. سلطان اسحاق هم به دیه شیخان رفته و پس از اینکه مسلک تازه‌ئی پدید آورده، در همانجا نیز بدرود زندگی گفته است.»

در یادداشت دست‌نویس کاگردائی دربارهٔ سلطان اسحاق چنین یاد شده است: سلطان اسحاق در هنگام کودکی در نزد ملا الیاس شهرزوری در خانقاه سرگرم فرا گرفتن دانش شده، و در جوانی به شهر بغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیه دانش‌پژوهی خود را دنبال و پس از آن به دمشق رهسپار شده و در آنجا تحصیل خود را به پایان رسانیده است. پس از ادامهٔ تحصیلات به زادگاه خود بازگشته

و در آنجا مسجدی ساخته و به ارشاد و راهنمایی مردم پرداخته است. پس از چندی به زیارت خانه خدا رفته و پس از انجام مراسم حج به روستای برزنجه بازگشته است. در این هنگام پدرش رخت از جهان بر بسته و چون برادرانش میانه و رابطه‌شان با وی خوب نبوده، ناچار به دیه شیخان که دیهی است در اورامان کوچ کرده و در آنجا مسلک یارسان را پایه‌گذاری کرده و در همین روستا بدرود جهان گفته است. «اهل حق این سند را نمی‌پذیرند و می‌گویند که سلطان علم ذاتی داشته و از همه چیز مطلع بوده و نیازی به اندوختن دانش نداشته است.

از سرودهای ملاالیا س شهرزوری که یکی از دانشمندان بزرگ شهرزور بوده، چنین استنباط می‌شود که سلطان اسحاق در نزد وی تربیت یافته و دانش آموخته است، ولی سپس به علت اختلاف برادرانش، راه دیه شیخان را پیش گرفته و مسلک تازه‌ای را پی‌ریزی کرده است.

سلطان اسحاق با استفاده از عقاید و آراء خاص مذهبی و با بهره‌گیری از ذخائر معنوی ایران پیش از اسلام منجمه کیش زردشتی و مزدکی و افکار و عقاید مسیحی و کلیمی و فرق‌گالی پس از اسلام که به خصوص در مناطق غرب ایران پراکنده بوده‌اند، مسلک کنونی یارسان را پی‌ریزی کرده است. وی یاران و پیروانش را به پانزده دسته بخش‌بندی و تقسیم کرد و برای هر یک وظیفه‌ای معین و سمتی مشخص تعیین داشته است. نام این دسته‌ها و فرقه‌ها بدین ترتیب‌اند: (هفت‌تن)، (چهل‌تن)، (هفت‌توانه)، (یاران قول‌طاس)، (هفتاد و دو پیر)، (هفت خلیفه)، (هفت خادم)، (هفت هفتوان)، (چهل‌چهل‌تنان)، (نود و نه پیر شاهو)، (شصت و شش غلام کمر زرین)، (هزار و یک بنده خواجه مانند)، (بیور هزاربنده)، (بی‌وند بنده یا بنده‌های بی‌شمار).

هفتاد و دو پیر

در این بخش از نامه سرانجام، از هفتاد و دو پیر که یک‌دسته از یاران سلطان اسحاق می‌باشد و از شهرها و ممالک مختلف به پیشگاه سلطان آمده‌اند، اشاره شده است. این عده مقام و پایه

ارشاد و راهنمایی را دارا بوده‌اند و در انجام تشریفات مذهبی دارای سمت خاص و مقامی بالاتر از مقام دلیل داشته‌اند. واژه هفتاد و دو که در سازمان سلطان اسحاق به یکدسته از پیران که هفتاد و دو تن هستند اطلاق شده، از قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده شده چنانکه یسنا که مهمترین قسمت آوستاست، دارای هفتاد و دو فصل می‌باشد. کشتی و بندی که زرتشتیان همیشه بر میان دارند، از هفتاد و دو نخ بافته می‌شود، و این عدد اشاره به همین فصول یسناست که در مسلک یارسان هم مقدس شمرده شده است. (بارگه بارگه) هم که از مهمترین قسمت سرانجام است، دارای هفتاد و دو بند سرود از هفتاد و دو پیر می‌باشد. این سرودها درباره فرود آمدن بارگاههای الهی در زمانهای بس کهن در سرزمینهای گوناگون ایران و جهان و همچنین در مورد ظهور و تجلی پیغمبران و اولیاء الله است.

چهل تن

برابرنامه سرانجام، پس از آفریده شدن هفتن، خداوندگار چهل تن را هم برای رازداری و ارشاد بندگان از گوهر خود آفرید. این گروه از دیدگاه پیکر و سیما با هفتن هیچگونه فرقی ندارند. این فرشتگان که از مقربان خداوندگار بشمار می‌روند، به فرمان او به روی زمین می‌آیند و به داد بندگان می‌رسند. آنان مایه آبادی جهان و آسایش جهانیان می‌گردند چنانکه این عده در قرن هشتم هجری بنابه فرمان خداوندگار در جهان آخشيجی تجلی و ظهور کردند و به مردم راه راستی و درستی و پاکی و پارسائی و نیکوکاری آموختند.

در میان سرودهای سرانجام، بخشی بنام (دوره چهل تن) در چهل بند سرود وجود دارد که هر بند آنرا سراینده‌ای سروده است. این بخش از بهترین و رساترین بخشی است برای معرفی کردن چهل تن و نشان دادن پایه و مقام بلند آنان. در سرودهای این بخش از ذات و صفات و فر و شکوه خداوندگار گفتگو شده است.

هفت خلیفه

طبق نامه سرانجام، خداوندگار در روزهای پیش از خلقت، هفت فرشته دیگر را بنام هفت خلیفه برای تقسیم نذرها و قربانی‌ها که در پیشگاهش انجام می‌شده آفریده است تا قسمت‌ها را بطور مساوی میان حاضرین تقسیم کنند. این هفت خلیفه بنا به فرمان خداوندگار در قرن هشتم هجری در جهان تجلی کرده‌اند و نخستین کسانی بوده‌اند که در زمان سلطان اسحاق به پایۀ بلند هفتوانه گواهی داده‌اند و در جم‌های آن روزگار که در پیشگاه سلطان انجام می‌گردیده، قربانی‌ها را میان مردم پخش می‌کرده‌اند و دعای قربانی‌ها را هم آنان می‌خوانده‌اند. در این پخش از سرانجام از هر يك آنان سرودهایی دربارۀ آفرینش هفتوانه و گشت و گذار خداوندگار در آسمانها و تشکیل جلسۀ ویژه با فرشتگان و اخذ پیمان ازلی بحث شده است.

هفت خادم

برابر سرانجام، خداوندگار در روز ازل، پس از آفرینش هفت خلیفه، هفت خادم را هم برای حفظ انتظامات داخلی و خارجی جلسات ویژه آسمانی و انجام دستورات و اعلام شروع و ختم و سایر مراسم و پخش بهره‌های قربانی که از طرف هفت خلیفه تقسیم می‌گردد، آفرید. این هفت خادم بنا به فرمان خداوندگار در قرن هشتم هجری با تجلی سلطان اسحاق، در جهان ظهور کردند و در تقسیم قربانی‌ها در جمخانه سهیم شدند. این هفت خادم که از برترین روان برخوردارند، چون همیشه کارشان تقسیم بهره‌ها و قسمت‌های قربانی است، از این رو بنام خادمان دین معروفند و آنان همیشه در خور ستایشهای معنوی می‌باشند و بر هر فرد یارسانی بایسته است که هر روز نام آن را ذکر کند و سرودشان را بخواند.

هفت یار قول طاس

بنابه نامه سرانجام، یاران قول طاس که هفت نفر بوده‌اند، راه حق‌بینی می‌پیمایند و در عالم معنوی و اتصال روحی درك

مصاحبه حضوری سلطان اسحاق رامی نمایند. این هفت نفر از دیار خود برای دیدار و زیارت سلطان کمره‌مت می‌بندند و به سوی دیه‌شیخان راهی می‌شوند تا برقله کوه شاهو که در دوازده فرسنگی شهر سندیج قرار گرفته می‌رسند و در آنجا یکی از آنان می‌گوید: دیگر راه پیمائی بس است باید همین‌جا توقف کنیم. اگر آن وعده‌ای که سلطان حقیقت در مصاحبه کذائی داده و به دلخواه و آرزوی ما باشد، بی‌گمان برای رستگاری ما به سراغمان می‌آید.

ناگهان به فرمان خداوند، هوا سخت توفانی می‌گردد و باد سختی وزیدن می‌گیرد و برف سنگینی می‌بارد و آن هفت یار سه‌شبهانه‌روز در زیر برف می‌مانند تا اینکه سلطان اسحاق دستور می‌دهد که آنان را از برف و سرما رستگار کنند و به پیشگاهش بیاورند. به امر سلطان هفت یاران قول‌طاس از آن مهلکه نجات می‌یابند و بنابه فرمان سلطان، عموم اهل حق باید هر سال سه‌روز روزه یارن قول‌طاس را بگیرند و به روانشان درود بفرستند. نام این هفت یار بدینگونه آمده است: «قلی، شهاب‌الدین، شاکه، شاه نظر، شاه مراد، عیسی، پیردلاور». از هریک از آنان نیز سرود هائی در نامه سرانجام دیده می‌شود.

هفت هفتوان

برابر نامه سرانجام، این گروه چهل و نه تن بوده‌اند که در روز ازل آفریده شده‌اند و در قرن هشتم هجری با تجلی سلطان اسحاق، آنان نیز ظهور کرده‌اند و هرگاه جم یا جلسه مذهبی برگزار می‌شد، هفت تن از آنان بهره‌ها را از خادم می‌گرفتند و به حاضرین می‌دادند.

شصت و شش بنده کمرزین

طبق سرانجام، شصت و شش بنده کمرزین از پیروان فرمانبردار سلطان اسحاق بشمار می‌روند. با پیدایش سلطان اسحاق و پی‌ریزی مسلک یارسان، آنان کمر بلند منشی را در راه او بسته‌اند و بی‌درنگ وارد مسلک او شده‌اند و سلطان نیز در برابر از خودگذشتگی آنان به هریک کمر بند زرین اعطاء کرده و

آنها را بنام شصت و شش بنده کمر زرین خوانده است.

چهل چهل تنان

برابر نامه سرانجام، شماره چهل چهل تنان یک هزار و شصت تن بوده و هر چهل تن آنان در جلسات ویژه مذهبی به دعاخوانی می پرداخته اند و کلامهای دینی را برای حاضرین بازگو می کرده اند و مردم را به راه و روش و مراسم یارسان آشنا می کرده اند.

نود و نه پیر شاهو

بنابه نامه سرانجام، نود و نه تن از علماء و اندیشمندان مردم پیرامون کوه شاهو با پیدایش سلطان اسحاق مسلك یارسان را می پذیرند و پس از مدت ها که از سلطان و یاران ویژه اش کسب فیض می کنند، سلطان مقام و پایه پیری را به آنان می دهد و سپس آنها را به شهرها و روستاها برای ارشاد و راهنمایی مردم می فرستد و این عده اکثراً در سرزمین اورامانات بدرود زندگی گفته اند.

پردیور

پردیور نام پلی است که سلطان اسحاق آنرا بر روی رودخانه سیروان که در شمال شرقی ناحیه گوران قرار دارد ساخته است و بنابه سرانجام های خطی و دیگر کتب یارسان، این پل در آغاز قرن هشتم هجری بنا شده و به این جهت این محل برای اهل حق جایی بس مقدس و پاک می باشد. پردیور در لهجه گورانی به معنی آن سوی پل است.

برابر سرانجام، سیر تجلیات از روی این پل انجام می شود. پردیور شباهت زیادی باچینود پل یاچینوت پرتو در آئین و کیش زردشت دارد. در کیش زردشت آمده است: که پل چینود از برای آزمایش روان همه درگذشتگان برافراشته شده و روان نیکان و بدان باید از آن بگذرند. در سراین پل کردار نیک از کردار بد شناخته می شود. از آنجاست که به آمار کردار مردمان رسند، از آنجاست که مزد و پادفراہ گزینند، از آنجاست که راه بهشت و دوزخ پیش گیرند و هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت.

یارسان

واژه یارسان از دوتیکه (یار) و (سان) پیوند یافته است. کلمه (یار) در زبان کردی و فارسی دارای معانی: «دوست، آشنا، محبوب، معشوق، صحابه» است، و لغت (سان) در گویش گورانی و پارسی باستان به معنی: شاه و سلطان می باشد و بنا به نامه سرانجام، مراد از شاه یا سلطان، مظهر حق و آئینه نمای خدا تعبیر شده است. رویهمرفته واژه یارسان به معنی: پیرو حق یا اهل حق می باشد. زیرا این عده پیرو مسلک سلطان اسحاق و معتقد به مقام مظهراللمبی وی می باشند که در قرن هشتم هجری راه و روشهای کنونی اهل حق یا یارسان را با استفاده از ذخائر معنوی ایران باستان و افکار غالی دوره اسلامی که قبل از وی در مناطق غرب ایران پراکنده بوده اند، پی ریزی کرده است.

پوشیده نماند، این مسلک پیش از سلطان اسحاق هم بنام یارسان خوانده می شده و بنا به نامه سرانجام، در آغاز دوره اسلامی نخستین کسی که مسلک یارسان را به وجود آورد، عمرو بن لهب ملقب به بهلول ماهی است که در قرن دوم هجری از خانواده ای کرد متولد شده است. او در آغاز خود را به دیوانگی زده و سپس در خفا با چندتن از یاران و یژه خودش راز و نیاز کرده و از خوشیها و زیباییهای جهان دست کشیده و دیوانه و ژنده پوش راستی شده و خرابه را به کاخ هارون الرشید نمی داده و با تیکه نان خشک می ساخته است.

برابر کتاب (مجالس المؤمنین)، بهلول تحصیلات خود را در نزد امام جعفر صادق علیه السلام به پایان رسانیده و پس از آن دیوانه وار می زیسته و به سال ۲۱۹ هجری جهان را بدرود گفته است. آرامگاه وی در بالای کوهی بنام تنگه گول Tanga gul در چشمه سفید، در ۱۶ کیلومتری اسلام آباد غرب می باشد. نام چندتن از یارانش که در کتاب (دوره بهلول) ذکر شده اند، بدینسان می باشد: «بابالر لרستانی، بابارجب لرستانی، بابا حاتم لرستانی، بابا نجوم لرستانی». از بهلول و یارانش سرودهایی به سبک و شیوه دوبیتی درباره راه و روشهای یارسان بنام (دوره بهلول) بجای مانده و از بهلول سرودهایی هم به زبان عربی در کتابهای

متفرقه عربی دیده می‌شود.

پس از بهلول مرد دیگری بنام بابا سرهنگ که در سال ۳۲۴ هجری در پیرامون کوه شاهو که در دوازده فرسنگی جنوب شهر سنج قرار دارد، متولد شده و سپس خود را بنام مظهرالله خوانده و گروه زیادی به او گرایش پیدا کرده‌اند. او نیز راه و روشهای بهلول را دنبال کرده است. نام چندتن از یارانش که در کتاب (دوره بابا سرهنگ) یاد شده‌اند، بدین ترتیب است: «رتاف، قلم، روم، خنکار، نوا، یرنج، قیصر، گرچک، تبریز، صوره، احمد، ابراهیم». از بابا سرهنگ و یارانش، دوبیتی‌هایی به وزن ده هجائی باقی مانده که این دوبیتی‌ها در کتابی بنام (دوره بابا سرهنگ) جمع‌آوری شده است.

پس از بابا سرهنگ مرد دیگری بنام مبارک شاه لرستانی ملقب به شاه خوشین در سال ۴۰۶ هجری در لرستان متولد شد و در هنگام سی و دو سالگی خود را مظهر الوهیت خواند و گروه زیادی به او ملحق شدند و در سلك مسلکش درآمدند. وی از لرستان به همدان رفته و از بابا طاهر همدانی هم دیدن کرده است. بنا به کتاب (دوره شاه خوشین)، گروه زیادی از پیروان شاه خوشین، تنبورزن بوده‌اند و او و یارانش سرودهای دینی و ذکر جلی را بانواختن تنبور خوانده‌اند. در سال ۴۶۷ هجری روزی با عده‌ای از یارانش به نزدیکی‌های رودخانه گاماسب که در هرسین واقع شده، می‌رود و در رودخانه مزبور به شناکردن می‌پردازد و در آب فرو می‌رود و روان پاکش به جهان جاودانی پرواز می‌کند. نام چندتن از یارانش بدینگونه است: «بابا طاهر همدانی، بابا فقیه لرستانی، بابا بزرگ لرستانی، بابا حسن لرستانی، کاکاردا، قاضی نبی، خداداد، قرندي، هندوله، خوبیار، حیدر، پیرخضر، ریحان خانم لرستانی، پیر شهریار اورامی، لزا خانم جاف». از او و یارانش دوبیتی‌هایی در کتابی بنام «دوره شاه خوشین» بجای مانده است. پس از شاه خوشین، شخص دیگری بنام ابراهیم بابانا اوس فرزند احمد جاف بسال ۴۷۷ هجری در روستای سرگت از سرزمین اورامان لهون دیده بجهان می‌گشاید و افکار یارسان را در میان مردم آن دیار پخش و پراکنده می‌کند و مردم چون از سخنانش

چیزی نمی‌فهمند او را دیوانه می‌خوانند. ولی او در کارش موفق می‌شود و سپس خود را آئینه نمای خدا می‌خواند و مردم نیز به او گرایش پیدا می‌کنند. نام چندتن از یارانش بدینگونه است: «قاضی نبی، حمزه، صالح، نعمت، قمری کوتاه، باباشمس، انذر، شیرویه‌خان، خاتون گلی، احمد، علی دلیوزا». از بابانا اوس و یارانش دوبیتی‌هایی در کتابی بنام (دوره بابانا اوس) بجای مانده است.

پس از بابانا اوس هم سلطان اسحاق در قرن هشتم هجری چنانکه شرحش گذشت ظهور کرد و مسلک یارسان را به شیوه کنونی پی‌ریزی کرد.

خاندانهای یارسان

گروه یارسان اکنون دارای یازده فرقه‌اند و هر فرقه‌ای عقیده مخصوصی بخود دارند، و افراد هر یک از این فرقه‌ها باید در یکی از این فرقه‌ها سرسپرده شود. و آن طوری است که باید هر شخصی که می‌خواهد سرسپرده شود، پیرو دلیلی داشته باشد تا راه و مراسم سرسپردگی را انجام دهند. پیر کسی است که در انجام تشریفات مذهبی و سرسپردگی دارای سمت خاصی است و مقام او بالاتر از مقام دلیل است. دلیل کسی را گویند که در انجام مراسم سرسپردگی و تشریفات مذهبی دارای سمت خاصی است و از دو طبقه برگزیده می‌شود: یکی از اولاد هفتاد و دو پیرو دیگری از طرف خاندانهای یارسان. سرسپردگی در مسلک یارسان به اندازه‌ای بایسته و واجب شمرده شده است که خود سلطان اسحاق برای انجام دادن مراسم مسلکی و تشریفات مذهبی، بنیامین را به پیری و داود را به دلیلی خودانتخاب کرده و مراسم سرسپردگی را انجام داده است.

نام یازده خاندان یارسان که اکنون به یازده فرقه ویژه‌ای در آمده‌اند، بدینسان می‌باشند: «شاه ابراهیمی، یادگاری، خاموشی، عالی قلندری، میرسوری، مصطفائی، حاجی باویسی، زنوری، آتش‌بگی، شاه هیاسی، بابا حیدری». از این خاندانهای که نامشان ذکر شد، هفت خاندان آن در زمان سلطان اسحاق پدیدآمده

و چهار خاندان دیگر آن بعد از سلطان اسحاق متدرجاً به وجود آمده‌اند. در مسلک یارسان این خاندانها بنام سادات خوانده شده‌اند. بنابراین در میان آنان سید به کسی گفته می‌شود که از فرزندان خاندانهای مزبور باشند. هفت خاندان یارسان که در قرن هشتم هجری از طرف سلطان اسحاق تشکیل و منصوب شده‌اند بشرح زیر است:

۱- خاندان شاه ابراهیمی: این خاندان منسوب به شاه ابراهیم جزو هفتن می‌باشد. شاه ابراهیم فرزند سید محمد گوره سوار است. بنا به نامه سرانجام، شاه ابراهیم در سده هشتم هجری چشم بجهان گشوده است. مادرش بنام خاتون زینب دختر میرخسرو لرستانی است. وی بنا به دستور سلطان اسحاق برای ارشاد و راهنمایی مردم عراق به بغداد رهسپار شده، و مردم آن دیار از او پیشواز کرده‌اند و راه و روشهای او را پذیرفته‌اند. این گروه که راه و روشهای یارسان را در عراق پذیرفته‌اند، اکنون در خانقین و مندلی بسر می‌برند و بنام کاکائی معروفند. شاه ابراهیم در بغداد درگذشته و در آنجا مدفون است. وی را بنام ایوت و شاه ایوت و روجیار و ملک طیار می‌خوانند. اشعار او و بابا یادگار در کتابی بنام (زالال زلال) جمع‌آوری شده است.

۲- خاندان بابا یادگاری: این خاندان منسوب به بابا یادگار جزو هفتن می‌باشد. بنا به نامه سرانجام، بابا یادگار در قرن هشتم هجری متولد شده و در هنگام جوانی بنا به دستور سلطان اسحاق برای گسترش مسلک یارسان، به هندوستان و پاکستان رهسپار شده و پیروان او در پاکستان بنام ذکری و در تربت و مشیکی و گریشه مقیم و کوه مراد در تربت زیارتگاه آنان است و آنرا مایه آمال خود می‌دانند. در افغانستان نیز عده‌ای از پیروان او بنام غلاة در نواحی مزار شریف و دوشی و پل خمری ساکن‌اند. بابا یادگار چون متأهل نشده تا اولادی داشته باشد، از این رو دو نفر از یارانش بنام خیال و وصال به سمت پیروی بر مریدانش جانشین خود گردانید و سادات خاندان بابا یادگار از نسل آن دو نفرند. دشمنان یارسان بابا یادگار را کشتند و آرامگاهش در جائی بنام سرانه در پیرامون کوه دالاهوی کرمانشاه واقع شده که اکنون بنام دیه بابا یادگار

خوانده می‌شود. بابایادگار را بنام یار زرده بام می‌خوانند.

۳- خاندان خاموشی: این خاندان منسوب به سید اکابر ملقب به خاموش می‌باشد. سید اکابر خاموش بن سید شیخعلی بن سید ابوالوفاء می‌باشد. بنا به نامه سرانجام، سید اکابر خاموش در سده نهم هجری متولد شده، و وی بعد از فوت پدرش مسند نشین خاندان سید ابوالوفاء که از هفتوانه است، می‌شود و این امر باعث دل‌شکستگی برادرانش می‌گردد و جلاء وطن اختیار می‌کنند، زیرا او کوچکتر از آنان بوده. ضمناً خاندان خاموشی قبلاً بنام خاندان سید ابوالوفاء معروف بوده. از سید اکابر خاموش دوبیتی‌هایی نغز و دلنشین بجای مانده و تاکنون بطور کلی جمع‌آوری نشده است. مزار وی در سرزمین اورامان می‌باشد.

۴- خاندان عالی قلندری: این خاندان منسوب به عالی قلندر می‌باشد. بنا به نامه سرانجام عالی قلندر در سده هشتم هجری در دالاهو چشم بجهان گشوده و پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی به دیه‌شیخان رفته و در نزد سلطان اسحاق کسب فیض کرده و سپس بنا به دستور سلطان به بغداد رهسپار شده و در آنجا بدست عده‌ای از دشمنانش کشته شده است. عالی قلندر به علت عدم تأهل، اولاد نداشت و از طرفی چون هنگام نصب خاندانها وی در قید حیات نبود، از این رو بنا بر مصلحتی دونفر از نزدیکانش موسوم به دده علی و دده حسین از طرف سلطان بجانشینی وی منصوب گشتند. سادات خاندان عالی قلندر اکنون از نسل آن دونفر می‌باشند. به این معنی اولاد دده علی سمت پیری و اولاد دده حسین سمت دلیلی بر مریدان خاندان دارند. از عالی قلندر دوبیتی‌هایی درباره مسلک یارسان بجای مانده که برخی از آنها چاپ و منتشر گردیده است.

۵- خاندان میرسوری: این خاندان منسوب به میرسور از هفتوانه است. نام وی سید میر احمد ملقب به میرسور فرزند شیخ عیسی می‌باشد که در قرن هشتم هجری می‌زیسته است. هنگامیکه سلطان اسحاق مسلک یارسان کنونی را پدید آورد، وی نیز به دیه‌شیخان رفت و مسلک او را پذیرفت. وی یکی از هفتوانه بشمار می‌رود و از او سرودهایی در نامه سرانجام بجای مانده است.

۶- خاندان سید مصطفی: سید مصطفی که از هفتوانه است در قرن هشتم هجری می‌زیسته و درس‌رزمین اورامان زندگی را بدروود گفته است. برخی از سرودهای وی در نامه سرانجام مسطور است.

۷- خاندان حاجی باویسی: حاجی باویسی جزو هفتوانه بشمار می‌رود. وی در قرن هشتم هجری می‌زیسته و در دیه شیخان دنیای فانی را وداع گفته است. برخی از سرودهای وی در نامه سرانجام مسطور می‌باشد.

۸- خاندان زنوری: این خاندان منسوب به ذوالنور قلندر می‌باشد. وی فرزند خان اسمره است که در اواخر سده نهم هجری در لرستان متولد شده است. از ذوالنور چون کشف و کرامات بسیار و کارهای خارق‌العاده نقل شده است، روی این اصل جمع کثیری به‌وی گرویده و دارای خاندانی بنام خاندان ذوالنور شد که آنرا زنوری هم خوانند. ذوالنور چون زن و اولاد نداشت، اعقاب و اعمامش جانشین او گردیدند. ذوالنور خوردن گوشت خروس را در آن خاندان نهی فرمود، زیرا بنابه نامه سرانجام، بنیامین که جزو هفتن است درخروس تجلی کرده و از این‌رو خروس جاندار است مقدس و نباید گوشت آنرا خورد.

۹- خاندان آتش‌بگی: این خاندان منسوب به آتش‌بگ فرزند محمدبگ لرستانی است، که بنابه برهان الحق و سرانجام‌های خطی، وی در نزدیکی‌های قرن یازدهم هجری دیده بجهان گشوده است. آتش‌بگ پس از درگذشت پدرش، مسند نشین او می‌شود و خود را آئینه‌نمای خدا می‌خواند و خاندانی بنام خود تشکیل می‌دهد و گروه زیادی به او می‌گروند. نام یارانش بدینگونه آمده است: «جمشید بگ، ابدال بگ، الماس بگ، پری‌خانم، کامیری‌جان، کاملک، قره‌پوس، میردوست». از خاندان آتش‌بگ سرودهایی درباره تفسیر نامه سرانجام بجای مانده است.

۱۰- خاندان شاه هیاسی: این خاندان منسوب به شاه ایاز یا شاه هیاس می‌باشد که برابر کتاب (برهان‌الحق)، وی بسال ۱۱۲۵ هجری در خانه شیخ عیسی بساکانی چشم بجهان گشوده است. وی خاندانی بنام خود تشکیل داده. نام چندتن یارانش بدینگونه است:

«عیسی، عبدالله، رکن‌الدین، علی، شاه‌مراد، شاکه، شاه‌نظر». از او و یارانش سرودهایی بجای مانده است.

۱۱- باباحیدری: این خاندان منسوب به سید حیدر فرزند سید منصور ملقب به سید براهه است. وی در سال ۱۲۱۰ هجری در دیه توت شامی کرمانشاه متولد و در سال ۱۲۹۰ هجری درگذشته است. دوره وی به (دوره ظهور یری‌تنی) معروف می‌باشد، و او را داود تکیه‌گاه و شاه‌مهمان خوانده‌اند. سی‌وشش تن از یارانش سراینده بوده‌اند، و هرکدام از آنان دفتری شامل سرود دارند که بیشتر آن سرودها شرح و تفسیرنامه سرانجام است.

میرخسرو لرستانی

در جزو نخست سرانجام که به (دوره هفتوانه) معروف است، از میرخسرو لرستانی که حاکم و فرمانروای لرستان بوده، یادشده و او را مظهر سیدمحمد از هفتوانه بشمار می‌آورد و چنین می‌نویسد: پادشاه جهان برابر پیمانی که در روز نخست یا پیش از آفرینش با بندگان خود بسته بود که مسلک یارسان را پی‌ریزی کند، از این‌رو بندگان و غلامان خود را در هر جا و جامه‌ئی که بسر می‌بردند به دیوان پردیور در دیه شیخان شهرزور کشانید و انجمنی برگزار کرد. در آن هنگام در سرزمین لرستان، میرخسرو که مظهر سید محمدگوره سوار بود، فرمانروائی می‌کرد. وی اسبی بسیار شکیل و اصیل داشت که نمودار یکی از چهل‌تنان بود. آوازه زیبایی این اسب به اندازه‌ای زیاد بود که به‌سمع پادشاه آن زمان رسید.

پادشاه اسب را از میرخسرو درخواست کرد. میرخسرو چون دلبستگی و علاقه زیادی به اسب خود داشت و نمی‌توانست به این سادگی از آن دست بکشد، از این‌رو از دادن آن به پادشاه امتناع ورزید. پادشاه دستور داد اسب را به‌زور از میرخسرو بگیرند و او را نیز دستگیر و زندانی کنند.

میرخسرو چون از ماجرا مطلع شد، به غلام سیاهش اشاره کرد که اسب را ببرد و در یکی از کوه‌های صعب‌العبور پنهان نماید. سپاهیان شاه از مشاهده این وضع بسیار خشمگین شدند و

میرخسرو را دستگیر و به پایتخت بردند. شاه ستمگر فرمان داد میرخسرو را به علت جسارتی که کرده است در غل و زنجیر در چاه بسیار عمیقی بیفکنند تا به سزای کردارش برسد. میرخسرو چهل روز در چاه مزبور بسربرد. در این هنگام فروغی در دل و درونش تابید و به او الهام شد که سلطان اسحاق در پردیور ظهور کرده به امر خدا او را نجات خواهد داد. این بود که به نیایش خدا پرداخت و برای رستگاری خویش طلب حاجت کرد.

غلام سیاه که اسب را در یکی از کوههای لرستان مخفی کرده بود، چون از پراکنده شدن سپاهیان مطلع شد و دانست که میرخسرو را هم به بردگی برده اند، از این رو با خاتون بشیره خواهر میرخسرو به شهر زور رهسپار شد و در آنجا از ظهور سلطان آگاه گشت و به دیه شیخان شتافت و به خدمت سلطان رسید و ماجرا را برای او تعریف و استدعای رستگاری میرخسرو را کرد.

سلطان اسحاق که قبلاً از ماجرای اسب و میرخسرو آگاه شده بود و چون منتظر آمدن غلام سیاه بود، پیربنیامین و پیرداود و پیرموسی را خواست و به آنان دستور داد که بروند و او را از بند چاه رها کنند. آنان نیز عزیمت کردند و با قدرت معنوی، میرخسرو را از بند چاه آزاد نمودند و به پیشگاه سلطان بازگشتند و میرخسرو و خاتون بشیره به او گرویدند و سرسپردند.

سیمرغ

در چهل و هفتمین بند (دوره هفتوانه)، سید محمد گوره سوار خود را از راه معنوی نمودار سیمرغ خوانده که در آئین زردشت و آثار صوفیان ایران، سیمرغ به حکیمی روحانی و یا کاملترین وجود بشری تعبیر شده و عارفان کامل خاصه شیخ فریدالدین عطار او را منبع فیض و سرچشمه هستی یا وجود باری تعالی تصور کرده اند که کاملاً جهان که مرغان بلند پرواز این دیررند سوزند. تمام هم خود را صرف شناسائی او می نمایند و با همت مرشدان خویش می کوشند که پس از طی مراحل سلوک و گذشتن از مخاوف و مهالك راه جان چون قطره ای که در پهنای دریا محو می شود، خود را به این مرغ بی نهایت برسانند و در اقیانوس او محو و نابود

شوند.

اسب

نامه سرانجام، اسب را ستوده و آنرا جاننداری با ارزش و سودمند و دلیر و از فروغ و آفریدگان پاک خداوندگار شمرده است. از این رو گروه یارسان مانند سایر ایرانیان دوستداران این جانور دلیرند و در پرورش و تربیت آن می کوشند و از طرفی چون به تجلی ارواح در پیکرها عقیده دارند، از این رو برای عقیده‌اند که روح در بازگشت‌های خود ممکن است باردیگر در جسم و کالبد آدمیزادی تجلی کند و یا در پیکره جانوری بتابد. بنابراین اکثر جانداران را مقدس و گرامی می‌شمارند و به آنان اذیت و آزاری نمی‌رسانند، چنانکه در روایت میرخسرو لرستانی پی بردیم که اسب شکیل و زیبایی او مظهر یکی از چهل تنان می‌باشد.

در کتاب (مجموعه رسائل اهل حق) آمده است: که محمد بیگ فرمود پس از درگذشت خان آتش ظهور می‌کند و پس از او امامقلی به تجلی می‌رسد، و همگی باید فرمان آنانرا بپذیرید. پس از ناپدید شدن محمد بیگ، فرزندش خان آتش خود را فروغ ایزدی خواند و همگی به او سر سپردند. چندی بعد دستور داد اسبی آماده کنند تا به شکار برود. اسب را آماده کردند و خان آتش با یارانش برای نخجیر به دشت و دمن رهسپار شد و در میان راه ناگاه به شیوه شهبازی درآمد و به سوی آسمان پرواز کرد تا اینکه بر قله کوه سهند نشست و در همین دم پارچه ابری بر قله کوه ایستاد و ناگاه شهباز از قله کوه پرید و ناپدید شد!!.

پس از این واقعه، فرامرز بیگ پسر بزرگتر خان آتش به برادر کهنترش امامقلی گفت من باید به مسند پدر بنشینم. بزرگان برای آزمایش گوهر و ذات او به قله سهند رفتند و امامقلی برای نمایاندن گوهر خویش، خود را به شیوه اسبی زیبا درآورد و به طرف کوهها دوید و سپس به سوی آنان بازگشت. بزرگان چون چنین دیدند به زمین افتادند و زنهار خواستند و به او سر سپردند!!.

استاد پور داود در بخش نخست کتاب (فرهنگ ایران باستان) درباره اسب می‌نویسد: «از آوستا و نوشته‌های پهلوی و پازند و

پارسی به‌خوبی می‌رساند که اسب نزد ایرانیان از آفریدگان پاك ایزدی شمرده شده و پایه ارجمندی داشته و ایرانیان دوستدار این جانور دلیراند و از دیرباز ایران‌زمین پرورشگاه اسبان بوده، آنچنانکه در سراسر گیتی اسبهای این مرزوبوم به‌خوبی شناخته شده بود. در دینهای آریائی چون زردشتی و برهمنی و بودائی برخلاف کیشهای سامی توجه خاصی به‌جانوران شده است. در این دو دین اخیر، در سرزمین هند به‌همه جانداران، چه سودمند و چه زیانکار توجه شده است. این توجه از این‌رو است که به‌عقیده هندوان و بودائیان دوره زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی‌پذیرد، هرکه درگذشت بازخواهد برگشت. روان درگذشته از کالبدی به کالبد دیگر درمی‌آید. انتقال روح از بدنی به بدن دیگر بسته به‌کردار جهانی اوست، روان ممکن است در بازگشتهای پایان‌ناپذیر خود، دیگر باره به‌پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به‌قالب یکی از خداوندان جلوه کند، نظر به‌کردار چه نیک و چه زشت، پس از طی یک‌دوره زندگی مردم، روان آنان به‌پیکر دیگری درمی‌آید و نظر به‌گردش زندگی، در دینهای هندی هیچیک از جانداران را نباید کشت و هرآنکه از این فرمان سرپیچد به‌آلایش بزرگترین گناه آلوده گردد، یک برهمنی و بودائی باید محبت خود را به‌همه جانوران که با مردمان یکسان دانسته شده و هیچ تفاوتی میان آنان قایل نگردیده، به‌ثبوت برساند. اما در دین ایران توجهی که به‌جانوران شده از روی عقاید نیست. زیرا در دین زرتشتی تناسخ وجود ندارد. نگهداری از چارپایان سودمند در ردیف نگهداری از همه آفریدگان نیک و سودمند است. هندوان میان جانوران سودمند و زیاندار فرقی نگذاشتند. اما ایرانیان که به‌زندگی خوش و آبادانی علاقه داشتند کشتن جانوران زیانکار را تکلیف دینی خود می‌دانستند ستیزه با آنها ستیزه‌ای است نسبت به‌همه چیزهای پلید و ناپاك اهریمنی».

باز و شاهباز

در جزو (دوره هفت‌وايه) از باز و شهباز یاد شده و همه می‌دانیم که باز مرغی است شکاری و بسیار تندپرواز دارای

منقاری برگشته و خمیده و چنگالهای نیرومند که با شکار برخی از جانوران تغذیه می‌کند. اما در مسلك یارسان، باز بنابه نامۀ سرانجام به عارفان کامل که به مقام و پایۀ بلند می‌رسند تعبیر و تشبیه شده است و شاهباز که مقصود از آن شاه بازان است، نمودار باری تعالی و خداوندگار تصور شده است. در واقع شاهباز تمثیلی است از وحدت وجود که بازان به سوی او می‌روند و پس از رسیدن به مقصود درمی‌یابند که آن شاهباز وجودی جز خود آنان نیست.

شهر زور

در جزو (دورۀ هفت‌وا نه)، از شهرزور یاد شده، و این سرزمین از نظر مذهبی رابطه مستحکمی با عقاید یارسان دارد، چه در جزو دوم سرانجام (بارگه بارگه) آمده است: که سیر تجلیات بر روی پردیور انجام خواهد شد و پس از آزمایش نهائی، روان جاودانی انسان در شهرزور به جاودانی‌ها می‌پیوندد.

بنابه گفته شمس سامی، شهر زور یکی از شهرستانهای سه‌گانه ایالت موصل بشمار می‌رود، و در جانب شرقی دجله به شکل هلالی از شمال به جنوب واقع شده است. از سوی شمال غرب به خود شهر موصل، و از طرف شمال شرق باستان، وان، و از جانب خاور به سلیمانیه و از سوی جنوب به بغداد محدود است.

دجله از سوی باختر شهرزور، و زاب اعلی در طرف شمال و دیاله در جانب جنوبی آن جریان دارد. زاب اسفل از شهرستان سلیمانیه وارد شهرزور شده، از شمال شرق به سوی جنوب غرب جریان می‌یابد، و آنرا قطع می‌کند. یک نهر دیگری بنام شط‌الاعظم، در قسمت جنوبی شهرزور، از شمال به جنوب جریان یافته، بمانند دیگر انهار آن سامان به دجله منتهی می‌گردد.

شهرزور سرزمینی است کوهستانی، و قره طاغ (قره داغ)، جبل عالی، کوشک طاغ، جبل حمزین، قره کوشک از کوه‌هایست که در آن سامان ممتد است. هوایش معتدل، و خاکش منبت می‌باشد، و کرکوک عاصمۀ آن بشمار می‌رود، و بطور کلی دارای یک‌هزار و صد و پنجاه دیه و هشتاد و نه هزار جمعیت است. قسمت عمدۀ مردم شهر زور کرد می‌باشد، و تعدادی از نفوس آن ترك و عرب و نیز

گروهی کلدانی و یهودی است.

از محصولات شهرزور: گندم، جو، برنج و توتون را می‌توان شمرد. و نیز دارای باغهای میوه بسیار، مخصوصاً درختان لیموی آن جلب توجه می‌کند. کانهای نفت به کثرت وجود دارد، و استخراج می‌گردد. آبهای معدنی نیز در این سرزمین فراوان است. از مصنوعاتش اسلحه سرد، و از منسوجاتش گلیم و بعضی پارچه‌های نخی شهرت دارد، اغنام و احشام آن فراوانست. خطه شهرزور در دوران خلافت عباسیان نیز شهرت داشته است، و در مدارس بغداد و شام فقهای آن نامبردار بوده‌اند. معروفست که در عهد قدیم شهری بنام شهر زور وجود داشته است که اینک سرزمین مورد بحث نیز بنام آن خوانده می‌شود، ولی در این ایام هیچگونه نشانه‌ای حتی از آثار مخروبه آن مشهود نمی‌باشد.

یاقوت در (معجم البلدان) می‌نویسد: شهرزور خره و بخش وسیعی است در جبال بین اربل و همدان و مردم آن کرد هستند. در (انجمن آرای ناصری) هم آمده است: که شهرزور شهری معروف از اقلیم چهارم کردستان میان اربل و همدان نزدیک به بابل از بناهای زور پسر ضحاک می‌باشد. در (دایرة المعارف اسلامی) نیز آمده است: که دودمان حسنویه کرد در سالهای ۴۰۰ تا ۴۳۴ در شهر زور حکومت می‌کردند و در سال ۶۱۳ هجری زلزله‌های شدیدی شهرزور را ویران کرد و کردان مقیم این ناحیه هنگام حمله هلاکو به بغداد به سوی مصر و شام کوچ کردند، امیر تیمور گورکانی نیز در سال ۸۰۳ هجری آنجا را به آتش کشید.

ابن خردادبه در کتاب (المسالك والممالك) شهرزور را جزء بلاد لقمه‌لویین یا پهلوی زبانان یاد کرده است. ابن حوقل نیز در کتاب (صورة الارض) می‌گوید: شهرزور شهرکی است که کردان بر آن و برنواحی نزدیک آن تا نزدیک عراق استیلا یافته‌اند، در این شهر نه حاکمی هست و نه مأمور مالیات، و به واسطه سرسبزی و خرمی و خوبی جایگاه و فراوانی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و برکات، مردم این شهر در نهایت فراخی روزی و خرمی و خوشی و حال و توانگری می‌باشد.

یاقوت حموی در (معجم البلدان) به نقل از (مسعر بن مهلهل)

می‌گوید: شهر زور عبارت است از مجموعه شهرها و دیه‌های بسیار، و شهر مرکزی آنرا در این زمان (زمان مسعر): «نیم از راه» می‌گویند، این شهر دیوار استواری دارد که پهنای آن هشت ذرع می‌باشد، و در شهرستانهای شهرزور، شهری دیگر می‌باشد بنام (شینز) و میانه این دو شهر، شهر کوچکی هست بنام دزدان، و در اندرون این شهر دریاچه‌ای هست که آب آن از شهر بیرون می‌رود، پهنای دیوار باروی این شهر نیز به اندازه‌ای است که سواری بر فراز آن می‌تواند تاخت کند. بیشتر مردم شهرزور کرد می‌باشند. از شهرزور آن اندازه از دانشمندان، فقها، قضاة، اعیان و بزرگان برخاسته که از شمار بیرون است.

در جزو (دوره عابدین)، نام عده‌ای از شهرهای شهرزور بدینگونه یاد شده است: «کرکو، موردین، زاو، شارباژیر، چیز، پاله، خار، پاتیر، سراو، سازان، باژیر». این نامها که بر برخی از شهرهای شهرزور اطلاق شده، تعدادی از آنها منجمله: (موردین)، (پاله - پمله)، (خارخار)، (سراو)، (سازان)، (زاب) اکنون جزو روستاهای کرمانشاه و سنندج و افشار می‌باشد و شهرهای: (کرکو)، (چیز)، (پاتیر)، (شارباژیر) هم فعلاً بنام‌های (کرکوک)، (تخت سلیمان)، (زه‌اب)، (شارباژیر = شهر بازار) معروف‌اند.

بارتولد خاورشناس روس درباره شهرزور با استفاده از منابع مختلف می‌نویسد: راهیکه به شهرزور می‌رفت، در نزدیکی قصر شیرین از جاده عام جدا می‌شد. ایرانیان شهرزور را (نیمراه) هم می‌گفتند، زیرا نیمه‌راه میان مداین پایتخت قدیم ایران و (شینز) آتشکده بزرگ آذر آبادگان که امروز در جنوب آذربایجان خرابه‌های آن به تخت سلیمان معروف است واقع شده بود.

شهر شهرزور بنا به گفته معمرین، قسمت جنوب غربی آن در زیر آب (سد دربندی‌خان) واقع در سلیمانیه کردستان عراق فرو رفته است و فعلاً هیچگونه آثاری از آن بجای نمانده است، ولی ریچ که در سال ۱۸۲۰ میلادی به آن دیار رفته، در سفرنامه خود از آثار و بناهای شهر زور یاد کرده و آنها را به زمان ساسانیان نسبت داده است.

دوره هفتوانه

بند ۱- پیر بنیامین مرمو:
 عازیز آمانن، عازیز آمانن
 خواجام مروتن، عازیز آمانن
 دیده‌ت ذره بین گردین جهانن
 گشت لاله و آمان و ویت عیانن
 ۵ گنای از زیاد نه گشت کسانن
 چه بنده گنا چه تو بخشانن
 گنای یارانم نه دوششانن
 جوری تو بدیش منت و گیانن
 ها میر خسروت گیر زندانن
 ۱۰ ازل دوستن میرمیدانن
 خاتون بشیره‌ش تان کتانن
 او اسپ سیاش نه چل کتانن
 کاک سیاش موسی قاتل کمانن
 برکر خسروت صاحب نشانن
 ۱۵ سرنظم هفت پوی نور مهوشانن
 بون برکو نخت کشانن
 نختش ها نه جم نور خویشانن
 نور ویشتن خسروت رنگین
 عازیر رحمتت بزیو پی کمین
 ۲۰ برآور دوستت نه‌چای قهرقین
 اختیار و ویتن شای صاحب نگین
 امرت اجرا بی نه او چای سچین
 عزمتن خسرو برژیش جبین

۲۵ و کور باطنی پی جم بست یقین
سا نجاتش در نه دست ظلم کین

بند ۲ - سلطان اسحاق مرمو:
بنیام قویلن، بنیام قویلن
بنیامین نازت نه جم قویلن
هرچی بواچی پنم اصویلن
بیوت یار داود پی گرد دلیلن
۳۰ بیاو و هانای خسرو ذلیلن
عزمم پی روزان او تپه قیلن
خسروم نه هفت والای مندیلن
والام هفتوان کیش مفتویلن
وچپای کردنی دنگشان ویلن

بند ۳ - بنیامین مرمو:
۳۵ عزیزم خسرو، عزیزم خسرو
میر لرستان بزرگا خسرو
یورتش وزرگن خاوالین نه خو
جامهش تیارن ملک پردو
خاتون بشیره نه شرط نکردو
۴۰ رزم پرده سر ازلی بی هو
میر میران سر رموز نمای شو

بند ۴ - سلطان اسحاق مرمو:
بنیام رموزن، بنیام رموزن
اشاره پنجهم رنگ رموزن
زماون سنج بشیر دلدوزن
۴۵ عزمم پی شیوه هفت پور به سوزن

به سوزن به سوز شمع هفت پوره
 رنگ ظاهريم نه سر مجموره
 نه پرده نريوم كوى هفت نوره
 پرده بكران شاديمن سوره
 ۵۰ هر كه ناحالن كرو خطوره
 غضبم او روش ناحال موزوره
 تا چه روى باقى بگيريم شوره
 هفت حدود وزيم نه اى دستوره
 هيچكس نورو گام و قصوره

بند ۵ - سلطان اسحاق مرمو:
 ۵۵ آورو و پرده، آورو و پرده
 داود پير بچر آورو و پرده
 بيو بوينو وير كرو ورده
 چه سر قدرت چه رنگيم كرده
 شرط ازليم ويگا آورده
 ۶۰ ياران ويل نوان و سروهرده
 سازنام هفت نور جامه بى گرده
 ازل ميردان سر پيشان سپرده

بند ۶ - بنيامين مرمو:
 آمانن آمان، آمانن آمان
 ياشا مروتن آمانن آمان
 ۶۵ صاحب قدرت سر كس نزان
 رنگباز ديچور خواجاى غلامان
 رنگت نامعلوم پنم نيا بيان
 هر هشت يك شيوه نه رنگ خدان
 نمز خواجاى ويم او كامين صدان
 ۷۰ قويت وردم نه سر تا و حجر سم

هرگز بی طوره فامم نوین گم
 آمانن آمان تای بی همتا
 ویت بکر معلوم بنمانه لقا
 جمال ورشانه تو ندای هشت خدا

بند ۷ - سلطان اسحاق مرمو:
 ۷۵ پنت معلومه ای پیره عیان
 پوسه بیان مو شیوه هر هشتمان
 وچه او رمزبار و لاله و گریان
 هشت لقمه نعمت پی تحقیق کار
 باورش ویگا بنیش نه میدان
 ۸۰ هر یک یک رمزی نوش کیم و ایمان
 امجار بیان مو شیوه شای جهان

بند ۸ - پیر بنیامین مرمو:
 ای پیره رمزبار، ای پیره رمزبار
 دخیلن و تو ای پیره رمزبار
 و امر خواجه شای لیل و نهار
 ۸۵ هشت لقمه نعمت پی تحقیق کار
 بنیه ریش دردم نه خوان اسرار
 از وزیش او توی هشت خالق آثار
 تاکه خواجهمان نه سر بو آشکار

بند ۹ - سلطان اسحاق مرمو:
 بنیام صداکر، بنیام صداکر
 ۹۰ بنیام غلامان ویگا صداکر
 بیاو بوینان بمدران هدر
 شرط دلی در دوهم را اثر

اینه او شرطن آوردم او ور
بشماران گوا بمدران خور
۹۵ ذات هفت پوره آمان و نظر

بند ۱۰ - بنیامین مرمو:
شادی هی شادی، شادی هی شادی
یاران جم بیردی شادی هی شادی
شام سلطان اسحاق رزمش نیایی
شرط قدیمی بین آمایی
۱۰۰ بیدی و بویندی بدان گواایی
هفت کسه جه نور پرده لقایی
ذاتشان نه سر آشکار بیایی
تحقیق دستگیره ای سرورایی

بند ۱۱ - سلطان اسحاق مرمو:
بیان آو واده، بیان آو واده
۱۰۵ هر هفت خلیفه بیان آو واده
پا بنیان آو ور بدان گواده
رزم دلی در چیگام نهاده
هفتوان جه نور کردیم آماده
میردان بشنوان بدان شهاده
۱۱۰ دستگیر شرطن هفت سکه ساده

بند ۱۲ - خلیفه عزیز سلیمانی مرمو:
نامیم عزیزی، نامیم عزیزی
مدی شاهیدی نامیم عزیزی
شام نه دون یا کرد رستاخیزی
نه ژیر ساجنار میردان کرد ریزی

- ۱۱۵ گیریا دیوان جم تمیزی
 پیرو پادشا یکترشان دیزی
 کردن بیابست شرط شاقیزی
 سپردن و یک سر و آویزی
 یار زرده بام چوگا مهمیزی
 ۱۲۰ کردشان آو ناچه پخته و لذیدی
 نیاشان نه خوان جم و پیروزی
 از بیم خلیفه خرمان و جیزی
 نا جیز خرمان نا خوان و ارم
 از بیم او وکیل بنیام اقدام
 ۱۲۵ بشیم کرد تقسیم رزم لاجرم
 نه وکیلی شا سلطان بی غم
 سید میراحمد چوگا بی سرجم
 نه پردیوردا شام گرتن دیوان
 بزم جلای جام ها کردش بیان
 ۱۳۰ هر وقتی مولام شاه هفت کیوان
 چنی با بنیام شین آو کس نزان
 از جه وکیلی بنیام دوران
 ایمه بینیم بشمان کردن خوان
 ژ بدلی ذات پادشای احد
 ۱۳۵ چوگا سرجم بی سید میراحمد
 ذات هفتوان هر هفت سرجمن
 ذاتشان دستگیر دایره کمن

- بند ۱۳ - خلیفه محمد مرمو:
 نامیم محمد، نامیم محمد
 مدی گواهی نامیم محمد
 ۱۴۰ شام نه جامه یا گوهر مکرد قد
 نه قلّه الست الله الصمد
 چنی بنیامین نیاشان سرحد

چنی شایوت ویش ملدا او خد
 او شرط یاری بستن کمر بند
 ۱۴۵ دلیل بی داود شلعه شمس وند
 کریا جهات میردان اشد
 ژ عشق مولام پادشای بی حد
 ویش کرد و قربان یار داود و جهد
 نیاشان و خوان ناو جم بی گرد
 ۱۵۰ ژ وکیلی پیر بنیام امجد
 نه جم میردان نویچه کردن رد
 بشم او خوان دان تقسیم عدد
 عدد تقسیم نو جم بالا
 چو گا بیم وکیل بنیام آلا
 ۱۵۵ سرجم بی نودم سید بو الوفا
 چونکه میلش بی خواجای پرو بار
 جه پردیوردا دیوان کرد آشکار
 ها کردش بیان از لین اقرار
 هر وخت پادشام شین او نهان
 ۱۶۰ چنی پیرموسی نیاشان میدان
 ایمه دانمان بش و جم میردان
 وکیل شا بین ذات هفتوان
 هر وختی به ویش نه جم دعاش دان
 بیای کان در آما او زوان
 ۱۶۵ و امر مولام نداروم گمان

بند ۱۴ — خلیفه شاشا مرمو:
 نامیما شاشا، نامیما شاشا
 مشمارى خور نامیما شاشا
 چنی پیررمزبار او سر مکوشا
 جا لوح صدف میردان خروشا
 ۱۷۰ یکایک باده کوثرشان نوشا

گیریا جم پاك غلامان جوشا
 بنیامین چوگا و قربان نیا
 نریا نه روی خوان نه جمشان نیا
 از بیم خلیفه چاگا نو جم دا
 ۱۷۵ تقسیم وایر از بشم مدا
 هر نه روی ازل نخته ابتدا
 از بیم و وکیل بنیام بقا
 جاگیر مولا م یکدانه احد
 چاوگا سرجم بی سید میراحمد
 ۱۸۰ چونکه میلشن صاحب شو و رو
 نه پردیور دا دیوان مکرو
 رزم قاب سر بیان مدرو
 هر گاهی مولا م آو شرط اقرار
 چنی بنیامین شیان آو پیوار
 ۱۸۵ نه جانشینی پیر ردا بار
 ایمه بشمان دان نه خوان اسرار
 نو جاگیری حق شای خاوندکار
 سرجم میراحمد دعاشان طیار
 ذات هفتوان دستگیرن درکار

بند ۱۵ - خلیفه شهاب الدین مرمو:
 ۱۹۰ نامیم شهابدین، نامیم شهابدین
 مدری بیان نامیم شهابدین
 شام نه شیوه هو مکردش آیین
 استاو شاگرد بین چنی بنیامین
 نه لوح یاقیق یاران که جم بین
 ۱۹۵ ویش کرد و قربان موسی و یقین
 نیاشان نه خوان نه جم پاك بین
 چا خوان رنگین نیاشان نه جم
 از بیم خلیفه بی زیاد و کم

- بشیم نمانام آو میردان نو دم
 ۲۰۰ از نه وکیلی بنیامین پیر
 موچه م دان چا خوان و رشتۀ تدبیر
 نه جم میردان جه وکیلی شا
 چوگا سرجم بی سید مصطفی
 چونکه میلشن پادشای جهان
 ۲۰۵ جه پردیوردا شرط مدو نیشان
 جامۀ ازلی یک یک مو عیان
 هر وختای مولام صاحب سرور
 چنی بنیامین شیان نه دیجور
 نه جانشینی بنیام مزبور
 ۲۱۰ ایمه بینیم خلیفۀ حضور
 بشمان دان نه جم یاران مستور
 نه جاگیری جام خواجای سرمور
 سید مصطفی دعاش دان دستور
 ذات هفتوان سرشتا جه نور
 ۲۱۵ دستگیر یاران غلامان صبور

- بند ۱۶ - خلیفه باپیر مرمو:
 نامیما باپیر، نامیما باپیر
 از مدی نیشان نامیما باپیر
 شام نارنگ ریو منماناش تزویر
 نه لوح گوهر بستشان تدبیر
 ۲۲۰ پادشام چنی بنیامین پیر
 هر دو نه قدرت نیاشان تفسیر
 نه قلۀ الست میردان کرد جمهیر
 نیاشان جمی دایرۀ بصیر
 بلکم پادشا و پیر بیان آو سریر
 ۲۲۵ یار ندر و عشق نکردش تقصیر
 ویش کرد و قربان نا جم و امیر

نياشان نه خوان نه او هفت جزير
 از بيم خليفه ديوان كبير
 ناچم كبير از خليفه بيم
 ۲۳۰ نه چم ميردان رزمم کرد تقسيم
 نه وکيلي خواجاي صاحب دين
 چوگا سرچم بي سي شهاب الدين
 چونکه ميلشن سلطان سرور
 بيان کرو شرط دين جه پرديور
 ۲۳۵ شرط خانه سر آورد او نظر
 هر وختاي و رسم مولاي صاحب در
 چني بنيامين شياني او سر
 از جه وکيلي بنيام بي گرد
 خليفه بياني از بشم مکرد
 ۲۴۰ جانشين ذات شاه سهمگين
 سرچم چم بي سي شهاب الدين
 ذات هفتوان دستگيرن يقين
 ذاتشان جه نور عازيز رنگين

بند ۱۷ - خليفه امير مرمو:
 ناميم اميرا، ناميم اميرا
 ۲۴۵ از مدی بيان ناميم اميرا
 شام نه جلوۀ تار ويش کرد ظهيرا
 چني با بنيام کردشان ويرا
 هر دو شين نه سر جام جمشيرا
 آو يکتر مدا درس و تحريرا
 ۲۵۰ ژ علم لدن بنيام جزيرا
 ميردان گرد چوگا نکردن ويرا
 ژ لوح دردا دل بي جزيرا
 کردشان جمی گشت و تدبيرا
 بلکم پادشا و پير بوشان دستگيرا

- ۲۵۵ چوگا رمز بار نکرد تاخیرا
 ویش کرد و قربان ژرای قدیرا
 نیاشان نه خوان جم دلگیرا
 نو جم دلگیر نیاشان نه خوان
 از بیم خلیفه نو جم دیوان
 ۲۶۰ بشیم کرد تقسیم نو جم پیران
 از ژ وکیلی بنیام کامل
 خلیفه بیانی نو بزم عادل
 ژ وکیلی ذات شادی صاحب لقا
 سرجم بی چوگا سید حبیب شا
 ۲۶۵ چونکه میلشن پادشای انوار
 هفتوان ژ کول ویش کرد آشکار
 پی قول یاران پی رشت طومار
 هر وختی مولا م کردن شجاعت
 چنی بنیامین شین او سیاحت
 ۲۷۰ از نه وکیلی بنیام سروش
 خلیفه بیانات نه جم دانم بش
 نه جاگیری شرط ذات شهنشا
 دعاش دان نه جم سید حبیب شا
 ذات هفت پوره دستگیرن جی را
 ۲۷۵ جامه شان جه نور لقایی مولا

- بند ۱۸ - خلیفه جبار مرمو:
 نامیما جبار، نامیما جبار
 مدی شاهی نامیما جبار
 شام نه منهودا مکردش گذار
 چنی بنیامین شین او پرده تار
 ۲۸۰ هر دو چنی هم نیاشان اقرار
 نه دیجور نیان بیابست یار
 نا حجر شم دا میردان کوی یار

۲۸۵ گرتن يك جمى نه لوح حجار
 بلکم پادشاو پير بيان آو ديار
 روچيار جه عشق جم کرمدار
 ویش کرد و قربان بی صبرو مدار
 بی صبرو مدار ذات روچيار
 آوردن نه جم نياشان نه خوان
 از بیم خلیفه نا دلی دیوان
 ۲۹۰ ازم بشابش دام آو غلامان
 خلیفه بیانان نا کویره رنگین
 نه جاگیری ذات خواجای پیرموسی
 چوگا سرجم بی سید باویسی
 هر وختای مولام صاحب هشت بهشت
 ۲۹۵ چنی با بنیام شیانی آو گشت
 ایمه بینیم نه سر خوان تشت
 ژ وکیلی ذات پادشای مطلق
 سید باویسی سرجم بین و حق
 سرجمن آو حق ذات هفتوان
 ۳۰۰ دستگیرن پری جمله غلامان

بند ۱۹ - پادشا مرمو:
 بنیام بشماره ، بنیام بشماره
 پری هفت پوره گوا بشماره
 اینه شرط سر ازل اقراره
 آو بیابسته کردیم اقراره
 ۳۰۵ هفتوان ژ نور ویم کرد اشاره
 شاهی بکر بدر اخباره
 میردان بشنوان نوان انکاره
 هفت پوره دستگیر آمان پی یاره
 گشت قبول کران ای هفتن واره
 ۳۱۰ دستگیر پری گشت میرد قطاره

هر نه روی قدیم تا و روی آرو
 هیچکس پای خطر نی را نویارو
 هفتاد و دو پیر ار نور پیش وارو
 هنقام غلط پی ویش نزارو
 ۳۱۵ ژهفتوانه جیایی نکارو
 هر چه نو دما تا و سارارو
 گشت سجده و شرط هفتوان بارو
 هر نه روی ازل تا و پردیور
 هفتوان دستگیر تا و روی محشر
 ۳۲۰ پیرموسی، داود، مصطفی و رمزبار
 یار زرده بام ملک روچیار
 شاهی بیان پری جم یار
 کرد دستگیرن هفتوان پی شرط

بند ۲۰ - بنیامین مرمو:
 آو بان چمان، آو بان چمان
 ۳۲۵ عازیز امر تو آو بان چمان
 هر چه فرمای تون قبولن و گیان
 میوم ور ویر ها زیلم وشیان
 نه ژیر ساجنار گرته ویت دیوان
 آوسا سازنات شیوه هفتوان
 ۳۳۰ پری دستگیری شرطکه میدردان
 مولام و موبت میلِت کرد میلان
 هم آو هفت نورن جیگات کرد بیان
 پری مور شرط سکه غلامان
 نودو نو تن، هفتاد و دو پیر
 ۳۳۵ قبول بکران هفتوان دستگیر
 ای شرط و قوله ویران نکران
 غلامان گردین قبول بوران
 هر نه روی آرو تا و روی باقی

شرطدار مېو تحقیقاً تاقي

- بند ۲۱ - داود مرمو:
 ۳۴۰ آو بالای دیده، آو بالای دیده
 عزیز امر تو آو بالای دیده
 هرچی کرده تون قبول رسیده
 نقاب گوهر نورت آفریده
 رازات هفتوان چه نور گزیده
 ۳۴۵ پری دستگیری یارانت چیده
 شاهم و موبت میل خریده
 هم آو هفت نورن بی آفریده
 نینا ذاتشان چه نور پزیده
 حیات و ممات هفتادو دو تنان
 ۳۵۰ قبول کران شرط سکۀ هفتوان
 کوگای غلامان تخت شارزور
 سر بران و شرط هفتوان پر نور
 خلاف نگیران ای شرط و دستور
 یانه اقرارمن نکران خاپور
 ۳۵۵ سرد نوان چه شرط ذاتان هفت نور
 نولوان ای قول رای شرط و دستور
 خجالت نوان فردا نه حضور
 هر نه یانه سر تا کوشك رنگین
 هفت پورم دستگیر شکش نیا یقین
 ۳۶۰ هر چه نو دما تا کرد و کرم
 هر هفتوانن به یاران و رم

- بند ۲۲ - پیر موسی مرمو:
 شام او بالای سر، شام او بالای سر
 هرچی رضای تون شام او بالای سر

قبول مکروم از و بی کدر
 ۳۶۵ و شون کلام پا حیا و حدر
 نه لوح صدف تو کردی گذر
 سازنات نه سر هفت پوره جه ور
 نام هر هفتش ثبتن نه دفتر
 از شاهدنان مدری خور
 ۳۷۰ پری دستگیری نه ژیر حجر
 پی رزم شروط میرد مدور
 و میل مو بت نکردی خطر
 هفتوان نه سر آوردی او بر
 هم ظهور کردی ذاتان مجمر
 ۳۷۵ یورتشان آما او جلوۀ بشر
 پیران کامل نودو نو مرد
 قبول بکران هفتوان بی گرد
 دستگیر یاران پی اقرار شرد
 صف غلامان زیلشان نبو سرد
 ۳۸۰ هرجه کوی قدیم تا به روی آرو
 دستگیر هفت پورن شکی ندارو
 هر نه روی آرو تا روی رستاخیز
 سکه دار هفت پورن و امر عزیز
 میردان نکران جو مو جیایی
 ۳۸۵ فردا نه حضور دیوان شایی
 سراژیر نوان و روسیایی

بند ۲۳ - مصطفی مرمو:
 او بان و گیانی، او بان و گیانی
 عزیز امر تو او بان و گیانی
 هر چه قولتن قبول منمائی
 ۳۹۰ نه لوح الست کرد و دیوانی
 میوم ور ویر زیلیم وشیانی

هفتوان چه نور ذات يزداني
 رازات پي نقش شرط ميرداني
 پري دستگيري صف غلاماني
 ۳۹۵ شاهم و موبت كردت ميلاني
 هم آو هفت نورن كردت بياني
 چه پرديوردا مدان جولاني
 رمز مور شرط سكه سلطاني
 هفت پورت دستگير چيگا زياني
 ۴۰۰ هفتادو دو تن شرط شهيدان
 نودو نو تن تخت هورامان
 هفتن هفتنان چل بار چلتنان
 سر بران او شرط سكه هفتوان
 و امر موجود آو خواجهي سبحان
 ۴۰۵ هر نه مائه سر تا و روي حالا
 دستگير هفتوان و يچيان چه والا
 بشير بشارت سرمير عالا
 ياران جي شرطه هرگز ننالا
 هر نه روي آرو تا آخر ظهور
 ۴۱۰ دستگير هفتوان ياران بو شكور
 ميردان ننيان پا چه اندازه
 جيا نكران يك رسمي تازه
 ورنه و ذات پادشاي بي باك
 ورنه و ديده بنيام افلاك
 ۴۱۵ و سكه مولام جلادار پاك
 مديشان نور تير غضبناك
 مكيانيش او توي ملت سيواك

بند ۲۴ - رمز بار مرمو:
 بي و قوه دل، بي و قوه دل
 عازيز امر تو بي و قوه دل

- ۴۲۰ هرچی فرماوايت قبولن قبول
و يادم ميو و شيانم مشغول
مدی شاهدی از و بی مشکل
نه لوح ياقوت آتش قاتل
ظهور دای او نور دیوان کامل
۴۲۵ هفتوان چه نور شاهباز عادل
پی شرط میردان تو کرد و حاصل
پری دستگیری یاران فاضل
دوهم میلّت کرد عزیز و موبت
هم او هفت نورن چیگات کرد مدت
۴۳۰ چه پردیوردا نیانت صحبت
آوردی و دی پی دستگیری شرت
هفتوان دستگیر ندارو شبهت
هفتادو دو صف یار سردان نه رای گیان
جو کار زینان میردان دیوان
۴۳۵ گردین غلامان بیون بیونان
رو مالان او شرط سکّه هفتوان
هر چه کوی ازل تا آمان ویگا
ذات هفت مظهر نگینن چیگا
هر چه نو دما تا آخر زمان
۴۴۰ دستگیر هفتوان بگردیش دامن
هر که نی دما بکرو خطر
بلاونو اقرار شرط پردیور
بشانو هنگام نخته زیادتر
بشش موران نه حوض کوثر

- بند ۲۵ — شاه ابراهیم ایوت مرمو:
۴۴۵ او روح روان بو، او روح روان بو
عازیز امر تو او روح روان بو
هرچی مواچی او روح روان بو

قبولن قبول هر چيت فرمان بو
 ياديم كردن وير هر جه ازل رو
 ۴۵۰ نه ژير ساجنار ديوان كردى تو
 صف صف ياران آوردى و كو
 هفتوان جه نور خواجاى منهو
 سازات پى اقرار ياران وشبو
 پرى دستگيرى مىردان بى و هو
 ۴۵۵ دستگير شرطن تا روى كوداكو
 نودو نو تن ياران آبو
 هفتادو دو پير نه تخت شاهو
 گردين سر و شرط هفتوان برو
 و امر موجود پادشاهى پرديور
 ۴۶۰ هر جه ساجنار تا و دزاور
 سرد نوان جه شرط ياران ياور
 هر جه نو دما تا و روى آخر
 دستگير هفتوان مىردان بو شاكرو
 هر كه چو دما كرو پيوسته
 ۴۶۵ بلاو نو اى شرط اى بيا بسته
 او خجالت بو رجاش نرسته
 گير بو و غضب و ژار گسته
 آو هم ميلت كرد عازيز و موبت
 هم آ هفت نورن جى قاپى مدت
 ۴۷۰ نه پرديوردا آما و صحبت
 آوردى جو دم پى دستگير شرت
 هفتوان دستگير ندارو حجت
 هفت ذات نه يكرنگ بين يك جهت
 هفتادو دو پير سردان نه راي گيان
 ۴۷۵ چوگان زرinnan مىردان ديوان
 گردين غلامان بيون بيونان
 سر بران و شرط سكه هفتوان
 هر نه ساجنار تا آمان ويگا

ذات هفتوان دستگیرن جی گا
 ۴۸۰ هر چه نو دما تا آخر زمان
 دستگیر ای هفت نور بگیرش دامان
 هر چه نو دما بکرو خطر
 بلاونو اقرار شرط پردیور
 بشانو هنگام چه حد زیاتر
 ۴۸۵ بشش ببریو نه پیاله کوثر

بند ۲۶ - یار زرده بام مرمو:
 او روح روانا، او روح روانا
 عزیز امر تو او روح روانا
 هر چی مواچی او دیده و گیانا
 قبولن قبول رمل و برهانا
 ۴۹۰ آمان و یادم وشیان زوانا
 مدی شاهی جی راگه و بانا
 نه لوح یاقیق گردت دیوانا
 هفتوان چه نور ذات سبحانا
 نیات پی اقرار شرط و میردانا
 ۴۹۵ پری دستگیری صف پیرانا
 دستگیر شرطن چه لامکانا
 نودو نو تن زرین چوگانا
 و امر موجود خلق خدانا
 پا کج ننیران کس جی میدانا
 ۵۰۰ هر نه روی ازل تا آمان وی وخت
 پورت هفت لاله دستگیرن و جخت
 ذاتشان چه نور پادشای سرسخت
 یاران جی شرطه هیچ نوینان سخت
 هر چه نو دما تا روی قیامت
 ۵۰۵ دستگیر هفت انور پیتان آمانت
 هر نه روی آرو تا چیگه و دما

یاران نولوان ای شرطو بنا
 یاری نفروشان و جیفه دنیا
 نکه جه آخر که خجالت با
 ۵۱۰ ننیران قدم روشت بی را

بند ۲۷ - سلطان اسحاق مرمو:
 هفتادو دو پیره، هفتادو دو پیره
 از جمم کردن هفتادو دو پیره
 نودو نو تن جم و سفیره
 خوردار بو بکردی ویره
 ۵۱۵ صاحب کمان و ترکش و تیره
 ثبتش بکردی هفتوان پیره
 بنیام شاهدن نی رای جزیره
 سارا مکردی حاشاو تقصیره
 هر کسی پی ویش ننیو تزویره
 ۵۲۰ ورنه فردا رو گشت موان گیره
 نموخشیتان جه روی سریره

بند ۲۸ - سلطان اسحاق مرمو:
 کیش و جهانی، کیش و جهانی
 پیره رنگینن کیش و جهانی
 ازم مرزنان گشت راگه و بانی
 ۵۲۵ دامم ها و دست رای هفتوانی
 قطره و دریاشان نین پایانی
 صف صف و چین چین گشت غلامانی
 گواهی باران گمرا نوانی
 گمرا نوانی بنیام بشمارا
 ۵۳۰ ها بنیامینن سویل و نجارا
 نوشانش جرعه جام و نگارا

و شاهدی بنیام اقرار بویارا
 سر و سکه شرط هفتوان بارا
 نه روژ باقی اینانم سوارا
 ۵۳۵ سکه شرط و دست نور هفت فرزن
 قفلشان نه آسمان زمین کردن بن
 بواندی داستان (اسلحه سازژن)
 هرکه پی ویتان مکردی پیون
 بیست و یک میرد قول هفتادو دو پیر
 ۵۴۰ هرگز نگیران جم و بی تدبیر
 گفتنیم ایدن نه ازل اقدام
 غافل ننیشان بی تدبیر و جم
 خاصه غلامان ای جم و امیر
 هفتوانن او شاهویان پیر

بند ۲۹ - بنیامین مرمو:
 ۵۴۵ او شون سیدان، او شون سیدان
 بیدی بگنمی او شون سیدان
 هر نه روی ازل تا آخر زمان
 پادشام ظهور مو جه خاندانان
 خاندان شرط هر هفتوانن
 ۵۵۰ ایمیش بگنمی او روح روانن
 خاندان و گیره، خاندان و گیره
 هر که نه جم دا ندو تکبیره
 بشش بریای دام دلیل و پیره
 صف و غلامان جم و امیره
 ۵۵۵ ها هفتوانن پیرو دستگیره

بند ۳۰ - سلطان اسحاق مرمو:
 پیره گواهی، پیره گواهی

پری هفت پوره دریان گواهی
 اینا بستممان شرط پیمایی
 یاران بنیشان و ایوالهی
 ۵۶۰ آو شرط هفت پورم بیمشان بنمایی
 میردان نی دما نوان گمراهی
 وگر بیونی بیون خداهی
 هر خدایی بوش بیون بارگاهی
 نشانان بی شرط پای زیاهی
 ۵۶۵ نشکنان ای قول پیرو پادشاهی
 هر نه ای واده تا روی ژجاهی
 ای کرفه کوچ بو بنیام بیناهی
 نه پردیوردا ازم نیاهی
 کس نی دسقایه ننوش جیاهی
 ۵۷۰ تا بوخشیتان جرم و گناهی

بند ۳۱- پیر شالیاری هورامی مرمو:
 و حدروه، و حدروه
 بیدی بنیشیم و حدروه
 کلام بوانیم و شجروه
 و نخت پادشای پردیوروه
 ۵۷۵ دستگیر هفتوان جی سربروه
 بیدی بوانمشان و ثمره
 دامانشان بگریم نه بشروه
 نولایم ای قول و کدروه

بند ۳۲- پیر ندر شاهویی مرمو:
 و آمینه وه، و آمینه وه
 ۵۸۰ بوانیم کلام و آمینه وه
 و فرموده شا، بنیامینه وه

نولاویم ای شرط و رای کینه‌وه
 هفتوان دستگیر شرط دینه‌وه
 رواج طومار و نگینه‌وه
 ۵۸۵ قبولمان کردن و سنگینه‌وه

بند ۳۳ - پیر رستم سو مرمو:
 پادشای بنیامین، پادشای بنیامین
 چیش امر کردن پادشای بنیامین
 پاسه پا امره بکرمی آمین
 هفتوان دستگیر پی رشت آیین
 ۵۹۰ مبو بوانمشان چون نقش نگین
 قبولمان کردن دستگیرن یقین
 نولاوان ای شرط میردان به‌تین

بند ۳۴ - پیر نخی مرمو:
 هر یاری یار بو، هر یاری یار بو
 فرموده پیرن هر یاری یار بو
 ۵۹۵ مبو و کلام او خوردار بو
 هفتوان دستگیر شرط و اقرار بو
 مبو بوانمشان نوا هاشار بو
 قبولمان کردن خواجامان یار بو

بند ۳۵ - پیر نگا دارتانی مرمو:
 و نخت پیرم و کلام شون
 ۶۰۰ بی‌شک مزانم راگه راست جه کون
 هفتوان دستگیر تا روی وی رو رون
 قبولمان کردن بی‌شک و شگون
 نامشان بوانیم و مهر درون

نولاویم ای شرط نه رای دونادون

بند ۳۶- پیر محمد شارزوری مرمو:
 ۶۰۵ راگه دین پیر، راگه دین پیر
 و خلاف نگریم راگه دین پیر
 هفت خاندانن رای جم و تدبیر
 هفتوانانن او گردین دستگیر
 قبولن و نخت پیر موسی وزیر
 ۶۱۰ جی قول و شرطه نکر می تقصیر

بند ۳۷- پیر اسماعیل کولانی مرمو:
 خامی بطلان، خامی بطلان
 پخته و کارن، خامی بطلان
 میرد ناپخته زوانش لالن
 هرکه شکدار ای هفت احوالن
 ۶۱۵ کردارش خامن اقرارش کالن
 هفتوان جه نور باز زلالن
 دستگیر یاران سرکوو یالن
 قبولمان کردن پیمان قبالن
 مبو بوانمشان تیرشان زوالن
 ۶۲۰ (ور کرم کرو) تاریخ سالن

بند ۳۸- رمزبار مرمو:
 زمزمه و واده، زمزمه و واده
 جوشان یاری زمزمه و واده
 میردان قبولی مدان گواده
 ذات هفتوان کریان شهاده
 ۶۲۵ و فدای کسیون سر پیشان داده

سر و سکه شرط اینان نهاده

بند ۳۹- پیر موسی مرمو:
 زمزمه و ساعات، زمزمه و ساعات
 خیزان واده زمزمه و ساعات
 اینا هفتوان یاوان و حیات
 ۶۳۰ رزم شرطنی تا و روی ممات
 وفادار کسیون گردشان صفات
 دستگیر و گردین پیشان کن قنیات
 نشکنان ای قول تاشنوی هیپات
 و سایه ایشان مویندی نشات

بند ۴۰- داود مرمو:
 ۶۳۵ یاوان او واده زمزمه بیان
 اینا هفت پوره آمان و میدان
 دستگیر شرطن پری غلامان
 وفادار کسیون گردشان دامان
 فردا نه واده روی آخر زمان
 ۶۴۰ مولام بروز مو نه هفتوانان
 و پا مو علم هفت خاندانان
 ها میردان ای شرط مکردی ویران
 ورنه عتوتان بی حد مگیران

بند ۴۱- سلطان اسحاق مرمو:
 اصلمان بی گرد، اصلمان بی گرد
 ۶۴۵ نه ژیر کولدا سازانم هفت نرد
 میردان جی هفت نرد هرگز نوان سرد
 از او بورنان شیر مکروم ورد

سرخیل خیلان میردان کردم گرد

ای هفتوا نه هر هفت نیک فرد

۶۵۰ سازام هر هفتش پی سکۀ یاری

هر هفت دستگیرن نوان هاشاری

هیچکس نگیرو را و بی عاری

ویردن و ردا، ویردن و ردا

آروم آرون ویردن و ردا

۶۵۵ میردان ماوروم و سر قولگا

هرکس کرده ویش مبو جوابدا

وگر بوینن بارگه چی خدان

نولوان ای قول حاشا نکران

هرکه جه هفت پور ویش کروجیا

۶۶۰ بنیام شاهد تو بدر گوا

نه واده آخر نینشان رجا

گردشان مدری و باد فنا

نه ژیر ساجنار او روشت و را

پی شرط میردان نه ژیر ساج دریا

۶۶۵ هفتوان بی شرط آروم کرد پیدا

دستگیر هفتوان یاران شیدا

تا به روی عقبا دیوان پر بیم

مبو بیان بو نامشان مقیم

ای کاسه و کوچ تا به روی عقبا

۶۷۰ مبو بمانو نه جم و دنیا

هام شرط قدیم، هام شرط قدیم

سید محمد هام شرط قدیم

نه گاوو ماهی نه لوح و اقلیم

جفتم سازنان پی خالقی ویم

۶۷۵ سید میراحمد سید مصطفی

اینانم و جفت بدانی گوا

سی شهاب الدین سید حبیب شا

مجرد قول نه دور دنیا

- سید باويسي او علمداره
 ۶۸۰ علمدار بر تا که و باره
 سلطان اسحاقم ذاتم طياره
 نه روز حساو اينانم ياره
 پيره رنگينن سويل يمن
 آسمان و زمين نياش و کمن
 ۶۸۵ سید محمد پيريش اقدمن
 امام بگيردي هفتم سرچمن
 هفتوان وکیل فانوس و شمن
 بنيامين و تو، بنيامين و تو
 بنيام عيانن ای سره و تو
 ۶۹۰ ميردان گشتتان هفتوانم پو
 شرطشان و دستن تا روی وی رو رو
 وگر کجبازان کچکاری کران
 نه هفتوانم حاشایی بران
 تحقيق حاشاکار مکرم فنا
 ۶۹۵ فردا جه واده روی آخر صلا
 تو شاهدي کر بوانه گوا
 کرده شکداران مکرى ولا
 ويشان مدری و باد فنا
 اينا از نيام دستگای بی وهو
 ۷۰۰ دستگای هفت پورم که دارو شکو
 دس مدر وی رنگت مواچه و مگو
 دعوای شکاکان بادا بمانو
 هرچی نی هفته شکی بدرو
 باقی موینی روسيا موو
 ۷۰۵ ارهی بنيامين ارهی بنيامين
 از چنی تومن ارهی بنيامين
 ای سره و تو آشکار بی مبين
 امجار تویش بچر نامه هفتمين
 نامشان بواندي و شادی و آمين

۷۱۰ موسی بوانو يك يك نه ثبتش
 تو بوان نامه و اسم هر هفتش
 میردان تا آخر بکران و صفش
 پی جیفه دنیا نکران رفش
 هرکه رف کرو ذات هفتوان
 ۷۱۵ فردا جه باقی گرد خجل موان
 کاکه بشنوان ای رنگت و کارا
 شرط و ساجنار جی قام نیارا
 بوانن هفت پور پا لاله و زاره
 سردان و شرطشان کل هم دوباره
 ۷۲۰ حاشا نکران فردا جه ساره
 بوانان هفت پور غلامان نیرو
 هر چه نو دما ور کرم کرو

بند ۴۲ - بنیامین مرمو:
 عزیزم شفا، عزیزم شفا
 عزیز امر تو پیمان بی شفا
 ۷۲۵ میلّت و موبت بی رنج و جفا
 اینه موانی نامشان و صفا
 اول سید احمد، میر سی مصطفی
 سید محمد، سید بوالوفا
 سی شهاب الدین، سید حبیب شا
 ۷۳۰ سید باویسی علمش و پا
 عزیز امر تو پا میل بقا
 جمعی غلامان گرد وی قا زیا
 اینه هفت پوره نامشان نریا
 یرى هر هفتشان گواهی دریا
 ۷۳۵ فردا جه باقی نکران حاشا
 ور جه نو دما ار حاشا کرا
 هیچ شکش نین فردا جه عقبا

جی شرطه شرطی بکران جیا
هیچ نین جواو گرد موان سیا
۷۴۰ نولوان ای شرط پی جیفه دنیا

بند ۴۳ - بنیامین جه قول میردان مومو:
عازیز ایواله، عازیز ایواله
عازیز و امرت هنمان ایواله
فرمان فرمای تو و گیانن روا
دستگیرمان هفت پور تا و روی عقبا
۷۴۵ هرکه بلاو نوای شرط و بنا
رجاش نوانان نه حضور شا

بند ۴۴ - داود مرمو:
عازیز رواجه، عازیز رواجه
عازیز امر تو پی گرد رواجه
هفت پورت هام شرط هفت کوف ناجه
۷۵۰ انتظارنیم امرویت واجه
وانان گواهی کوفه و معراج

بند ۴۵ - سلطان اسحاق مرمو:
بنیام نگین، بنیام نگین
واجه او هفت پور بوانان نگین
گواهی و شرعی مظهر مدین
۷۵۵ دوره کربلا شهید هونین
هر هفت نه کوفه چنیم شهید بین

بند ۴۶ - بنیامین مرمو:

هفت پوره معین، هفت پوره معین
 نی جم و شاهی هفت پوره معین
 بارگه آسمانی وستن و زمین
 ۷۶۰ فرمای مولامن گواهی ورین
 مبو بواندی جامه روی مدین
 تاکه غلامان بزنانان یقین

بند ۴۷ - سید محمد مرمو:
 یورتمن عنقا، یورتمن عنقا
 نه یانهی ازل یورتمن عنقا
 ۷۶۵ نه قالب چین نور از مجیا
 جدو عالمی ازنان بیا
 جه مدین رسول، معراجم دیا
 اوسا دیم علی، عازیز یکتا
 جامه از بیا مشیانه و مشیا
 ۷۷۰ ایگاش نی پرده سکهم بی روا

بند ۴۸ - سید ابوالوفا مرمو:
 یورتمن نارین، یورتمن نارین
 نه یانه ازل یورتمن نارین
 یورتم رضوانن هامپای قله چین
 قاپی بهشتی و دست از بین
 ۷۷۵ هوادارنان از نه کوی ماچین
 ماموی رسولم حمزه نان یمین
 ازنان سوار معرکه مدین
 حالا نی پرده وفاداریم هین

بند ۴۹ - سید مصطفی مرمو:

یورتمن عیان، یورتمن عیان
 ۷۸۰ نه يانه ازل یورتمن عیان
 نه ابوالبشر محمدزیان
 از بیام چوگا پی او دیده بان
 هان مدام او کلب و شو پاسبان
 فرزند آدم نامیما شعبان
 ۷۸۵ بیانان شعبان زیام و چینه
 ابن جعفر بیم از نه مدینه
 سلیم بیانان علیم حق بینه
 ایگا نی پرده بیمان رنگینه
 وکیل و شرطم جای بنیامینه

بند ۵۰ - سید میراحمد مرمو:
 ۷۹۰ یورتمن اختر، یورتمن اختر
 نه يانه ازل یورتمن اختر
 سی محمدن ذات بوالبشر
 از خدمتچیش بیم نه دام منر
 بیم و فرزندش هم نامیم بندر
 ۷۹۵ بندر بیانان چا بندو گیره
 دون و دون آمام پی ورو ویره
 تا جه مدینه نیامان تزویره
 چاگا عمره بیم ها چیگا میره
 باش عیار بیانی صاحب زنجیره
 ۸۰۰ نه امر مولام نویم تقصیره
 ایگا نی پرده رژیام وی نویره

بند ۵۱ - سید شهاب الدین مرمو:
 یورتمن موری، یورتمن موری
 نه يانه ازل یورتمن موری

نه قالب مجيا محمد نوری
 ۸۰۵ پیش روشن بیا پی آسوی دوری
 چا وخت از پی آد رهبریم جوری
 بیم و فرزندش قابم بلوری
 گوره فرزندان نامیم فغفوری
 فغفوری پیام نو جامه و دونه
 ۸۱۰ نخت و نخت آمام پی ور و شونه
 تا نه مدینه نیامان افسونه
 زبید بیانان نه جم آلتونه
 سوار داو بیم علیم جیحونه
 ایگانی پرده شرطمان ستونه

بند ۵۲- سید حبیب شا مرمو:
 ۸۱۵ یورتمن مشهوری، یورتمن مشهوری
 نه یانۀ ازل یورتمن مشهوری
 محمد اول دریاش دستوری
 ذاتش شی نه خاک بشر ظهوری
 ظهوری روی خاک کرد شین نا بشر
 ۸۲۰ از بیم نغمه خوان پی قالب بندر
 از فرزندش بیم هم نامم اندر
 دون و دون آمام پی ورد هور
 تا نه مدینه سرمان شی او ور
 ابن مسعود بی هندلۀ اخضر
 ۸۲۵ سوارو غزا بیم علیمان سرور
 ایگانی پرده نورمان بی بصر
 وکیل بنیامم دستگای پردیور

بند ۵۳- سید باویسی مرمو:
 یورتمن جامه، یورتمن جامه

نه يانه ازل يورتمن جامه
 ۸۳۰ سيد محمد مایه گرد تامه
 نورش وست و خاک، خاک بی و کامه
 و شتردارش بیم نه سارای سامه
 بیم و فرزندش نامم بهرامه
 بهرام بیانان نو واده و وخته
 ۸۳۵ دون و دون أمام پی ورو نخته
 تا نه مدینه پوشامان رخته
 محمد ترکش بیم نو کوف سخته
 علمدار بیانان علیم شای تخته
 ایگانی پرده نورمان آمیخته
 ۸۴۰ جاگیرشانیم بنیام او جخته
 دستگیر گشتیم داممان سخته
 داممان سخته پی گشت پناهی
 گرد قرص ذاتیم نورو جلایی
 هر هفت سرمان دان نه کربلایی
 ۸۴۵ موسای جنگ دوستم از نو صلاهی
 ایگام باویسی نی ور هلاهی
 پرده مان جه نو بی نو قلایی

بند ۵۴- سيد حبیب شا مرمو:
 سر ویم دادن، سر ویم دادن
 نه عشق حسین سر ویم دادن
 ۸۵۰ از نان منعم حسنم شادن
 سرم نه کوچه کوفه افتادن

بند ۵۵- سيد شهاب الدین مرمو:
 سر ویم بخشان، سر ویم بخشان
 از نه کربلا سر ویم بخشان

عزام بیانان هون جامه م پوشان
۸۵۵ نه عشق حسین آوم ننوشان

بند ۵۶- سید میر احمد مرمو:
سر ویم سپرد، سر ویم سپرد
از نورستاخیز سر ویم سپرد
عنبر بیانان ابن ساین مرد
نه عشق حسین کله م بی و گرد

بند ۵۷- سید مصطفی مرمو:
۸۶۰ سر ویم بازی، سر ویم بازی
از نه شار شام سر ویم بازی
غلام بیانان از ابن قاضی
کله م بی و گو حسین بی راضی

بند ۵۹- سید ابوالوفا مرمو:
سر ویم باختن، سر ویم باختن
۸۶۵ نه بهر مراد سر ویم باختن
علی اکبر بیم تیرشان پیم باختن
نه عشق حسین اقرارم ساختن

بند ۵۹- سید ابوالوفا مرمو:
سرم دان و عشق، سرم دان و عشق
نه ماوای حجاز سرم دان و عشق
۸۷۰ ابن ظاهر بیم نامم بیا شرق
نه عشق حسین نه هون بیام غرق
او جورمان گیلا و نور نی رای حق

پرده ورگیریا شو بی و شوق
 آومان زیاوہ نه چاه زنق
 ۸۷۵ زنق و چاهی بنیام کوثر
 شعلہ ظلمانی داودن رهبر
 شمع سرہ نم چه فانوس انور
 ایمة شهدنیم بنیاما شکر
 صلاح درنیم نه جم دلبر
 ۸۸۰ منزلدارنیم نه راگہ سفر
 و تدبیر جم بستان کمر
 داغمای میردانیم نه جامہ بشر
 جاگیرشانیم پیر دستاور

بند ۶۰ - سلطان اسحاق مرمو:
 میردان بنیامین، میردان بنیامین
 ۸۸۵ پیر هفت پورم میردان بنیامین
 بنیام سرنظم گردین مقامن
 نه واده آخر رجاش و کامن
 رجاش نه کامن نه آخر گایی
 دسگای شرطمان اینا نیایی
 ۸۹۰ کیلم پی هفت پور یکرنگک پیمایی
 اینا از مشی نه سروایی
 بنیام موزی نه پشت پناایی
 اردوم نه غیبدا مکرو رای
 نیمش ممانو نی رای دنیایی
 ۸۹۵ پی هفت پور کران یک تمنایی
 هفتوانمن جاگیر جایی
 حسنم مبو نه جای از شایی
 حسینم مبو یادگار یایی
 حسن ابراهیم تخت بغدادی
 ۹۰۰ اردو مجمنو نه بیخ چایی

ابراهیممن جای سجده گایی
سجدهش بکردی و ایوالهی
مگیردی جه هفت پور حیلہ و بهایی

بند ۱- پیر بنیامین^۱ می فرماید:
 ای خداوندگار عزیز، از تو زنده‌ام می‌خواهم،
 ای شاه جهان مروت کن و به ما رحم نما
 دیده‌ات ذره بین است و سرتاسر جهان را می‌بینی
 همه لایه و زنده‌ها بر تو عیان است
 ۵ گناه من از دیگر کسان بیشتر است
 از بنده گناه و از تو بخشش است
 یارانم نیز بسی گناه بردوش دارند
 هر نوع جفائی که تو بدهی با منت بجان و دل می‌پذیریم
 اینک میر خسرو^۲ در بند گرفتار شده است
 ۱۰ وی دوستدار دیرین شما و مرد میدان حقیقت است.
 خاتون بشیره هم که مانند تارکتنان نازک است، جزء مقربان
 درگاه می‌باشد
 اسب سیاهش نمودار چهل تنان است
 برادرش نیز مظهر پیرموسی^۳ کماندار است
 میر خسرو آن صاحب نشان را رستگار کنید

۱- پیر بنیامین از پیران واعاظم اهل حق بشمار می‌رود که بنا به خلاصه نامه سرانجام وی در سال ۶۳۳ هجری در پیرامون کوه شاهو متولد و در همانجا نشو و نما یافته است. در عنفوان جوانی بخدمت سلطان اسحاق در دیه شیخان رسیده و از وی کسب فیض کرده و از سوی سلطان به سمت پیری برعموم یارسان منصوب شده است.
 ۲- میر خسرو از حکام قرن هشتم هجری لرستان است.
 ۳- پیرموسی از پیران و عظمای اهل حق می‌باشد که بنا به خلاصه نامه سرانجام وی در سال ۶۸۹ هجری در دمشق متولد شده و در اواخر قرن هشتم هجری در کرند متوفی گشته. وی از یاران مخصوص سلطان اسحاق بشمار می‌رود.

۱۵ وی نمودار هفتوا است و نور رخسارش چون ماه پرتوافکن است

او شیارکننده کوهها و راهنمای یاران است
نقطه^۴ او فروغی در دل یاران افکند
زیرا آن خسرو نازنین نموداری است از فروغ ازلیت
ای خداوندگار عزیز، مهتر شامل این کمترین بشود
۲۰ و دوستت را از چاه قهر و غضب بیرون بیاور
ای شاه نگین دار، خودت صاحب اختیاری
بنابه امر خودت میرخسرو در چاه زندانی گردید
با اینکار خواستی نورت را در درونش بیفکنی
تا با کورباطنی در جمع یارسان یقین حاصل کرد
۲۵ پس به او مهر ورز و از این ستم رستگارش کن.

بند ۲- سلطان اسحاق می فرماید:
ای بنیامین نیازت قبول شد
ای بنیامین خواهش و نیازت در جمع^۵ یارسان قبول شد

۴- مراد از نقطه، وحدت حقیقی است و مدار تمام کثرات و تمینات است و اصل همه نقطه است. چنانکه شیخ محمود شبستری در کتاب (گلشن راز) می گوید:

ملک در دیو و شیطان در فرشته	بین عالم همه در هم سرشته
ز مؤمن کافر و مؤمن ز کافر	همه با هم بهم چون دانه و بر
همه دور زمان روز و مه و سال	به هم جمع آمده و ز نقطه خال
نزول عیسی و ایجاد آدم	ازل عین ابد افتاد با هم
هزاران شکل میگردد مشکل	ز هر یک نقطه زین دور مسلسل
همو مرکز همو در دور سائر	زهریک نقطه در وی گشت دایر

حضرت علی علیه السلام نیز خود را بنام نقطه یاد کرده و می فرماید:
انا نقطة تحت باء بسم الله یعنی: من نقطه زیر بای بسم الله هستم. مولانا جلال الدین مولوی هم در دیوان شمس تبریزی می گوید:

آمد خیال خوش که من از گلشن یار آمدم	در چشم مست من نگر کز کوی خمار آمدم
سرمایه هستی منم هم دایه هستی منم	بالا منم پستی منم چون چرخ دوار آمدم
آنکه ز آغاز آدم چون روح دمساز آمدم	برگشتم و باز آمدم بر نقطه پرگار آمدم

۵- جمع یا جم به معنی گرد آمدن گروه و جماعتی از اهل حق در جمخانه را گویند که بنا به نامه خرده سرانجام، وجود جمخانه مقید به جا و مکان مخصوصی نیست. هرگاه و هر جا گروه یارسان با پاکی نیت به قصد ذکر حق تعالی گرد آیند، ←

هرچه بگوئی برایم اصول و قانون است
 داود^۶ که دلیل همه یارسان است،
 ۳۰ باید بداد میرخسرو که دلیل شده است برسد
 و او را از چاه ژرف که در گذرگاه تپه‌ای قرار دارد رستگار
 کند

زیرا میرخسرو نمودار هفتوانه والاگهر است
 و هفتوانه مانند سیم مفتول به یاران بستگی دارد
 من آنان را برگزیده‌ام و صدایشان زیرو رساست

بند ۳- بنیامین می‌فرماید:
 ۳۵ میرخسرو برای ما عزیز و گرامی است
 او میر بزرگ لرستان می‌باشد
 روانش به تازگی در تنش دمیده و پایه و مقامی ارجمند دارد
 کالبدش آماده تجلی است و او از فرشتگان مقرب بشمار
 می‌رود

خاتون بشیره از شرط و پیمان ازلی منحرف نشده
 ۴۰ آن شرط و پیمانی که در پشت پرده روز ازلی^۷ گذارده شد

→ جلوه ذات حق در آنحال پدیدار و برهر قلب پاکی می‌تابد. البته جمع یارسان نباید کمتر از سه نفر باشد و اشخاصی که در آن جمع حاضر می‌شوند باید ذکور و سرسپرده به یکی از خاندان اهل حق باشند. کسانی به جم می‌آیند هرکدام باید کمر خود را از روی لباس ببندد تا رشته از کمر هر یک به رشته کمر دیگر پیوست داده شود و حلقه‌وار بهم متصل شوند. حاضرین را (جم) و آن مجمع را (جمخانه) گویند. در هنگام انعقاد جم پیر به تنبور زدن آغاز می‌کند و کلامهائی از بزرگان اهل حق را با صدائی گیرا و دلنشین می‌خواند و حاضرین هم کلام او را تکرار می‌کنند. در نزد گروه یارسان آنچه که بیش از همه اهمیت دارد انعقاد جمع و نیاز دادن و قربانی کردن است.

۶- داود که به پیرداود معروف است از یاران مخصوص سلطان اسحاق می‌باشد و در قرن هشتم هجری در دیه دودان متولد شده و در عنقوان جوانی بخدمت سلطان اسحق رسیده و در خدمت آنجناب به مقامات بلند و حالات ارجمند وصول یافته و از طرف سلطان به سمت دلیلی عموم اهل حق منصوب گشته است. وی در سال ۷۹۸ هجری در اطراف سرپل زهاب وفات یافته و در گردنه‌ای بنام کل داود دفن شده است.
 ۷- شرط و پیمان روز ازلی یادآور آیه ۱۷۲ سوره اعراف از قرآن کریم است که می‌فرماید: و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشد هم علی ←

او میر میران و بیننده رموز در تاریکی شب است

بند ۴- سلطان اسحاق می فرماید:

ای بنیامین اسراری است

اشاره دست و پنجه ام نشانه اسراری است

جشن عروسی خاتون بشیره محبوب است

۴۵ نیازم از این کار اینست که راه و روش هفتوا در جهان
برقرار شود

پرتو هفتوا مانند شمع بایستی به همه جا بدرخشد

آنان باید در عالم ظاهر گردند

من نیز در پرده اسرار آنان پنهان خواهم شد

و چون از پرده بیرون آیم جشن و سرور برپا خواهد شد

۵۰ هرکس منکرم باشد و خطائی کند

باران خشمم براو می بارد

برای اینکه در روز پسین شور و حالی داشته باشید

هفتوا را برای ارشاد یارسان تعیین می کنم

دیگر کسی نمی تواند پای قصور در این راه بنهد^۱

→ انفسهم الست بربکم؟ قالوا بلا، یعنی: هنگامیکه پیمان گرفت پروردگارت از
فرزندان آدم، از پدید آمدن ایشان، فرزندانشان، و گواه گرفت آنانرا بر خودهاشان،
آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند آری تو پروردگار مائی.

فشرده معنی و شرح آیه این است که خدای بزرگ در همان روز نخستین که
می توانیم آنها جهان ارواح بخوانیم، با گوهر آدمیان یا پیکره مینوی آنان به گفتگو
پرداخته و از آنان پیمان گرفته است که پس از پدید آمدن و پای به جهان مادی
گذاشتن، برابر دستورش رفتار کنند و راه راستی و نیکوکاری را بپیمایند. آنان
هم این پیمان را پذیرفته اند و همگی به پیمان بستن یکدیگر گواهی داده اند که برای
آبادی جهان و آسایش جهانیان سودمند باشند.

۸- سلطان اسحاق در این بند خود را مظهر نورالانوار می خواند و می گوید:
ای بنیامین، اشاره دست و پنجه ام نشانه اسراری است و هر یک از جنبش های من
نتیجه ناشی از مرکزیت بی پایان است. من اکنون مسیر انسانی را می پیمایم. اینک
جشن عروسی من و خاتون بشیره محبوب است و نیازم از این پیوند پدید آوردن
هفتوا است، زیرا می خواهم آنان را از فروغ خویشتن پدید آورم تا پرتو
رخسارشان به همه جا بتابد و دلها را روشنی بخشد. جلوه ام را تنها به چندتن از
مقربانم نمایان می کنم و هنگامیکه از زیر پرده اسرار خود را آشکار ساختم، جشن
و سرور شروع خواهد شد.

بند ۵ - سلطان اسحاق می‌فرماید:

۵۵ در پرده اسرار الهی،

ای داود، پیر بنیامین را آگاه ساز که من اینک به پرده اسرار الهی می‌روم

او بیاید و ببیند و خوب فکر کند

از سر قدرت ازلی خود نیرنگ و سیاستی بکار بردم

و شرط و پیمانی که در روز نخست بسته شد، اینک برآورده نمودم

۶۰ تا یاران و پیروانم ویلان و سرگردان نشوند

هفت فروغ بنام هفتوا^۹ پدید آوردم

و از روز نخست مردان به آنان سرسپردند و ایمان آوردند.

بند ۶- بنیامین می‌فرماید:

امان است، امان است

امان است ای شاه جهان مروت کن

۶۵ ای صاحب قدرت، اسرار ترا کسی نمی‌داند

۹- سلطان اسحاق در این بند درباره پدید آوردن هفتوا در جهان مینوی و خاکی با پیرداود به گفتگو می‌پردازد و می‌گوید: ای داود، خداوندگار در روزهای پیش از آفرینش در جهان مینوی طبق پیمانی که با ارواح بندگان بست، قراربراین شد، هفتوا را از نور و فروغ خود بوجود آورد، اینک در این جهان نیرو و قدرت خود را نمایاند و هفتوا را برای دستگیری و ارشاد یاران پدید آورد. آنان صورتها و اشکال گوناگونی از خداوندگار می‌باشند.

سلطان اسحاق در این بند المثل الافلاطونیه یا پرتوهای افلاطونی را بیاد می‌آورد که ابونصر فارابی و ابن‌سینا و عده‌ای از فلاسفه دیگر هم در کتب خود به آن اشاره کرده‌اند. افلاطون می‌گوید: هر یک از انواع مادی در جهان حس، سایه‌ای دارد در عالم عقل، و آن پیکری است بسیط نورانی از نور، قائم بذات می‌باشد نه در مکانی، و فی‌الحقیقه آنها عبارت از حقایق می‌باشند، زیرا آنها مانند روح هستند برای صورتهای نوعیه مادی، و صورتهای نوعیه مادی مانند اصنام یعنی سایه‌ها و تابشهایی می‌باشند از آن ارواح، بواسطه لطافت آنها و کثافت و جرمانی بودن صور مادی، و آن صورتهای نوری همان چیزهایی است که (المثل) نامیده شده‌اند. (ارباب انواع) را سهروردی نیز در حکمة الاشراق بنام (انوار عالیه) خوانده است.

ای چراغ راه تاریکی و ای خواجه غلامان،
 شکل و صورتت از ما نامعلوم است
 زیرا هر هشت پیکره دارای يك شكل و شیوه اهورائی هستند
 و نمی دانم کدامتان خواجه و آقایم می باشید؟
 ۷۰ من از روز ازل که در حجر^{۱۰} دریای اسرار الهی غوطه ور
 شده ام،

هرگز به این اندازه فهم و درکم را از دست نداده ام
 ای یکتای بی همتا امان است،
 خودت را آشکار کن و چهرهات را نمایان نما^{۱۱}
 و نور جمالت را بیفشان و در میان هشت چهره یکسان خودت
 را آشکار ساز

بند ۷- سلطان اسحاق می فرماید:
 ۷۵ ای پیر بنیامین، این راز پوشیده آشکار و عیان می شود
 پس از چندی شکل و هیكل هر هشت ما برایت نمایان می گردد
 به شرطیکه بالابه و گریان به رمز بار^{۱۲} بگوئی:

۱۰- قضیه قرار گرفتن کره زمین بر شاخ گاو، و گاو بر ماهی و ماهی بر حجر
 که در بعضی اذهان جای گرفته است، گرچه واقعیت ندارد و از نظر دانشمندان
 رمز و معمائی است، قابل تاویل و تفسیر منجمله اهل حق هم گاو را به شرط و
 ماهی را به اقرار و حجر را به بیاباس منعقد زلی وابدی یا قانون اساسی مذهبی
 تعبیر کرده اند. (برهان الحق ص ۵۲)

۱۱- در سرانجام خطی کاکائی آمده است که خداوندگار هنگامیکه هفتاونه
 را از نور خود پدید آورد، آنانرا جزوی از نور لایزالی خود خواند و برای اثبات
 این ادعا با هفتاونه به پرده اسرار رفت و پیر بنیامین را خواست تا او را از
 هفتاونه تشخیص دهد، ولی پیر بنیامین بجز هشت نور چیز دیگری ندید. اما آنان
 پس از چندی در همان هیاكل اولیه خود ظاهر شدند و تشخیصشان از همدیگر
 دشوارتر بود زیرا هر هشت تن يك شكل و هیكل را داشتند. به همین علت پیر
 بنیامین از خداوندگار خواهش کرد خود را نشان دهد. خداوندگار به او فرمود
 رمز بار باید هشت لقمه از گوشت قربانی را بیاورد تا پس از خوردن آنها ظاهر
 گردند، و پس از انجام این مراسم هر يك در شكل اولی خود ظاهر گردیدند.

۱۲- رمز بار لقب خاتون دایراک مادر سلطان اسحاق و همسر شیخ عیسی
 برزنجه ای و دختر حسین بیگک جاف است که در قرن هفتم و هشتم هجری می زیسته
 و از زنان عقیقه و صالحه زمان خود بوده و در سرودن اشعار و تنبور زنی ید
 طولانی داشته است. وی در سال ۷۴۵ در دیه شیخان بدرود حیات گفته است.

هشت لقمه^{۱۳} از گوشت قربانی^{۱۴} را برای به حقیقت امر رسیدن

بیاورد و توهم در میدان با دیگران بنشین
۸۰ تا هر کدام لقمه‌ای با ایمان کامل بخوریم
آنگاه شکل و شیوه من نمایان می‌گردد.

بند ۸- بنیامین می‌فرماید:
ای پیر رمزار، ۱۵....
ای پیر رمزار به تو پناه آورده‌ام
به امر خواجه پدیدآورنده شب و روز
۸۵ برای به حقیقت امر رسیدن، هشت لقمه قربانی را،
در خوان و سفره اسرار بگذارید
من آن خوان را می‌برم و در میان آن هشت نور می‌گذارم
تا خداوندگارمان از پرده اسرار آشکار شود و ظهور کند^{۱۶}.

بند ۹- سلطان اسحاق می‌فرماید:
ای بنیامین آگاه ساز،

۱۳- لقمه قسمتی از گوشت قربانی را گویند که در میان نان گذارند و به چمن‌نشینان که در چمنخانه گرد می‌آیند داده می‌شود. در کردی آنرا نواله و بش هم گویند که به معنی بهره و نصیب و بخشش می‌باشد.

۱۴- نذر و قربانی یکی از احکام مهم و ارزنده مسلک یارسان بشمار می‌رود. زیرا عمل قربانی برای جلب توجه خداوندگار اهمیت شایانی دارد. او اشتیای سیری ناپذیری به نذور و قربانی دارد و تنها با قربانی موجبات خوشنودی و ارضاء وی فراهم می‌شود و به همین جهت قربانی از برجسته‌ترین دستورات مسلک یارسان شمرده می‌شود.

۱۵- در آغاز هر بند سرودهای گورانی نامه سرانجام، جزء اول هر مصراع دوبار تکرار می‌شود و این روش در آوستا نیز دیده می‌شود.

۱۶- کسی که بخواد به حریم هفتوا راه یابد، باید دستورات آنان را عمل کند تا به عرش با شکوه خداوندگار نزدیک گردد، اینجاست که از راه ریاضت و تحمل رنجها و چشیدن تلخیها و ناکامیها، با پیمودن مراحل سلوک و راهنمایی پیران و مرشدان، پس از طی مراحل سخت و هولناک، به لقای انوار هفتگانه یا هفتوا نائل می‌شود.

۹۰ ای بنیامین غلامان را اکنون آگاه ساز
تا بیایند و ببینند و ایمان بیاورند
شرط و پیمانی که در میان در ۱۷ بستیم،
اینک آن شرط را برآورده نمودیم
همگی با ایمانی راسخ گواهی دهید که،
۹۵ ذات هفتوا به وجود آمدند.

بند ۱۰- بنیامین می فرماید:
ای یاران شادی کنید،
ای یاران گردهم آئید و شادی کنید
شاهم سلطان اسحاق راه و روشی گذارده است
اینک پیمان و شرط روز نخست آماده و برآورده شد
۱۰۰ بیائید و ببینید و گواهی دهید
که هفتوا به نور و فروغ رخسار حق آفریده شده است

۱۷- برابر نامه سرانجام خطی کاکائی، خداوندگار پس از آنکه هفتن را
می آفریند با یکی از فرشتگان مقربش به درون دری می رود و در دریا جای می گزیند
و چند هزار سال در درون آن در می ماند. در آنجا با فرشته مقربش (بنیامین) عهد
و پیمان می بندد که پس از بیرون آمدن از میان در، هفتوا به یا انوار هفتگانه را
بیافریند تا آنان را در جهان آخشیمی برای دستگیری و راهنمایی بندگان درکالبد
آدمی پدیدار کند.

واژه (در) گنج پنهان بودن خدا را پیش از آفرینش جهان به یاد می آورد
که در حدیث قدسی از آن یاد می کند و از زبان خدا چنین می گوید: **كنت كنزا مغفيا**
فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف. یعنی: من گنج پنهان بودم. پس دوست
داشتم که شناخته شوم. سپس مردم را آفریدم تا شناخته شوم. پیغمبر بزرگ اسلام
صلی الله علیه وسلم نیز می فرماید: **اول ما خلق الله الدرة البيضاء.** یعنی نخستین
چیزی که خدا آفریده، دره بیضا می باشد. در تاریخ تصوف هم آمده است که دره
بیضاء عقل اول را گویند، چنانکه روح القدس و عرش مجید لوح قضا و ام الكتاب
و قلم اعلی و روح اعظم و ظل اول و عقاب هم نامیده اند. شاه نعمت اله ولی نیز
می گوید:

روشن است از نور رویش دیده بینای ما	دره بیضا بود غواص این دریای ما
جمله عالم وجودی یافته از جود او	خوش بود این خلقت او دست پر بالای ما
گرد وای دردخواهی درین دریا نشین	تا بعین ما نصیبی یابی از دریای ما

ذاتشان از سر ۱۸ آشکار گشت
بی گمان آنان برای دستگیری و راهنمایی گروه یارسان
آفریده شده اند.

بند ۱۱- سلطان اسحاق می فرماید:
با قرار و وعده بیایند،
۱۰۵ هر هفت خلیفه ۱۹ با قرار و وعده بیایند

۱۸- سر به معنی راز پوشیده و آنچه انسان آنرا در نفس خود پوشیده دارد می باشد. لاهیجی گوید: سر از آن جهت سر گویند که غیر از اصحاب و ارباب قلوب ادراک آن نمی توان کرد و گاهی مراد با قلب پکار برده اند و قیصری گوید روح انسان را به اعتبار آنکه ارباب قلوب و راسخین در علم انوار آنرا درک می کنند سر گویند که دیگران در نیابند. در کتاب (اللمع) آمده است که سرچیزی است حق آنرا پنهان کرده است و مردمان را بدان دسترس نیست، و سر حقیقت عبارتست از افشا ناکردن از حقیقت حق در هر شیء و آنچه فانی نمی شود از حقیقت در هر چیزی. مولانا جلال الدین مولوی هم می گوید:

یار با یار خوش بنشسته شد صد هزاران لوح سر دانسته شد
لوح محفوظ است پیشانی یار راز کونینش نماند آشکار
امیر قاسمی نیز در این باره چنین می گوید:

تا سر الهی ز ملاهی شناسی نسناس ندانی بحقیقت زاناسی
اسرار خرابات هم از پیر مغان پرس این قصه سماعیست مکن فکر قیاسی
۱۹- طبق خلاصه سرانجام، خداوندگار در روز ازل هفت فرشته دیگر را بنام هفت خلیفه برای تقسیم نذر و قربانی ها آفرید تا قسمت های نذر را مساوی میان حضار تقسیم کنند. در قرن هشتم هجری با تجلی حضرت سلطان اسحاق این هفت خلیفه از سوی سلطان تعیین شدند تا در جمخانه نذر را تقسیم کنند. آنان مردم را برای دادن قربانی و نذر و نیاز تشویق می کردند، زیرا هر یارسانی با نذر و نیاز به خداوندگار نزدیک می شود و عمل او باعث باریدن باران به زمین و روئیدن رستنی ها و به ثمر رسیدن دانه ها و بارور شدن درختان می گردد. افزون بر این آتش قربانی و برگزاری جم و خواندن سرودهای نامه مینوی سرانجام ارواح را خوشنود و شادمان می کند.

در شرح گلشن راز آمده است که خلیفه یعنی جانشین و در اصطلاح عرفاء مقام خلافت مقامی است که سالک بعد از قطع مسافت و رفع دوری میان خود و حق در اثر تصفیه باطن و تجلیه و نفی خاطر و خلع لباس صفات بشری از خود و تمذیل و تصفیه و تسویه اخلاق و اعمال سیر کرده و جمیع آن منازل که ارباب حال و اصحاب تصفیه معلوم کرده اند طی کند و منازل سائرین الی الله را رفته و وصول بمبده حاصل نموده، باصل و حقیقت واصل گشته و سیر الی الله و فی الله تمام شده و از خود و خودی محو شود ببقای احدیت باقی گردد. در این حال سزاوار خلافت است. و او در این مقام متجلی به تجلی ذات می گردد و مظهر تمام اسماء و

در این راه گام بردارند و برهفتوا گواهی دهند
 پیمان روز ازل که در میان در بستیم اکنون بجای آوردیم
 و هفتوا را از نور خود بوجود آوردیم
 هفت خلیفه باید شهادت خود را اعلام نمایند تا مردان یارسان
 آنرا بشنوند
 ۱۱۰ زیرا آنان (هفتوا) دستگیر شرط می باشند.

بند ۱۲- خلیفه عزیز سلیمانی^{۲۰} می فرماید:
 نامم عزیز است،
 گواهی می دهم که نامم عزیز است
 پادشاهم در جامه^{۲۱} یا^{۲۲} رستاخیزی برپا کرد
 در زیر ساجنار^{۲۳} مردان را گرد آورد

→ صفات الهی است و به حکم آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه» و «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» و «هو الذی جعلکم خلائف الارض» به مقام کمال انسانیت و ارشاد و هدایت خلق نائل می گردد.

۲۰- خلیفه عزیز سلیمانی یکی از هفت خلفای معاصر سلطان اسحاق است که بنا به یادداشت قرنندی وی در اواخر قرن هفتم در دینور متولد شده و در همانجا به تحصیل علوم پرداخته و پس از آن به سیر و سیاحت رفته و در شهر زور رحل اقامت افکنده و در خدمت سلطان کسب فیض و کمالات کرده و بقیه زندگیش را در همانجا بسر برده تا در سال ۷۶۱ درگذشته است.

۲۱- جامه به معنی پوشیدنی و گسترده آمد و به اصطلاح یارسان روحی است نمودار صفات ممتاز روح دیگر، که هر دو در عالم معنی و مرحله سیر کمال مقام متساوی و نشأ واحد تحصیل کرده اند.

۲۲- یا نخستین پیکره خداوندگار در روزهای پیش از آفرینش بوده. چنانکه درویشقلی کردند از سرایندگان سده سیزدهم هجری می گوید:

و دون یا بی، و دون یا بی اوسا پادشاه و دون یا بی
 ماواش نه در بی در نه دریا بی نه یار نه یاور تاك تنیا بی

یعنی: خداوندگار و پادشاهم در آن روزگار در کالبد (یا) بود و ماوایش در میان در بود و در هم در ته و ژرفای دریا بود، او بی یار و بی یاور و تک و تنها بود.

۲۳- ساجنار به اصطلاح یارسان چشمه خورشید را گویند که در زیر آن با ارواح یاران پیمان ازلی بسته شده است، زیرا آن عالم معنوی یا محل خلوت جهان پیش از خلقت از لحاظ محیط نور و حرارت تشبیه به چشمه خورشید شده است. ساجنار در حقیقت همان هورخش است که شیخ اشراق در نوشته های خود از آن یاد کرده است. سهروردی در کتاب (هیاکل النور) می گوید: و لما کان النور اشرف الموجودات، و اشرف الاجسام انورها و هو القدیس الاب الملک: هورخش الشدید ←

۱۱۵ جمع و انجمن پاکیزه‌ای برپا شد
 پیر^{۲۴} و پادشاه^{۲۵} یکدیگر را شناختند
 و پیمان روز نخست را بستند
 به همدیگر سرسپردند و ایمان آوردند^{۲۶}
 یارزده بام^{۲۷} درآندم خود را قربانی کرد

→ قاهر الغسق، رئیس السماء فاعل النهار کامل القوی. یعنی: و چون نور شریف‌ترین موجودات است، و شریف‌ترین اجسام درخشنده آنها می‌باشد، و او پدر مقدس پادشاه است، او هورخش یا خورشید است، که روشنی او بر همه جا چیره‌گر می‌باشد و فرمانروای آسمان و سازنده روز یکتا نیرومند.

۲۴- پیر نمودار پیر بنیامین است که یکی از هفتن بشمار می‌رود.

۲۵- پادشاه نمودار سلطان اسحاق برزنجی است که خود را مظهر الوهیت خوانده است.

۲۶- در این مصراع چنین می‌رساند که خداوندگار با آن همه نیرو و توانایی به فرشته‌اش پیر بنیامین سر می‌سپارد تا این رویه در عالم ظاهر سرمشق دیگر بندگان باشد. آقای نورعلی الهی در برهان الحق می‌نویسد: سرسپردگی به اندازه‌ای بایسته دانسته شده که خود سلطان اسحاق مافوق بنیامین و داود است معذالك بنیامین را به پیری و داود را به دلیلی خود در ظاهر قرار داده است. همچنین هفتن با اینکه در عرض یکدیگر قرار دارند حسب الامر سلطان، پیرو دلیلشان در ظاهر از خودشان تعیین شده است. در سرانجام خطی کاکائی هم آمده است که خداوندگار سرسپردن را در عالم ذرات تعیین و مقرر داشته است. چنانکه خود او در روزگاران پیش از خلقت به پیر بنیامین سر سپرد و دیگر فرشتگان نیز سرسپرده بنیامین شدند. در کرده ۵ آبان یشت آوستا نیز اهورامزدا فرشته ناهید را می‌ستاید و از او استغاثه می‌کند و می‌گوید: از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسورانه‌ها را پستای که از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد. استاد پورداود در حاشیه کرده مزبور می‌نویسد: اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در آوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را می‌ستاید و استغاثه می‌کند. بی‌شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را به عبادت امر می‌کند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر فدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در پرستش سرمشق و مشوق باشد خود به ستایش می‌پردازد. این فقره نیز ما را به یکی از خصایص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه می‌سازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند.

۲۷- یارزده بام نمودار سیداحمد بابا یادگار است که در سال ۷۶۱ هجری در دیه شیخان متولد شده و در همانجا نشو و نما یافته و علوم ظاهری و باطنی را از سلطان اسحاق فرا گرفته و سپس به فرمان سلطان برای ارشاد مردم به هندوستان و پاکستان رهسپار شده و پس از مدتی به شیخان بازگشته و از آنجا به دیه سرانه رفته و در آنجا بدست عده‌ای شهید شده است.

۱۲۰ و از او ناچه^{۲۸} پخته و لذیذی فراهم آوردند
قربانی را در خوان و سفره‌ای مقدس نهادند و جمعی تشکیل دادند

من خلیفه و مهرداد^{۲۹} آن خرمن^{۳۰} بودم
و برای مهر کردن آن خرمن و آن خوان بهشتی،
من از سوی بنیامین اقدام به وکیلی برگزیده شدم.
۱۲۵ با ارکان و قانون یارسان قسمت‌های قربانی را تقسیم کردم
به وکالت سلطان بی‌غم،
سید میراحمد^{۳۱} در آن دم سرجم^{۳۲} بود
شاهم در پردیور^{۳۳} دیوان حقیقت^{۳۴} را بنیاد نهاد

۲۸- ناچه قطعات نانی است که قسمت‌های گوشت قربانی را در آن می‌گذارند
و به عبارت اخیری عهد و میثاقی است که در روز ازل پی‌ریزی شده است.

۲۹- مهرداد به معنی صاحب مهر می‌باشد و منظور سراینده مهری است که
با آن خرمن را مهر می‌کنند تا محفوظ بماند.

۳۰- سراینده در این مصراع قربانی را به خرمن تشبیه کرده است.

۳۱- سید میراحمد که یکی از هفتوا نه است، وی‌فرزند شیخ عیسی و برادر
سلطان اسحاق است که بنا به یادداشت‌های قریبی، او در سال ۶۵۲ هجری در دیه برزنج
متولد شده و در خدمت پدرش علوم معقول و منقول را فرا گرفته و در عنفوان
 جوانی به بغداد سفر کرده و بخدمت بسیاری از عرفا و علمای عهد رسیده و از آنان
کسب فیض کرده و سپس به زادگاهش بازگشته و از آنجا به دیه شیخان رفته و
سلطان هم او را تکریم نموده و پیش خود نگهداشته و پس از آن برای ارشاد مردم
به اورامان رفته و سرانجام در سال ۷۴۵ در دیه‌ی که در میان کوه‌های اورامان و
شهر زور واقع است و اکنون بنام (میرسور) خوانده می‌شود وفات یافته است.

۳۲- سرجم یا سر جمع به معنی سرشته جمع و رأس جمع یا جم می‌باشد که
کنایه از ذات احدیت است و این سمت را خداوندگار در عالم ذرات تعیین نموده
است. چنانکه خلیفه جبار می‌گوید:

نه جاگیری ذات خواجهای پیرموسی جوگا سرجم بی سید باوایی
یعنی بجان‌بینی و الزام ذات احدیت و خواجه بی‌همتا، در روزگاران پیش
از آفرینش سید باوایی سرجم بود. و نیز سرجم عبارت از قسمت اول قربانی است
بنام شاه حقیقت، یعنی ذات احدیت، زیرا آن مجمع عبادت را محاط از محیط جلو
ذات حق دانند و به همین اعتبار رأس جم را مقام حق قرار داده و آن قسمت را
سرجم می‌نامند.

۳۳- پردیور نام پلی است در دیه شیخان که سلطان اسحاق آنرا در قرن
هشتم هجری بر روی رودخانه سیروان که در شمال ناحیه گوران قرار دارد ساخته
است، و به این جهت این محل برای اهل حق بسی پاک و مقدس می‌باشد.

۳۴- حقیقت پس از مراحل شریعت و طریقت و معرفت می‌آید و هرکسی اگر
بنخواهد به حقیقت برسد باید این سه مراحل را طی کند. چنانکه پیرموسی می‌گوید: —

و جامه‌ها و کالبد‌های مردان را صیقل داد و آشکار نمود
 ۱۳۰ هر دم مولایم شاه هفت کیوان که،
 به اتفاق پیر بنیامین به کوه کس نزان^{۲۵} می‌رفتند،
 من به وکالت پیر بنیامین،
 با خلیفه‌های دیگر خوان و سفره جمع را مساوی قسمت
 می‌کردم

بنا به فرمان ذات پادشاه یکتا
 ۱۳۵ در آن دم سید میر احمد سرجم بود
 ذات هفتوانه هر هفت سرجم هستند
 ذات آنها برای دستگیری یارسان دستگیر شده‌اند.

→ شرط شریعت توفیق حقن طریقت چاوش خلق خالقن
 حقیقت بر پا شریعت لنگن جهان سقامدر بنده یکرنگن

یعنی: شرط بنای شریعت شاهرهی است برای توفیق یافتن به حق، طریقت
 نقیب و هادی خلق است به سوی خالق، حقیقت که برپا گردد، شریعت طی شده است.
 هجویری گوید: حقیقت عبارت از آنست که نسخ بر آن روا نباشد و از عهد آدم
 تا فناء عالم حکم آن متساوی باشد چون معرفت خدا و صحت معاملت خود به خلوص
 نیت. و شریعت عبارت است از آنچه نسخ و تبدیل بر آن روا باشد چون احکام و
 اوامر شریعت و اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال بود و اقامت حقیقت بی حفظ
 شریعت محال زیرا حقیقت روح است و شریعت جسد و شریعت از مکاسب بود
 و حقیقت از مواهب. لاهیجی هم می‌گوید: حقیقت ظهور ذات حق است بی حجاب
 و تعینات و محو کثرات موهوم در اشعه انوار ذات. مظفر کرمانی نیز می‌گوید:
 در جوابش گفت آن بحر کمال الحقیقة کشف سبحات الجلال
 کاین حقیقت محو موهوم آمده که قرین با صحو معلوم آمده

۳۵- کس نزان دیهی است از دهستان اوباتو بخش دیواندره شهرستان
 سنندج در بیست و دو کیلومتری شمال باختر دیواندره و شش کیلومتری شمال
 دیواندره به سقز. روستائی است کوهستانی و سردسیر و دارای رودخانه و چشمه‌های
 وافر و محصولات آن غلات و حبوبات و توتون و لبنیات می‌باشد. طبق پژوهشهایی
 که انجام شد معلوم گردید که گروهی از اهل حق سابقاً در این دیه می‌زیستند، زیرا
 این روستا را مقدس می‌شمردند و عقیده داشتند شاه یا مظهر الوهیت در این دیار
 خود را از دیده‌ها پنهان کرده و باید منتظر ظهور و تجلی او باشند. کس نزان
 به معنی کس ندان است.

بند ۱۳- خلیفه محمد^{۲۶} می فرماید:
 نامم محمد است،
 گواهی می دهم که نامم محمد است
 ۱۴۰ پادشاهم^{۲۷} در جامه (یا) گوهر می شکافت
 در قله (الست بر یکم) و (اله الصمد^{۲۸})
 با بنیامین مرز مسلک یارسان را تعیین کردند
 با شاه ابراهیم ایوت^{۲۹} ارکان این مسلک را پایه گذاری کردند
 و کمر بند پیمان یارسان را بستند
 ۱۴۵ داود که مانند خورشید می درخشید به دلیلی^{۴۰} برگزیده شد

۳۶- خلیفه محمد که یکی از هفت خلفای سلطان اسحاق است، بنا به یادداشت
 قرنی، وی از یاران مخصوص سلطان اسحاق بوده که در قرن هشتم هجری می زیسته
 و در زهد و تقوی مشهور عام بوده و در شهرزور تولد یافته و وفاتش در قریه
 شیخان اتفاق افتاده است. از سلطان اسحاق کسب فیض و کمالات کرده و از طرف
 وی به مقام خلیفه ای منصوب گشته است.

۳۷- پادشاه در کردی و فارسی به معنی شهریار و خدیو می باشد، ولی در
 اصطلاح یارسان به معنی خداوندگار است و علاوه بر اینکه از اسماء الله است نیز
 لقب کسی می باشد با طی مراحل یا تأیید الله به آخرین مرحله کمال رسیده و مقام
 اولی الامر و مظهر الاهی را حائز شود، یعنی آینه وار مظهر جلوه نور الاهی گردد.
 از این رو اشخاصی که توسط پیر ارشاد می شوند با توجهات شاه به فیض رحمت
 الاهی کامیاب می گردند.

۳۸- الله الصمد یعنی اوست که بندگان را حاجت و نیاز بدوست، امید
 کنه کاران به فضل اوست، درمان پلاها از کرم اوست، درویشان را شادی به جلال و
 جمال اوست، مبارک آنکس که مونسش نام اوست، عزیز آنکس که بهره اش یاد اوست،
 شاد آن دل که در بند اوست، پاک آن زبان که در ذکر اوست، خوش عیش آنکه روزگارش
 در مهر و محبت اوست، یکی به بهشت نازد یکی بدوست و دوست بهره اوست که
 همتش همه اوست. طبری در تفسیر خود می گوید: «الصمد هو الذی یفعل ما یشاء
 و یحکم ما یرید، لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه» یعنی: (صمد) کسی است که هرچه
 خواهد بکند، و به هرچه خواهد بکند، و به هرچه اراده کند حکم دهد، حکم او را دنبال
 کننده نی، و فرمان او را با گرداننده نی نباشد.

۳۹- شاه ابراهیم ایوت فرزند سید محمد گوره سوار که جزء هفتن است، در
 سال ۷۵۲ هجری در دیه شیخان متولد شده و در عنقوان جوانی در خدمت سلطان
 اسحاق کسب فیض کرده و صاحب مقامات عالی و درجات متعالیه و مظهر تجلیات
 شده است. وی دستور سلطان برای ارشاد مردم به بغداد رهسپار شده و در آن سامان پیروان
 زیادی یافته است. در اوائل قرن نهم هجری در بغداد متوفی گشته در همانجا مدفون است.
 ۴۰- دلیل به معنی راهنما است. ولی در اصطلاح یارسان دلیل کسی است که
 با اجازه پادشاه و پیرواردین به مسلک اهل حق را هدایت و دستگیری نموده و سپس
 به پیر بسپارد.

- یاران از هرسو گرد آمدند
 به عشق مولایم آن پادشاه بی مثل و مانند
 داود با جهد خود را قربانی کرد
 آن قربانی را در سفره‌ای گذاردند و به میان جمع پاك نهادند
 ۱۵۰ به وکیلی پیر بنیامین بزرگوار،
 در جمع مردان قربانی را قسمت کردند
 و من قسمت کننده آن خوان بودم.
 در آن جمع مقدس قسمت‌ها را به تعداد حاضرین تقسیم نمودیم
 من وکیل بنیامین والا گهر بودم
 ۱۵۵ و سرجمع نیز در آن دم سید ابوالوفاء^{۴۱} بود
 چون خواجه^{۴۲} برو بحر میل و رغبت داشت
 که در پردیور دیوان یارسان را آشکار کند
 از این رو پیمان روز ازل را بیان کرد
 و هرگاه پادشاهم به عالم سر می‌رفت
 ۱۶۰ با پیر موسی انجمن و جمعی تشکیل می‌داد
 ماهم در آن مجامع قربانی را میان حاضرین قسمت می‌کردیم
 ذات هفتوا هم وکیل شاه بودند
 و هر دم یکی از آنان (هفتوا) دعا می‌خواند
 و از پیمان روز ازل و از عالم (یا) و عالم (در) سخن به زبان
 می‌آورد
 ۱۶۵ شك و گمانی در امر و فرمان مولایم ندارم.

۴۱- سید ابوالوفاء فرزند سید احمد شهرزوری که یکی از هفتوا است، بنا به یادداشت قرن‌دی در سال ۶۶۳ هجری در شهر زور متولد شده است. پدرش در پرورش او همت گماشت و بعد از اینکه در فرزند خود حالات عالی و متعالیه دید، در طریقه طریقت مرید پسر خود گردید. غرض سید ابوالوفاء بعد از مدتی به بغداد رفت و قدم در جاده سلوک نهاد و به معارج ارجمند رسید و پس از زمانی به شهرزور بازگشت و سپس به خدمت سلطان اسحاق رسید و در سلك مریدان وی درآمد و بنا به دستور آنجناب برای ارشاد مردم به همدان رفت و تا آخر عمر در آنجا زیست و در همانجا وفات یافت.

۴۲- خواجه در کردی و فارسی به معنی بزرگ و سرور و شیخ می‌باشد و نیز معانی دیگر هم دارد. ولی خواجه در اصل یعنی خداجه، و عبارت از کسی است که خدا از او می‌جهد. به سبب زهد و تقوی و اوصاف حسنه که عربی آن مظهر الله یا آیه الله خواهد بود.



بند ۱۴ - خلیفه شاه شاه^{۴۳} می فرماید:

نامم شاه شاه است،

به اطلاع می رسانم نامم شاه شاه است

پادشاهم در جامه سر صدف می پوشید

و به اتفاق پیر رمزار در عالم سر می کوشید

۱۷۰ در لوح صدف^{۴۴} غلامان خروشیدند

و یکایک باده کوثری نوشیدند

و با جوش و خروش جم پاکی بوسیله غلامان بر گزار شد

بنیامین برای خوشنودی خداوندگار، خویشتن را قربانی کرد

قربانی را در جمع بروی سفره ای نهادند

۱۷۵ در آن جمع من خلیفه بودم

و قربانی را قسمت می کردم

از روز ازل^{۴۵} تاکنون

من وکیل بنیامین بوده ام

بنا به انتخاب و اشاره^{۴۶} مولای یگانه و یکتایم،

۴۳ - خلیفه شاه شاه که یکی از هفت خلفای سلطان اسحاق است، بنا به یادداشت
قرندی، وی در سال ۶۷۴ هجری در شهرزور متولد شده و در همانجا بفرارگرفتن
علوم مشغول گشته و در نزد ملانصور شهرزوری حدیث شنیده است. در جوانی بخدمت
سلطان رسیده و مدت ها از او کسب فیض و کمالات نموده و سرانجام از سوی سلطان به مقام
خلیفه ای منصوب شده و بقیه عمرش را در خدمت آنجناب گذرانده تا بدرو حیات گشته است.

۴۴ - لوح صدف - جسم فوق سماء اول است و بنا به نامه سرانجام خطی کاکائی
در این طبقه که خداوندگار با رمزار به گشت و گذار می پرداخت، پیر بنیامین
برای ارضاء حق خود را قربانی کرد و از برکت آن، نور رخسار الهی بر جهان
تابید و جهانیان به وجود آمدند.

۴۵ - روز ازل روز میثاق و روز عهد و پیمان است و ازل به معنی قدم است
و ازلیت مخصوص خداوند است، و ازل نامی از نامهای خداست و ازلیت صفتی از
صفات اوست و آنچه را اول نیست ازل گویند چنانکه، ابدی چیزی است که او را
آخر نباشد. در کتاب (اللمع) آمده است که ازل امتداد فیض را گویند از مطلق معنی
و ظهور ذات احدیت در مجالی اسماء بر وجهی که مسبوق بر ماده و مدت نباشد.

۴۶ - اشاره عبارت از خبر دادن از مراد است بدون عبارت و الفاظ. صاحب
کتاب (اللمع) گوید: اشارت چیزی است که پنهان باشد بدون عبارت و الفاظ و
مکشوف نباشد بواسطه عبارت یعنی نتوان آنرا بواسطه لفظ و عبارت آشکار کرد از
جهت دقت و لطافت معنی. در کتاب (کلمات قصار) باباطاهر آمده است که مراد از
اشاره، اشاره قلبیه است و گوید: عبارات از عوام است و اشارات از خواص.

۱۸۰ سید میراحمد هم سرجمع بود
چون پدیدآورنده شب و روز از روز ازل قصدش این بود
که در پردیور دیوان حقیقت را پایه گذاری کند،
و اسرار خود را بیان نماید
با بنیامین هردو به جهان غیب می رفتند و ناپدید می شدند
۱۸۵ بجانشینی پیر بنیامین بردبار،
مازاد خوان اسرار را قسمت می کردیم
و به انتخاب و اشاره حق تعالی،
سید میراحمد سرجمع بود و دعایش مستجاب شد
و ذات هفتوا نه برای دستگیری یارسان معین شدند

بند ۱۵- خلیفه شهاب الدین^{۴۷} می فرماید:
۱۹۰ نام شهاب الدین است،
بیان می کنم که نام شهاب الدین است
شاهم در جامه^{۴۸} هو مسلك یارسان را پی ریزی کرد
استاد و شاگرد بودند با بنیامین
در روز ازل در (لوح عقیق^{۴۹}) یاران گردهم آمدند و جم
بستند
۱۹۵ پیر موسی خودش را قربانی کرد
او را در خوان و سفره ای تمیز به میان جم گذاردند
و سفره ای رنگین آراستند
من خلیفه بودم و قربانی را بی کم و زیاد،

۴۷- خلیفه شهاب الدین که یکی از هفت خلفای سلطان اسحاق است، بنا به
یادداشت قرن دی وی در شهرزور متولد شده و در همانجا علوم متداول آنزمان را
فراگرفته و سپس به خدمت سلطان رسیده و پس از کسب فیض و کمالات از طرف
آنجناب به مقام خلیفه ای منصوب و در نیمه قرن هشتم هجری در روستای شیخان
در گذشته است.

۴۸- جامه هو عبارت از غیب مطلق است و هو یکی از اسماء ذات احدیت الهی
است.

۴۹- لوح عقیق بنا به سرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء دوم است و نزد
اهل حق عقل فعال را گویند که در آن صور کائنات منقش شود. در این لوح از سماء
بود که پیر موسی خود را برای ارضاء خداوندگار قربانی کرد.

- ۲۰۰ میان حاضرین قسمت می‌کردم
من به وکالت پیر بنیامین،
لقمه‌ها و بهره‌های قربانی را از خوان با رشته تدبیر قسمت
می‌کردم
در آن جمع که مردان خدا گردآمده بودند، بنا به وکالت شاه،
سید مصطفی^{۵۰} سر جمع شد
چون پادشاه جهان قصد داشت،
۲۰۵ در پردیور پیمان و شرط حقیقت را پدیدار کند و نشان دهد،
و جامه‌ها و کالبدهای ازلی يك يك عیان گردد،
هرگاه مولای شادی‌آفرینم،
به اتفاق بنیامین به جهان سر می‌رفتند
بجانشینی پیر بنیامین،
۲۱۰ ما در حضور جمع خلیفه بودیم
بهره‌ها و قسمت‌های یاران مستور^{۵۱} را در جمع می‌دادیم
به انتخاب و اشاره خواجه بی‌همتا،
سید مصطفی ادعیه می‌خواند و دستورات جم را انجام می‌داد
ذات هفتوا از نور سرشته شدند
۲۱۵ تا یاران و غلامان صبور را دستگیری نمایند.

بند ۱۶- خلیفه با پیر^{۵۲} می‌فرماید:

- ۵۰- سید مصطفی که یکی از هفتن بشمار می‌رود، بنا به یادداشت قرن‌دی وی
فرزند سید احمد شهرزوری است که در سال ۶۷۵ هجری در شهرزور متولد و در
همانجا به تحصیل پرداخته، و در عنفوان جوانی مقامات سلوک را در خدمت شیخ
عیسی برزنجی اکتساب کرده و پس از مدتی به دیه شیخان رفته و در خدمت سلطان
مانده و تا آخر عمر در آنجا بسر برده تا در سال ۷۶۱ در دودان وفات یافته و در
همانجا مدفون است.
- ۵۱- مستور یعنی پنهان و آنچه آشکار و عیان نباشد و کنه ماهیت الهی را
گویند که از ادراک کافیه عالمیان مستور است. و یاران مستور یعنی یارانی که در
روز ازل در خفا و پنهانی با هم جمع منعقد می‌کردند.
- ۵۲- خلیفه با پیر که یکی از هفت خلفای سلطان اسحاق است، بنا به یادداشت
قرن‌دی، وی در دینور متولد شده و در همانجا تحصیل علوم کرده و سپس به سیر و
سیاحت بلاد رفته و در همدان رحلت اقامت افکنده، پس از آن به خدمت سلطان رفته -

نامم باپیر است
 من نشان می‌دهم که نامم باپیر است
 شاهم در جامهٔ ریو^{۵۳} سیاستی بکاربرد
 و در لوح گوهر^{۵۴} به تدبیر نشست
 ۲۲۰ پادشاهم به اتفاق بنیامین،
 هردو با نیروی معنوی پایهٔ راه و روش یارسان را گذاردند
 در قلعهٔ (الست) مردان خدا گرد آمدند،
 و جمعی دایره‌وار با عوالم بصیرت تشکیل دادند
 تا پادشاه و پیر بنیامین به آنان ملحق شوند و بر سریر
 بنشینند

۲۲۵ یار ندر^{۵۵} در نگ نکرده و به عشق شاه،
 به میل و ارادهٔ خود، خویشان را در حضور جمع قربانی کرد
 قربانی را در خوانی نهادند
 من در آن دیوان بزرگ،
 و در آن جم، خلیفه بودم
 ۲۳۰ و قربانی را میان حاضرین قسمت می‌کردم
 به وکالت خواجهٔ صاحب دین
 در آندم سید شهاب‌الدین سرجم بود
 چون سلطان عالم میل داشت،
 شرط و عهد و میثاق دین را در پردیور بیان کند
 ۲۳۵ پیمان روز ازل را با یاران بست
 مولای صاحب در هرگاه به روش خود،
 به اتفاق بنیامین هردو به عالم سر می‌رفتند

→ و از او کسب فیض نموده و آنجناب وی را به مقام خلیفه‌ای منصوب کرده و بقیهٔ زندگیش را در خانقاه بسر برده تا در اواخر قرن هشتم هجری جهان را وداع گفته است.

۵۳- ریو به معنی مکر و فریب است، و جامهٔ ریو در اصطلاح یارسان عبارت از تدبیر و تدبیر حقیقت و مکاشفهٔ الهی است.

۵۴- لوح گوهر بنا به نامهٔ سرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء سوم است که در این لوح از آسمان بود یارندر برای ارضاء حق تعالی خود را قربانی کرد.

۵۵- یارندر لقب سیدمصطفی است که یکی از هفتوا به شمار می‌رود و در اواخر قرن هشتم هجری در اورامان بدرود حیات گفته است.

من به وکالت پیر بنیامین پاکیزه خو،
 خلیفه بودم و بهره‌ها را قسمت می‌کردم
 ۲۴۰ بجانشینی ذات شاه سہمگین،
 سید شہاب‌الدین^{۵۶} ہم سرجمع بود
 ذات ہفتوانہ بی گمان برای دستگیری یارسان،
 از نور خداوندگار آفریدہ شدند.

بند ۱۷- خلیفه امیر می‌فرماید:
 نامم امیر است،
 ۲۴۵ من بیان می‌کنم نامم امیر است
 شام در جلوۂ تار^{۵۷} (عالم سر) خودش را ظاهر کرد
 و با بنیامین بسی اندیشید و مشورت کرد
 و ہردو بہ جام جم^{۵۸} رفتند

۵۶- سید شہاب‌الدین کہ یکی از ہفتوانہ است، بنا بہ یادداشت قرنہی وی در سال ۶۵۹ ہجری در دیہ آغلر متولد شدہ و در ہمانجا تربیت یافتہ و در عنفوان جوانی در خدمت شیخ موسی برزنجہ‌ئی کسب فیض کردہ و بدست وی خرقة فقر و درویشی پوشیدہ و پس از آن بہ دستور مرشد خود بہ کرکوک رہسپار شدہ و در ہمانجا بہ چہاد و ارشاد مردم پرداختہ و سپس بہ زادگاہ خود بازگشتہ و از آنجا روانہ دیہ شیخان شدہ و بہ خدمت سلطان اسحاق رسیدہ و از وی کسب فیض و اقتباس انوار باطنیہ نمودہ و تا آخر عمر با آنجناب بودہ تا در سال ۷۴۸ ہجری در ہمانجا رحل اقامت افکندہ و بہ خاک سپردہ شدہ است.

۵۷- جلوۂ تار، جلوۂ غیبی انوار الہی را گویند کہ بر دل سالک عارف، ساطع گردد و او را والہ و شیدا کند و عالم و آدم ہمہ جلوات انوار حق تعالی می- باشد و ہمہ اشعہ و پرتوی از نور وجودند کہ در مرتبت تفصیل بطور مختلف نمودار گردیدہ‌اند.

۵۸- جام جم، تجلیات قدس الہی و عالم غیب است کہ عارف کامل را مجذوب و سرمست گرداند. جام جم کہ خداوندگار و پیر بنیامین در عالم سر در آن بہ ہمدیگر درس دادہ‌اند و دانش آموختہ‌اند، بنا بر داستانہای ایرانی، جامی بود کہ جمشید ہمہ جہان را در آن می‌دید. بنا بر روایت شاہنامہ، کیخسرو برای آگاہی یافتن از کار بیژن هنگام نوروز در آن نگریست و بیژن را در بن چاهی در توران زمین دید و رستم را بہرہانیدن اوفرستاد. بنا بہ روایت شاہنامہ، جمشید از پادشاہان بزرگ پیشدادی است. او پارچہ بافتن و جامہ دوختن را بہ مردم آموخت. خانہ و کاخ و گرمابہ را ہم بنا نہاد. کشتی را برای نخستین بار ساخت و بہ آب انداخت و آہن را برای ساختن جنگ آہزار پدید آورد. آنقدر نیکی ورزید کہ جہان در زمان او چون -

آنان به همدیگر درس می دادند
 ۲۵۰ بنیامین در علم لدن^{۵۹} علامه بود
 مردان خدا در فکر هیچ چیزی نبودند
 در (لوح در^{۶۰}) دلها بی تاب شد
 یاران با تدبیر جمعی فراهم آوردند
 تا پادشاه و پیر آنانرا ارشاد و دستگیری نمایند
 ۲۵۵ رمزبار در نگ نکرد،
 و در راه خداوندگار خودش را قربانی کرد

→ باغ آراسته گردید. همه مردم در فرمان او درآمدند و نام و آوازه اش در جهان بلند شد. هنگامیکه نیروی جمشید فزونی یافت، خودبین و خودستا شد و تاب آنهمه بزرگی و توانائی را نیاورد. بزرگان را گرد آورد و گفت جهان را من پدید آوردم و آراسته کردم. خورد و خواب و آرامش و زندگی شما از کوشش من است. اکنون که من همه نعمت ها را برای شما به وجود آورده ام مرا باید جهان آفرین بخوانید و پرستش کنید. در متن پهلوی (داستان دینیک) یا (داستان دینی) آمده است که پس از دعوی خدائی از سوی جمشید، فراز او گسسته و ضحاک بر ایران چیره می شود.

نام جمشید در آوستا و سانسکریت یم yam و یمه yama آمده است. در ریگ ودا که قدیمی ترین اثر موجود آریائی هند است، یم خداوند مرگ، خداوند حافظ و هادی ارواح و خدائی است که همنشین ارواح می باشد. همچنین یکی از هشت خدائی است که عهده دار نگاهبانی جهان است. به مناسبت همین مقام و موقعیت جمشید نزد هندوان بود که چون از خانواده ئی کسی فوت می شد، اقوام و خویشان متوفا برای آمرزش وی به درگاه جمشید، خداوند دیار مردگان متوسل می شد و ادعیه و سرودهایی به عنوان طلب آمرزش و راز و نیاز به او تقدیم می کردند.

در بخش دوم نامه سرانجام که بنام (بارگه بارگه) خوانده می شود، جمشیدشاه را یکی از هفتن می پندارد و می گوید: او نیازمندیهای جهان را پدید آورد و جانداران را تعلیم داد و اهلی کرد و به مردم چندان نیکی ورزید که همه سر از فرمان او فرود آوردند و به وی سر سپردند.

۵۹- علم لدن علمی را گویند که کسی بدون استاد فراگرفته باشد. در کتاب (مصباح الهدایه) آمده است که علم لدن علمی است که بنده از خدا آموزد بدون واسطه ملك و یا پیغمبری به حکم آیه (و آتیناه من لدنا علما) و علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه بدلائل عقلی و شواهد نقلی و فرق علم لدنی و علم یقین آنکه علم یقین ادراك نور و ذات و صفات الهی است و علم لدنی ادراك معانی و کلمات از حق است بی واسطه بشر و آن بر سه قسم است: وحی، الهام و فراست. انصاری نیز در کتاب (عده) می گوید: مصطفی را علم یقین بود به خطاب لا اله الا الله او را از علم یقین با عین الیقین خواندند و آنکه از عین الیقین او را بحق الیقین بردند.

۶۰- لوح در بنا به نامه سرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء چهارم است که در این لوح از آسمان بود که رمزبار برای ارضاء حق تعالی خود را قربانی کرد.

قربانی را در سفره‌ای دلخواه نهادند
و سفره را به میان جم بردند
من در دیوان آن جمع خلیفه بودم
۲۶۰ و لقمه‌های قربانی را قسمت می‌کردم
به وکالت پیر بنیامین کامل،
در آن بزمگاه دادگستر من خلیفه بودم
به وکالت شاه صاحب لقاء^{۶۱}
سید حبیب شاه^{۶۲} سرجمع بود
۲۶۵ پادشاه انوار^{۶۳} با میل و اراده خود،
هفتاونه را از نور خویش آفرید
برای یاران نیز راه و روشهایی پی‌ریزی کرد
مولایم مردم شجاعتی از خود می‌نمایاند

۶۱- صاحب لقاء، در اصطلاح یارسان حق تعالی را گویند و بنا به کتساب (کشف) لقاء نزد صوفیه عبارت از ظهور معشوق است چنانکه عاشق را یقین شود که اوست به صورت آدم ظهور کرده. در کتاب (عده) نیز آمده است: (من احب لقاء الله احب الله لقائه و من کره لقاء الله کره لقائه) یعنی: هر کسی لقاء خدا را دوست دارد، خدا لقاء او را دوست دارد، و هرکسی لقاء خدا را ناپسند داشت خدا لقاءش را ناپسند می‌دارد.

۶۲- سید حبیب شاه که به شیخ حبیب شه نیز معروف است، بنا به یادداشت قزندی، وی فرزند شیخ صدرالدین شهرزوری است که در سال ۶۸۱ هجری در دیه یاوا متولد شده است. بانو حبیبه علوم مقدماتی را که صرف و نحو و لغت باشد، در یاوا آموخته و چون اندیشه فقه داشته با برادرش به حلوان رفته و در آنجا دو سال فقه خوانده است. سپس پدرش فوت کرده و با برادرش قصد شیخان کرده و چون به شیخان آمده در خدمت سلطان کسب فیض کرده و گویا تا آخر عمر ازدواج نکرده و در سال ۷۴۹ به محبوب پیوسته و جهان را وداع گفته است.

۶۳- پادشاه انوار اسمی است از اسماء الله و نیز عبارت از تجلی حق است باسم الظاهر که مراد وجود عالم ظاهر است در لباس جمیع صور اکوانیه از جسمانیات و روحانیات. در قرآن مجید هم خداوند نور ارض و سماوات یاد شده است به حکم: «الله نور السموات والارض، مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبركة زيتونة لا شرقية و لا غربية یکاد زیتها یضی ولو لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء...» یعنی: خدا نور آسمانها و زمین است، و روشنائی نور خدا چون چراغی است که در آن چراغ باشد، و آن چراغ در آبگینه‌ئی و آن آبگینه گوئی ستاره‌ئی است درخشنده که برافروخته می‌شود از درخت با برکت زیتون، نه شرقی است و نه غربی، روغنش روشنائی بخشد اگرچه آتشی بدان نرسیده باشد. نوری است بر نوری و خداوند به نور خویش هر که را که خواهد هدایت کند.

و به اتفاق بنیامین به سیاحت می‌رفت
 ۲۷۰ من به وکالت بنیامین سرخوش^{۶۴}.
 خلیفه بودم و در جمع، بهره‌ها را قسمت می‌کردم
 بجانشینی و الزام شاهنشاه جهان،
 سیدحبیب شاه در جمع ادعیه می‌خواند
 ذات هفتوان در این راه سمت دستگیری دارند
 ۲۷۵ جامه آنان با نور رخسار مولا سرشته شده است

بند ۱۸- خلیفه جبار* می‌فرماید:
 نامم جبار است،
 گواهی می‌دهم که نامم جبار است.
 شاهم در جهان ناپیدا (عالم منمو*) گردش می‌کرد
 و به اتفاق پیر بنیامین هردو به پرده غیب^{۶۵} رفتند
 ۲۸۰ و با هم راه و روشهای یارسان را پی‌ریزی کردند

۶۴- سرخوش فرو گرفتن عشق است جمیع صفات درونی را و آن عبارت از
 مستی و سکر است که عارفان کامل از باده هستی مطلق سرخوش شده و محال‌الموهم
 گشته و از خود بیخود شوند.

* - خلیفه جبار که یکی از هفت خلفای سلطان اسحاق است، بنا به یادداشت
 قرن‌دی، وی در قرن هشتم هجری می‌زیسته و اصل او از نهاوند و در شیخان از دنیا
 رفته است. به صلاح و تقوی معروف و مشهور بوده و در خدمت سلطان اسحاق کسب
 فیض و کمالات نموده و از سوی آنجناب به مقام خلیفه‌ای منصوب شده است.
 ** - عالم منمو، عالم غیب و مرتبت احدیت را گویند. عالم از نظر صوفیان
 عبارت است از ظل دوم که اعیان خارجی باشند و صور علمیه که عبارت از اعیان
 ثابت‌اند و عبارت از مخلوق خداوند و گویند هجده هزار عالم موجود است. فلاسفه
 نیز گویند: دو عالم علوی و سفلی است و علماء اصول گویند: از عرش تا فرش
 هرچه هست عالم است. در کتاب (کشاف) هم آمده است: عالم حق است که متجلی
 به صفات خودست.

۶۵- پرده غیب مراد جهان غیب است یعنی آنچه ماوراء پرده ماده و مادیات
 است، و نیز مراد علم است که حجاب باشد. در کتاب (عده) آمده است که پیر طریقت
 گفت: الهی چون از یافت تو سخن گوئیم از علم خود بگریزم بر زهره خود بترسم
 در غفلت آویزم، همواره از سلطان عیان در پرده غیب می‌آویزم.

در عالم غیب، بیابست^{۶۶} (قانون اساسی مذهبی) را گذاردند
مردان کوی یار مانند پروانه در انتظار شمع وجود
خداوندگار بودند

و جمی بزرگت برپا کردند
به این امید پادشاه و پیر خود را نمایان کنند
۲۸۵ شاه ابراهیم روچیار^{۶۷} به عشق صاحب کرم،
بی صبرانه خود را قربانی کرد.
قربانی ذات شاه ابراهیم را بی صبرانه به جم آوردند و در
میان خوانی گذاشتند

من در آن جمع خلیفه بودم
۲۹۰ و لقمه ها را بهره بهره میان غلامان قسمت می کردم
در آن حلقه رنگین خلیفه بودم
بجانشینی و الزام ذات احدیت الهی
در آن دم، سرجم سید باویسی^{۶۸} بود
هرگاه مولای صاحب هشت بهشت^{۶۹}،

۶۶- بیابست بنا به خلاصه نامه سرانجام به معنی بیعت و پیمان روز ازل و
میثاق ازلی می باشد که در روزگاران پیش از آفرینش با ارواح بندگان بسته شد و
در قرن هشتم هجری این بیعت تجدید گردید و به عبارت دیگر به معنی قانون اساسی مذهبی
و مسلکی یارسان تعبیر شده است. بیعت از نظر صوفیان عبارت از تسلیم مرید است
به شیخ کامل که وظائف و دستورات شیخ را بطور کامل اجرا کند و طریق آن مختلف
و متفاوت است و در حدیث است که با حضرت رسول هفت مرتبت بیعت کردند،
پنج بیعت برای طاعت و دو بیعت برای محبت و این بیعت های هفتگانه بازاء اطوار
هفتگانه قلب است.

۶۷- شاه ابراهیم روچیار همان شاه ابراهیم ایوت است.

۶۸- سید باویسی که به حاجی سید باویسی و حاجی باویسی نیز خوانده
می شود، بنا به یادداشت قریبی در سال ۶۷۶ هجری در دیه سازان متولد شده و در
عنقوان جوانی به خدمت ملا الیاس شهرزوری رسیده و از وی کسب فیض کرده و
سپس به دستور مرشد خود به بغداد رفته و به ارشاد دراویش آن سامان پرداخته و از
آنجا به مکه رفته و از مکه به بیت المقدس رهسپار شده و مسجد الاقصی و تربت
انبیاء را زیارت کرده و به زادگاهش بازگشته و از آنجا به دیه شیخان عازم
گشته و به خدمت سلطان اسحاق رسیده و در نزد آنجناب متلبس به لباس فقر شده و
بالاخره به دستور آنجناب به ارشاد طالبان راه حق می پردازد تا در سال ۷۷۸ هجری
در دیه شیخان دنیای فانی را وداع می گوید.

۶۹- هشت بهشت به معنی هشت باغ بهشت است که بدینگونه است: یکی خلد،
دوم دارالسلام، سوم دارالقرار، چهارم جنت عدن، پنجم جنت الماوی، ششم جنت
النمیم، هفتم علیین، هشتم فردوس.

۲۹۵ به اتفاق پیر بنیامین به گشت و گذار می رفت،
 ما بر سر سفره و خوان می نشستیم
 به وکالت ذات پادشاه مطلق،
 سید باویسی سرجم بود
 ذات هفتوانه پی گمان سرجمع هستند
 ۳۰۰ و برای دستگیری عموم یارسان آفریده شده اند

بند ۱۹- پادشاه می فرماید:
 ای بنیامین گواهی بده،
 به پایه و مقام هفتوانه گواهی بده،
 این همان شرط و پیمان روز ازلی،
 و آن قانون اساسی مذهبی است که اظهار نمودیم
 ۳۰۵ و هفتوانه را با اشاره نور خود پدید آوردیم^{۷۰}
 شهادت خود را اعلام کن،
 تا مردان خدا بشنوند و چیزی را انکار نکنند
 هفتوانه برای دستگیری یارسان آفریده شده اند

۷۰- نوری که هفتوانه به اشاره آن پدید آمده است در قدیم به آن (خره) می گفتند. چنانکه سهروردی در کتاب (حکمة الاشراق) در این باره می گوید: «والرأی، هو واحد الراء، جعل الاضواء المینویه ینابیع الخره والرأی، وقال: ینابیع الخرة والرأی ای الاضواء المینویه التي اخبر عنها زرادشت و وقع خلسه الملك الصديق كيخسرو المبارك اليها، فشاهاها علي ما قال في الالواح الملك الظاهر كيخسرو المبارك اقام التقديس والعبودية، فاته منطقيه اب القدس، و نطقت معه الغيب و عرج بنفسه الى العالم الاعلى، منتقشا بحكمة الله، و واجهته انوار الله مواجهه، فادرك منها المعنى الذي يسمى «کیان خره» و هو اللقاء في النفس قاهر يخضع له الاعناق...». یعنی چون نور و پرتوی که از عوالم نوری و جهانیان نوری بر نفوس و روان های پاک و فاضله افاضه و تابیده می شود، آنان را استواری و خرد می بخشد و بیاری آن تابش و درخشش و بوسیله آن نور روانها روشن می شوند، و آن نور مانند آفتاب می درخشد، و آنرا «خره» می گویند. چنانکه زردشت گفته است: خره نوری است که از ذات باری تعالی درخشیدن می گیرد، و بوسیله نیروی این نور است که مردان بر دیگران مهتری و سروری یابند، و بیاری این نور است که هر هنرمندی می تواند کار و هنر خود را انجام دهد و آنچه که از این نور ویژه پادشاهان باهوش و هنگ می باشد (کیان خره) نامیده شده است، و بر همین نور و تابشها بود که روان کیخسرو را بجهان مینوی رسانید.

همگی باید آنان را بپذیرند
 ۳۱۰ زیرا آنان دستگیری همه یاران را به عهده دارند
 از روز نخست گفته ام و امروز تکرار می کنم
 هیچکس نباید گام نادرست در این راه بردارد
 اگر از رخسار هفتاد و دو پیر نور بیارد،
 نباید گامی غلط و نادرست بگذارند
 ۳۱۵ اختلافی میان هفتوا به وجود نیاورند
 از این به بعد تا روز پسین،
 همگی باید به شرط و پیمان هفتوا سجده بیاورند
 از روز ازل تا روز موعود پردیور،
 هفتوا را برای دستگیری گروه یارسان تعیین نمودیم
 ۳۲۰ پیرموسی، داود، مصطفی، رمزبار،
 بابا یادگار، شاه ابراهیم،
 باید شهادت خود را برای مجمع یاران اعلام نمایند
 و پایه و مقام هفتوا را که برای اجرای شرط آفریده ایم
 ذکر کنند

بند ۲۰ - بنیامین می فرماید:
 برروی چشم،
 ۳۲۵ ای عزیزم امر ترا برروی چشم می گذاریم
 هرچه بفرمائی با جان و دل می پذیریم
 هنگامیکه به فکر روز ازل می افتم قلبم شکفته می شود
 که در زیر هورخش یا خورشید عالمتاب دیوانی برگزار
 کرده بودی

آنگاه هیاکل هفتوا را ساختی
 ۳۳۰ و برای دستگیری عهد و میثاق یارسان تعیین نمودی
 ای مولایم، براستی محبت کردی که این اراده را نمایانندی
 و هفتوا را که نمودار هفت نور است پدید آوردی
 تا سکه شرط بندگان را مهر نمایند

نودونه تن^{۷۱} و هفتاد و دو پیر باید،
 ۳۳۵ هفتوا را به دستگیری بپذیرند
 این خانه شرط را خراب نکنید
 همه غلامان بایستی آنرا بپذیرند
 از امروز تا روز قیامت،
 بی گمان آنان نگهبان شرط و میثاق خواهند بود

بند ۲۱- داود می فرماید:
 ۳۴۰ به روی دیدگان،
 ای عزیزم امر ترا به روی دیدگان می پذیریم
 هرچه فرمان و کردار تست قبول داریم
 نقاب^{۷۲} گوهرین چهرهات را برکشیدی و هفتوا را از
 نورت آفریدی
 و آنان را با نور گزیده خود آرایش دادی
 ۳۴۵ برای دستگیری یارانت آنان را چیدی و برگزیدی
 ای شاهم محبت^{۷۳} را با جان و دل می خریم

۷۱- نودونه تن نمودار نودونه تن پیرشاهو است که از سوی سلطان اسحاق
 برای دستگیری و ارشاد مردم تعیین شده اند و اکثر آنان در اورامانات فوت کرده اند
 و مقابرشان زیارتگاه صاحب دلان است. در خلاصه نامه سرانجام آمده است که پیر
 پس از مقام مظهریت حق، اعلی مقام اهل حق است که شاه و مریدان در جمع به وی
 سر می سپارند و آن مقام سروش یا پیربنیامین و مظاهر اوست. در برهان الحق نیز
 آمده است: پیر کسی است که با اجازه پادشاه کسانی را که توسط دلیل هدایت و
 دستگیری شده اند، ارشاد و به شاه حقیقت برساند.
 ۷۲- نقاب حجاب میان محبوب و محب را گویند. چنانکه شیخ فریدالدین عطار
 می گوید:

تا نقاب از چهره جان مقدس برگرفت
 آنکه صاحب دیده بود آنجا دل از جان برگرفت
 مهره کس را ندید اندر همه دریای مهر
 يك صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

۷۳- محبت حق نسبت به بنده ارادت خیر بود و رحمت و محبت اسمی است از
 اسمی ارادت، و بالجمله محبت خدا آنست که بنده را از معاصی برهاند و مقامات
 و احوال عالیّه ویرا کرامت فرماید. در کتاب (مصباح الهدایه) آمده است: که محبت
 میل باطن است به عالم جمال و آن دوگونه است: محبت عام که میل قلب است به ←

آن هفت نوری که تو آفریدی،
 و ذاتشان را به نور آغشتی و پزیدی،
 به مرگ و زندگی هفتاد و دو پیر بستگی دارند
 ۳۵۰ آنان سکه شرط و پیمان هفتوانه را باید پذیرند
 توده غلامان که در پایتخت شهرزور می‌زیند
 بایستی از شرط هفتوانه سر فرود آورند
 و از دستورات آنان سرپیچی نکنند
 خانه اقرارم را ویران نکنند
 ۳۵۵ و از بیعت و شرطشان سرد نشوند
 این شرط مستور و پوشیده را پایمال نکنند
 تا فردا در حضور حق تعالی خجالت و شرمنده نشوند
 از خانه سر ازلی تا کوشک رنگین که در پردیور برقرار شد
 هفتوانه بی‌گمان دستگیری یاران را به عهده دارند
 ۳۶۰ از این به بعد تا این جهان ماندگار است
 هفتوانه پیشاهنگ یاران خواهند بود

بند ۲۲- پیرموسی می‌فرماید:
 ای شاهم فرمان ترا فرمانبرداریم
 هرچه خواست و رضای تست بجای می‌آوریم
 قبول می‌کنم و می‌دانم که
 ۳۶۵ بنابه کلام در روز ازل با شتاب،
 از لوح صدف گذر کردی
 و هفتوانه را در عالم سر از نور هورخش پدید آوردی
 نام هر هفت آنان در دفتر مخصوص ازلی ثبت است
 من گواهی می‌دهم و آنرا به آگاه عموم می‌رسانم که،
 ۳۷۰ برای ارشاد و یاری و کمک یارسان،
 یاران را در عالم ذرات جمع کردی و از آنان پیمان گرفتی

→ مطالعه جمال صفات. محبت خاص که میل روح است به مشاهده جمال ذات که آفتابی
 است که از افق ذات برآید و محبت عام نوری است که وجود را آرایش دهد و محبت
 خاص ناری است که وجود را پالایش دهد و محب را بسوزد و محو گرداند.

و با میل و اراده خود،
 هفتوا را در عالم سر پدید آوردی
 و دیگر فرشتگان را هم ظاهر ساختی
 ۳۷۵ و سپس آنانرا در پیکره انسان جلوه دادی
 نودونه پیرشاهو^{۷۴}، آن پیران کامل،
 باید هفتوا را پاك سرشت را بپذیرند
 زیرا آنان دستگیر اقرار و شرط ازلی هستند
 مبدا غلامان از آنان دلسرد شوند،

۳۸۰ از روز ازل تا به امروز،
 هفتوا پایه دستگیری دارند و شکی در آن نیست
 از امروز تا روز رستاخیز،
 به امر خداوندگار هفتوا سکه دار یارسان می باشند
 مردان خدا راه جدائی و تفرقه را پیش نگیرند
 ۳۸۵ تا فردا در پیشگاه دیوان الهی،
 سرافکنده و روسیاه نشوند.

بند ۲۳- مصطفی می فرماید:
 بجان و دل می پذیریم،
 ای عزیزم، امر ترا بجان و دل می پذیریم
 هرچه می فرمائی قبول می نمائیم
 ۳۹۰ در (لوح الست^{۷۵}) دیوانی فراهم آوردی
 و چون به فکر آن روز می افتم دلم شکفته می شود
 که هفتوا را از نور و فروغ یزدانی خویش،
 برای نقش شرط مردان یارسان آراستی و پدید آوردی

۷۴- شاهو یکی از کوهستانهای مرتفع کرمانشاه بوده و دماغه شمال باختری
 آن به رودخانه سیروان منتهی مجدداً در همان خط سیر بنام کوه تخت نامیده شده به
 بخش رزاب منتهی می شود. ارتفاع بلندترین قله شاهو در خاور پاوه ۳۳۷۰ متر از
 سطح اقیانوس مرتفعتر است و ارتفاع قله کوه تخت در شمال آبار دزاور ۲۹۸۵
 متر است.

۷۵- لوح الست بنابه نامه میرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء هفتم است
 که در آن از ارواح آدمیان پیمان گرفته شده است.

و آنانرا برای دستگیری همه غلامان تعیین کردی
 ۳۹۵ ای شاهم، مهر و محبت ورزیدی که چنین اراده‌ای نمایاندى
 و هفتوا نه را از نورت آفریدی
 آنان اکنون در پردیور در گشت و گذارند
 و برای نگهداری رمز و اسرار،
 و دستگیری گروه یارسان پا به هستی جهان گذارده‌اند
 ۴۰۰ هفتاد و دو پیر که مظهر هفتاد و دو شهیدان کربلا هستند
 و نود و نه پیر که در تخت اورامان^{۷۶} می‌زیند،
 هفتن و چهل چهل تنان،
 همگی باید سرشان را به شرط و سکه هفتوا نه بسپارند
 به فرمان خداوند هستی بخش،
 ۴۰۵ از روز نخست تاکنون،
 هفتوا نه از جهان بالا برای دستگیری برگزیده شده‌اند
 مژده باد که بزرگان و سروران دین تجلی کردند
 ای یاران، هیچگاه از این عهد و میثاق ننالید
 از امروز تا واپسین ظهور حق،
 ۴۱۰ هفتوا نه پایه دستگیری دارند و همگی باید سپاسگزار حق
 باشند
 مردان خدایای از اندازه خود فراتر نهند
 و راه و رسمی تازه پدید نیاورند و جدائی و تفرقه میان
 هم نیندازند
 و گرنه به ذات پادشاه بی باک قسم،
 و به دیدگان بنیامین سوگند،
 ۴۱۵ و به سکه پاک مولایم قسم،
 همه بزه کاران را به تیر خشم خداوندگار گرفتار خواهیم کرد
 و آنان را به میان ملت‌های رانده شده خواهیم راند

۷۶- تخت اورامان یا اورامان تخت سابق یکی از دهستانهای بخش رزاب شهرستان سمنجان بوده که از طرف شمال به بخش مریوان و از جنوب به باختر اورامان لپون و از شمال به باختر کشور عراق و از خاور به ژاوه رود، کلاترزان محدود است. کوهستان شاهو و رودخانه سیروان و کوه تخت و کوه سالان در این منطقه قرار دارد.

بند ۲۴- رمز بار می فرماید:

قوة دل گردید،

ای عزیزم، امر تو قوة دل گردید

۴۲۰ هرچه فرموده ای قبول داریم

هنگامیکه به فکر روز اول می افتم دلم شکفته می شود

من شهادت می دهم که بدون مشکل و تردید،

در (لوح یا قوت^{۷۷})، در میان آتش کشنده،

آن نور دیوان کامل را ظاهر کردی

۴۲۵ هفتوا از نور شاهباز عادل^{۷۸} است

که برای عهد و میثاق یاران بوجود آمده است

تا یاران دانا و فاضل را دستگیری نمایند

ای خداوندگار عزیز، مهر و محبت کردی

که آن هفت نور را در پیکره آدمیزاد تجلی دادی

۴۳۰ و در پردیور کرسی خود را برای بحث و صحبت گذاری

و آنان را برای دستگیری شرط یارسان پدیدار نمودی

هفتوا دستگیرند و شکی در آن نیست

هفتاد و دو ردیف از یاران سرشان را در راه جانان^{۷۹}

فدا کردند

بندگان با کار خود، دیوان الهی را زینت بخشیدند

۴۳۵ غلامان بی حد و شمار،

به سکه شرط هفتوا باید سر فرود آورند

از روز ازل تاکنون،

ذات هفتوا مانند نگین انگشتر مجسم اند

۷۷- لوح یا قوت بنا به نامه سرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء پنجم است که یکی از طبقات آتشین آسمان است که در آن هفتوا آفریده شده است.

۷۸- شاهباز عادل عبارت از وجود حق تعالی است چه که باز کنایت از روح و ارواح قدسی و نفس ناطقه انسانی است و شاهباز عادل همان حق تعالی است که شاه بازان است. شیخ فریدالدین عطار گوید:

برو قفس بشکن که باز آنرا قفس نبود تو در بند قفس ماندی چه باز دست سلطانی

۷۹- جان جانان صف قیومی است که قیام جمله موجودات باو است و جان مراد روح انسانی و کنایت از نفس رحمانی و تجلیات حق است. بنابراین جان جانان همان روح الارواح را گویند که مراد از آن روح الهی نفس ناطقه است.

از روز ازل تا آخر زمان،
۴۴۰ هفتوا نه دستگیرند و باید دامانشان را بگیرند و به آنان متوسل
شوید

هرکس از آنان روگردان شود
و شرط و اقرار پردیور را پایمال کند،
و از حد خود گام فراتر نهد،
بهره‌اش از حوض کوثر قطع می‌شود

بند ۲۵- شاه ابراهیم ایوت می‌فرماید:
۴۴۵ روح را شادمان می‌کند،
ای عزیزم، امر و فرمانت روح را شادمان می‌کند
هر چه می‌گوئی برای روح شادمانی است
هر چه می‌فرمائی با جان و دل می‌پذیریم
هنگامیکه روزگاران پیش از خلقت را بیاد می‌آورم شادمان
می‌گردم

۴۵۰ در آن روزگاران در زیر هورخش دیوانی فراهم کردی
و گروه گروه یاران را گرد آوردی
و هفتوا نه را از نور خود،
برای بجای آوردن اقرار یاران خوشبو،
و دستگیری مردان پاک‌سرشت پدید آوردی
۴۵۵ آنان تا روز محشر دستگیر شرط و اقرار هستند
نود و نه تن یاران نیلوفرش،
هفتاد و دو پیر که در تخت شاهو می‌زیند،
همگی باید سر به شرط هفتوا نه بسپارند
به امر و فرمان پادشاه پردیور،
۴۶۰ از ساجنار (هورخش) تا دزاور^{۸۰}

۸۰- دزاور: دیهی است از دهستان اورامان لهون از بخش نوسود تابع
شهرستان پاوه وابسته به کرمانشاه که در پنجاه و چهار کیلومتری باختری پاوه و
شش کیلومتری نوسود کنار مرز ایران و عراق واقع شده است. این دیه کوهستانی
و سردسیر مردمانش کرد می‌باشند. آب از چشمه‌ها و دارای محصولات لبنیات و
انواع میوه‌جات و مختصر غلات است. شغل آنان باغبانی و گله‌داری و صنایع دستی -

از شرط و میثاق هفتوا نه نباید کسی دلسرد شود
از روز ازل تا روز پسین،
هفتوا نه پایه دستگیری دارند و مردان پاك باید سپاسگزارم
باشند

هرکس از آنان روگردان شود
۴۶۵ و این شرط و پیمان را بیموده پندارد
او در بارگاه الهی شرمنده می گردد و رجا و امیدش پذیرفته
نمی شود

به خشم و غضب خداوندی و زهر زمان دچار می شود
ای عزیزم، مهر و محبت خود را نمایانندی
و هفت نور را برای مدد و یاری یارسان آفریدی
۴۷۰ و در پردیور به صحبت و گفتگو پرداختی
آنان را برای دستگیری یاران به وجود آوردی
آنان پایه دستگیری دارند

هر هفتشان يك شكل اند و برای يك هدف و يك جهت آمده اند
هفتاد و دو پیر در راه جان^{۸۱} سر سپردند
۴۷۵ چوگان زرینان^{۸۲} آن مردان دیوان الهی،
با همه غلامان بی حد و شمار یارسان
باید سر به شرط سکه هفتوا نه بسپارند
از ساجنار (هورخش) تا ظهور حق در این دوره،
ذات هفتوا نه پایه و مقام دستگیری داشته اند
۴۸۰ از روز ازل تا آخر زمان،
هفتوا نه دستگیر شما هستند و به آنان متوسل شوید

→ شال کرباس و راه مالرو و صعب العبور می باشد. این روستا در میان نوسود و نودشه و تویله و در دامنه کوه دالانی در دره ای پر از باغ و بوستان قرار گرفته است.
۸۱- مراد روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلیات حق است.
غزالی گوید: حقیقت جان آدمی قائم است به ذات خود و صفات خاص خویش مستغنی است از قالب، و معنی مرگ نه نیستی و نیست، بلکه معنی آن انقطاع تصرف و نیست از قالب و معنی حشر و نشر و بعث و اعاده، نه آنست که ویرا پس از نیستی بوجود آورند بلکه آنست که ویرا قالب دهند.

۸۲- چوگان مقادیر احکام را گویند و گفته اند: مراد از چوگان تقدیر جمیع امور است بطریق جبر و قهر و زرین نیز در اصطلاح صوفیان ریاضت و مجاهدت باشد و مراد از چوگان زرینان مجاهدان و ریاضت کشان باشد.

هرکس از این به بعد از آنان روگردان شود
و اقرار و شرط (مسلك) پردیور را بیموده پندارد
و از حد خود تجاوز کند و گام بیشتری بگذارد
۴۸۵ بهره‌اش از پیاله^{۸۳} کوثر قطع می‌شود.

بند ۲۶- بابا یادگار می‌فرماید:
به روح و روان بستگی دارد،
ای عزیز، امر تو به روح و روان بستگی دارد
هرچه می‌گوئی با دیده و جان،
برهان و دلیلت را می‌پذیریم
۴۹۰ به یادم آمد و زبانم شکفته شد
و در این باره شهادت می‌دهم،
که در لوح عقیق^{۸۴} دیوانی برگزاری کردی
و هفتوا را از نور خود پدید آوردی
و برای اقرار و شرط مردان،
۴۹۵ و برای دستگیری گروه پیران،
و برای دستگیری گروه یارسان آنان را آفریدی
نود و نه تن پیران زرین چوگان،
به امر آفریننده مخلوقات برای ارشاد تعیین شده‌اند
کسی نباید پای کج در این میدان بنهد
۵۰۰ از روز ازل تا این زمان،
هفتوا به پایه دستگیری دارند
ذات آنان از نور پادشاه جهان سرشته شده است
یاران در این راه هیچگاه سختی نمی‌بینند

۸۳- پیاله کاسه‌ای که بدان شراب نوشند گویند ولی در اصطلاح سالکان
کنایت از محبوب است و گفته شده است هر ذره از ذرات موجودات پیاله‌ایست که از
آن مرد عارف شراب معرفت نوشد و نیز قرابه و پیاله به معنای صفای ظاهر و باطن
آمده است که هرچه در او باشد ظاهر گردد. خیام گوید:
اجزای پیاله‌ای که در هم پیوست بشکستن آن روا نیمدارد مست
۸۴- لوح عقیق بنا به نامه سرانجام خطی کاکائی، جسم فوق سماء دوم است
که در آن جمعی با ارواح یاران برگزار شده است.

بعد از این هم تا روز قیامت،
 ۵۰۵ هفتوا نه دستگیرند و آنان نزد شما امانت هستند
 از امروز تا بعد از این زمان،
 یاران نباید شرط و اساس این مسلک را پایمال کنند
 راه و روش یارسان را به جیفه دنیا بفروشند
 مبادا در روز پسین شرمنده شوند
 ۵۱۰ بنابراین هرگز مرتکب خلاف نشوید

بند ۲۷- سلطان اسحاق می فرماید:
 هفتاد و دو پیر،
 من هفتاد و دو پیر را برای ارشاد شما گرد آورده ام
 نود و نه پیر شاهو در جمع پایه سفیری و مرشدی را دارند
 آگاه باشید و فکر کنید و بدانید
 ۵۱۵ که در این مسلک صاحب کمان و ترکش و تیر،
 هفتوا نه هستند و آنان نیز پایه دستگیری و ارشاد دارند
 بنیامین در این جزیره دین شاهد و گواه است
 در صحرای محشر حاشا نکنید و تقصیری مرتکب نشوید
 هیچکس نباید دروغ بگوید و تزویر بکار برد
 ۵۲۰ و گرنه فردا همگی گرفتار خشم الهی خواهید شد
 و در روز پسین که خداوند بر سریر عدالت می نشیند شما را
 نمی بخشد

بند ۲۸- سلطان اسحاق می فرماید:
 کیش جهان است،
 پیر بنیامین کیش جهان است
 من مرزدار سراسر راه و روشها و آئینها هستم
 ۵۲۵ و دامن بدست هفتوا نه است
 زیرا قطرات آب دریای دانششان پایان ندارد
 رده رده و چین چین همه غلامان،

به هفتوا گواهی بیاورند تا گمراه نشوند
 گمراه نشوید و به دستورات بنیامین گوش فرا دهید
 ۵۳۰ بنیامین هم تخته است و هم نجار،
 او جرعه^{۸۵} جام باده نگار و معشوق را نوشیده است
 بنابراین به شهادت و اقرار پیر بنیامین عمل کنید
 و سر به سکه شرط هفتوا بسپارید
 در روز پسین آنان سواران میدان حق هستند
 ۵۳۵ سکه شرط به دست آن هفت نور است
 آنان آسمان و زمین را با قفل خود بسته اند
 اگر داستان (اسلحه ساززن^{۸۶}) را بخوانید درمی یابید
 هرکسی برای خود پیوند و مسلکی بوجود نیاورد
 بنا به قول هفتاد و دو پیر، جمع (جم) نباید کمتر از بیست و
 یک مرد باشد
 ۵۴۰ و هرگز جمع را بدون ارکان و تکبیر برگزار نکنید
 سخنم از روز ازل این بوده،
 غافل ننشینید و جمع را بی تکبیر انجام ندهید
 خاصه غلامان باید در این جم ها گرد هم آیند
 هفتوا از پیران شاهو هستند.

۸۵- جرعه مقام سیر را گویند که سالک دریابد و نیز اسرار و مقاماتی را
 که از سالک پوشیده مانده باشد گویند. در کتاب (عده) آمده است که خواجه عبدالله
 گوید: جرعه محبت نوش باید کرد و جان برکف باید نهاد، آنگه باشد که رسی و
 باشد که نرسی، پس طمع داری که از بضاعت مزجات که تو داری، آسان آسان بحضرت
 جلال و مشهد وصال لم یزل ولایزال رسی، هیما.

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان حدیث ایشان نتوان
 ۸۶- داستان اسلحه ساززن بنا به خلاصه نامه سرانجام، یکی از پیغمبران که
 مظهر یکی از هفتوا بوده در زمان پادشاهی بیدادگر ظهور می کند و مردم را به
 سوی یکتا پرستی و توحید فرا می خواند. مردم از او معجزه می خواهند. وی سازی
 اختراع می کند که هفت آهنگ می نواخته و بوسیله آهنگهای آن مردم از هر سو،
 گروه گروه به پیرامونش می آمدند و آئینش را می پذیرفتند. پادشاه چون از این
 ماجرا مطلع می شود. دستور می دهد پیغمبر را بگیرند و بکشند. دژخیمان چون به
 قصد کشتن او می روند، همینکه آوای ساز او را می شنوند آئینش را می پذیرند.
 پادشاه چون درمی یابد که بیشتر مردم و سپاهیان به وی گرویده اند او نیز سر
 می سپارد و ایمان می آورد.



بند ۲۹- بنیامین می فرماید:

۵۴۵ دنبال سادات،

بیائید به دنبال سادات بیفتیم و به آنان متوسل شویم
از روز ازل تا واپسین زمان،
پادشاهم در میان خاندانان ظهور می کند
خاندان شرط پیوسته هفتوا نه اند

۵۵۰ ما هم به خاکپایشان بیفتیم، زیرا آنان مایه جان و روان ما
هستند

خاندانهای یارسان درگیرند

هرکسی در جمع (جم) تکبیر^{۸۷} نخواند
بهره اش از دامن پیر و دلیل قطع می شود

۸۷- ارکان و تکبیر بنا به نوشته های یارسان چهار است. در خلاصه نامه سرانجام آمده است که مسلک یارسان دارای چهار رکن است که هر یارسانی باید آنرا بجای بیاورد و به آن عمل کند. چنانکه پیر بنیامین می گوید:
یاری چوار چشتن باوری و جا پاکسی و راستی و نیستی و ردا
یعنی: مسلک یارسان شامل چهار چیز است و آن پاکی و راستی و نیستی و ردا می باشد و آنها را باید بجای بیاورید.

شرح این چهار واژه در کتاب (برهان الحق) چنین آمده است:

۱- پاکی چون بطور مطلق گفته شده معنی عام می دهد و شامل هر شیئی که استعداد پاکیزگی داشته باشد می شود از این رو اهل حق باید ظاهر و باطنش از هر حیث و هر جهت و به هر اسم و رسم پاک باشد یعنی در ظاهر جسم و لباس و مکان و کسب و خوراکش و در باطن افکار و گفتار و رفتار و کردارش تماماً طیب و طاهر و بی غل و غش باشد.

۲- راستی راه راست رفتن است و آن بجای آوردن اوامر و ترک نواهی خداست به عبارت اخیری بندگی به خدا و پرهیز از دروغ و گناه را راه راست گویند.

۳- نیستی یعنی نیست و نابود کردن کبر و غرور و خودپسندی و خودخواهی و هوی و هوس نفسانی و طغیان شهوانی و تمام رذائل اخلاقی از خودش و بطور مطلق تسلیم مقدرات شود غیر از رضای خدا چیزی نخواهد و به عبارت اخیری از خود بیخود و فناء فی الله گردد و به اصطلاح عرفا و حکماء بعد از طی مرحله رضا به مقام تسلیم که آخرین مرحله عرفان است رسیده باشد.

۴- ردا خدمت و کمک و فداکاری بی ریا نسبت به مخلوق خداست چنان باشد «رنج خود و راحت یاران طلب» براو صدق کند. اما دعائی که خادم آنرا در جمع می خواند تکبیر گویند. در کتاب (کشاف) آمده است: که رداء نام جامه ایست که بر سر و قد گیرند و در اصطلاح صوفیان عبارت از ظهور صفات حق است بر بندگان که آن اظهار صفات حق است به حق.

ای غلامان و ای بزرگان باید بدانید که،
۵۵۵ هفتوا پیر و دستگیر همه ما هستند

بند ۳۰- سلطان اسحاق می فرماید:
ای پیر گواهی داده شد،
به مقام هفتوا گواهی داده شد.
اینک شرط و پیمان را با یاران بستیم
ای یاران با فروتنی و تواضع در جمع بنشینید
۵۶۰ و به شرط و اقرار هفتوا بیم و امید داشته باشید
ای مردان از این بیعد گمراه نشوید
اگر خدایان بی حد و حصر بیایند
و هر خدائی صاحب بارگاهها و موكبهای بی شماری باشد
از حد شرط خود تجاوز نکنید
۵۶۵ و پیمان پیر و پادشاه را نشکنید
این را من به شما وعده می دهم از این به بعد تا روز رستاخیز
این راه ثواب است که می پیمائید و بنیامین هم شاهد است
که من در پردیور این مسلک را پی ریزی کرده ام
هیچکس نباید در دستگاه من جدائی و تفرقه بیندازد
۵۷۰ درستکار باشید تا خداوند گناهان پیشینتان را ببخشد.

بند ۳۱- پیر شهریار اورامی^{۸۸} می فرماید:

۸۸- پیر شهریار اورامی که به پیر شهریار اورامی سوم نیز معروف و یکی از هفتاد و دو پیر می باشد، بنا به یادداشت قریبی در اواخر قرن هفتم هجری در اورامان متولد شده و دوران کودکی را بفرا گرفتن لغت و ادب پرداخته و پس از آن به فلسفه و حکمت گرایش پیدا کرده و در عنفوان جوانی اوقات را در مزار جدش پیر شهریار اول به عبادت می گذراند و مترصد بوده تا اسرار علوم باطن و طریقت را فراگیرد. در همین اوان آوازه بزرگی سلطان اسحاق را می شنود و به قصد زیارت او عازم شیخان می شود و پس از ریاضتها و مجاهدتها از دست سلطان خرقه ارشاد می پوشد و به دستور آنجناب به اورامان باز میگردد و به ارشاد و وعظ مردم می پردازد تا در سال ۷۶۸ هجری جهان را بدروید می گوید و در جوار مقبره جدش بخاک سپرده می شود.

شتاب کنید،

بیائید بنشینیم و با شتاب،

کلام را با شجره و پیشینه‌اش بخوانیم

به فرمان پادشاه پردیور،

۵۷۵ هفتوانه دستگیرند و باید به آنها سر بسپارید

بیائید آنانرا فرا خوانیم و از وجودشان بهره ببریم

دامانشان را در پیکره آدمی بگیریم و به آنان متوسل شویم

و قول و پیمانشان را بیموده و عبث نپنداریم

بند ۳۲- پیر ندرشاهوئی^{۸۹} می‌فرماید:

با گفتن آمین،

۵۸۰ کلام و سرودهای دینی را بخوانیم

به فرموده شاه و بنیامین،

این شرط و پیمان ازلی را از راه کینه نباید پایمال کنیم

هفتوانه دستگیر شرط دین هستند

آنان چون نگین رواج‌دهنده انگشتر طومار و دفتر یارسان‌اند

۵۸۵ ما با ایمانی قوی شرط و میثاق آنان را پذیرفته‌ایم

بند ۳۳- پیر رستم‌سو^{۹۰} می‌فرماید:

پادشاه بنیامین،

پادشاه بنیامین هر چه امر کرده است،

برای اجرای آن باید بکوشیم

۸۹- پیر ندر شاهوئی که یکی از نود و نه پیر شاهو است، بنا به خلاصه نامه

سرانجام وی در قرن هشتم هجری می‌زیسته و مشهور به صلاح و تقوی بوده و از یاران و پیروان سلطان اسحاق بشمار می‌رود و در اورامان زندگی را بدرود گفته است.

۹۰- پیر رستم سو یکی از هفتاد و دو پیر و از یاران سلطان اسحاق بوده که در قرن هشتم هجری می‌زیسته است. وی سر حلقه هفتاد و دو پیر و مراتب عالی داشته است.

هفتوا به برای به سرحد کمال رساندن یارسان پایه دستگیری دارند

۵۹۰ ما باید آنان را مانند نگین نقش انگشتر ایمان خود سازیم زیرا آنان را با ایمان کامل برای دستگیری قبول کرده ایم ای مردان خدا، این شرط را از بین نبرید و راه درست بپیمائید^{۹۱}

بند ۳۴ - پیر نقی^{۹۲} می فرماید:

هر یاری یار باشد،

فرمایش پیر است که هر یاری یار باشد

۵۹۵ باید از مضمون کلام باخبر و مطلع باشد

هفتوا به دستگیر شرط و اقرار هستند

باید به آنان ایمان بیاوریم

و قبولشان کنیم تا خدا یار و یاورمان باشد

۹۱- پیر رستم در این بند می گوید: خداوندگار هرچه فرمان داده است ما باید آنرا اجرا کنیم و سپاسگزارش باشیم. زیرا او آفریننده همه موجودات است. آفریدگان او همه خوب، همه زیبا، همه فرخنده، همه خجسته می باشند. زیرا او بندگان خود را نیک آفریده و از نیک بد نخیزد و نارسائی بیار نیاید. این همه بدیها که در جهان آخشییی مشاهده می شود، از نارسائیها پیدا می شود. بدیها، بدبختیها، نابسامانیها، بیماریها، سیه روزیها، همه اینها ساخته و پرداخته دستهای ناپکار آدمیزاد است. آدمیزاد از راه ناپکاری، بد اندیشی، ستمگری، گرسنگی، ویرانی، زبونی، بیماری را پدید می آورد. آنگاه خود در چنگال پندارها و کردارهای زشت خویشتن گرفتار می شود و بر بیچارگی خود گریه سر می دهد و زاری می کند. خداوند هستی بخش، هفتوا به را از نور خود برای دستگیری گروه یارسان آفریده است تا آنان ما را از بدیها، بداندیشیها، پلیدیها پاک گردانند و به سرحد کمال مطلوب برسانند. زیرا شرور در جهان آخشییی تنها ویژه انسانها است. انسان با اصلاح خود می تواند با شرور پیکار کند و همه را از بیخ برکند و به اوج کمال برسد.

۹۲- پیر نقی یکی از نود و نه پیر شاهو و معاصر سلطان اسحاق است که در قرن هشتم هجری می زیسته و در سرزمین اورامان زندگی را بدرود گفته است. این پیر نقی غیر از پیر نقی توکانی است.

بند ۳۵- پیرنگادارتانی^{۹۲} می فرماید:
طبق روش پیرم و با خواندن کلام،
۶۰۰ بی گمان راه راست را درمی یابم
هفتوا تا روز پسین دستگیر ما هستند
بی شک و بی شگون آنانرا پذیرفته ایم
و باید نامشان را مهر درون خود سازیم
و از این راه روگردان نشویم

بند ۳۶- پیرمحمد شهرزوری^{۹۴} می فرماید:
۶۰۵ راه دین پیر،
راه و روش و دین پیر بنیامین را خلاف نگیریم
هفت خاندان اصل و منشأ جمع و ارکان و تکبیر یارسان
هستند

هفتوا برای عموم دستگیرند
به فرموده پیر موسی ما آنان را قبول داریم
۶۱۰ و از عهد و پیمان و شرطشان نباید کوتاهی کنیم

بند ۳۷- پیر اسماعیل کولانی^{۹۵} می فرماید:

۹۳- پیرنگادارتانی یکی از هفتاد و دو پیر و از یاران سلطان اسحاق
بوده که در قرن هشتم هجری می زیسته است. وی در شهر زور تحصیل کمالات نموده
و از فحول حکما و عرفای آن زمان محسوب شده و بالاخره از فیض صحبت سلطان
به مراتب عالیه راغب گردیده و از دست آنجناب خرقة ارشاد پوشیده و سپس به وعظ
و ارشاد مردم پرداخته است.

۹۴- پیر محمد شهرزوری که یکی از هفتاد و دو پیر است، بنا به یادداشت
قرندی، وی در سال ۶۳۸ هجری در شهرزور متولد شده است و در کودکی صرف
و نحو عربی و فقه اسلامی را فرا گرفته و پس از آن عازم بغداد شده و در آنجا
حکمت و فلسفه آموخته و سپس به شیخان رهسپار شده و در سلك مریدان سلطان
درآمده و پس از آن بنا به دستور آنجناب به زادگاهش بازگشته و به وعظ و ارشاد
مردم پرداخته تا در سال ۷۳۳ هجری درگذشته است.

۹۵- پیر اسماعیل کوهلانی که یکی از هفتاد و دو پیر می باشد، بنا به یادداشت
قرندی، وی در اواخر قرن هفتم هجری در دیه کوهلان متولد شده و در همانجا به
تحصیل علوم سرگرم شده و سپس به سیر و سیاحت پرداخته و در شهر زور رحل

مرد ناپخته کردارش پوچ و باطل است
 مرد پخته کردارش آزموده و پسندیده است
 مرد ناپخته زبانش لال و کردارش خام است
 هرکسی از هفتوانه شك و گمانی دارد،
 ۶۱۵ کردارش خام و اقرارش نارس است
 هفتوانه از نور و فروغ شاهباز زلال آفریده شده‌اند
 آنان دستگیر یارانی هستند که در کوه و دشت سرگردانند
 امرشان را پذیرفته‌ایم و با جانمان بستگی دارند
 باید آنان را بپذیریم تا با تیرشان نابود نشویم
 ۶۲۰ (ورکرم کرو^{۹۶}) یا هورخش کرم کند تاریخ سال ظهور
 هفتوانه است

بند ۳۸ - رمز بار می‌فرماید:

→ اقامت افکنده و از آنجا بخدمت سلطان اسحاق رسیده و از او کسب فیض و اقتباس
 انوار باطنیه نموده است. پس از آن بدستور آنجناب به‌ارشاد و وعظ خلق سرگرم
 شده و علاوه برروش طریقت، اجازه روایت میداده است. کوهلان که محل تولد
 پیر اسماعیل است، دیهی است از دهستان بیلوار بخش مرکزی کرمانشاهان که در
 دوکیلومتری خاور مرزبانی قرار دارد. در این دیه تپه‌ای از آثار ابنیه قدیم
 وجود دارد.

۹۶- (ورکرم کرو) که به‌معنی (خورشید کرم کند) است تاریخ ظهور و
 پیدایش هفتوانه است که برابر حروف ابجد شماری ۶۹۲ هجری می‌شود. (ور War)
 همان خورشید یا هورخش است که شیخ اشراق نیز در نوشته‌هایش از آن یاد کرده
 و می‌گوید: «... و هورخش و هو اسم‌الشمس بالفهلویه و هو طلسم شهریور و هو
 بالفهلویه اسم اعظم انوار الطبقة العرضیه التي هی ارباب الاصنام النوعیه والطلسمات
 الجسمیه....». یعنی وهورخش نام خورشید می‌باشد در زبان پهلوی، و آن طلسم
 شهریور است، وهورخش در زبان پهلوی نام بزرگترین انوار اسپهبدی در طبقه
 عرضیه می‌باشد که ارباب انواع اصنام و انواع مادی و طلسمات جسمانی می‌باشد.
 در کتاب (شرح گلشن راز) هم آمده است که مراد از خورشید، انوار حاصل از
 تجلیات الهی است و خورشید حقیقت نور خدا است و عبارت از ذات احدیت نیز
 هست و اشارت بوحدت است، چنانچه مه و مهر اشارت به‌کثرت است.

فتد يك تاب ازو برسنگ خاره شود چون رنګین پاره پاره
 در کتاب (عده) هم آمده است: که پیر طریقت گفت: حبذا روزی که خورشید
 جلال تو به‌ما نظری کند، حبذا وقتی که مشتاقی از مشاهدۀ جمال تو ما را خبری
 دهد، جان خود طعمه می‌سازیم، بازی را که در فضای طلب تو پرواز می‌کند، دل
 خود نثار کنیم، محبی را که برسر کوی تو آوازی دهد.

اینک وعده زمزمه و شادی^{۹۷} (یارسان) فرا رسیده است
و هنگام جوش و خروش و شادی همگان است
مردان خدا هر يك پذیرش و شهادت خود را اعلام کردند
و به ذات والای هفتوانه گواهی دادند
۶۲۵ فدای کسی هستم که سر به آنان سپرده است
و به سکه شرطشان سر نهاده است

بند ۳۹- پیرموسی می فرماید:
هنگام زمزمه و شادی است
هنگام زمزمه و شادی همگانی فرا رسیده است
اینک هفتوانه پا به عرصه حیات گذاردند
۶۳۰ شرط و پیمانشان را باید تا روز ممات بجای آورید
وفادار کسی است که به صفاتشان گواهی بدهد
آنان دستگیر عموم یارسان هستند، به فرمانشان قناعت کنید
و این پیمان ازلی را تا وزیدن نسیم روز محشر نشکنید
تا در سایه شان نشاط و خرمی ببینید.

بند ۴۰- داود می فرماید:
۶۳۵ هنگام زمزمه سحرگاهی فرا رسیده است
اینک هفتوانه به میدان حقیقت آمدند
آنان دستگیر غلامان یارسان هستند
وفادار کسی است که دامنشان را بگیرد و به آنان متوسل شود
فردا در وعده روز آخر زمان،

۹۷- شادی بسطی را گویند که برای سالک حاصل می شود بعد از قبض.
انصاری گوید: من چه دانستم که مادر شادی همه رنج است وزیر يك ناکامی هزار
گنج، من چه دانستم که این باب چه بابست و قصه دوستی را چه جوابست، من
چه دانستم که آن ذوالجلال چنان بنده نواز است و دوستان را بروچندین ناز است.
من چه دانستم که آنچه می جویم میان روح است و عزوصال تو مرا فتوح است.
اندر همه عمر من شبی وقت صبح آمد بر من خیال آن راحت روح
پرسید ز من که چون شدی ای مجروح گفتم که ز عشق تو همین بود فتوح

۶۴۰ مولایم در پیکره هفتوا نه تجلی می کند
و پرچم هفت خاندان یارسان دوباره به اهتزاز درمی آید
هان ای مردان خدا، خانه این شرط و پیمان ازلی را ویران
نکنید
و گرنه ایراد و خورده فراوان از شما گرفته می شود

بند ۴۱- سلطان اسحاق می فرماید:
اصل^{۹۸} ما اصیل و پاک است
۶۴۵ من در زیر درخت قدرت هفتوا نه را پدید آوردم
مردان یارسان از این هفت نور هرگز دلسرد نشوند
من آن ببرم که شیر را خرد می کنم
سران خیل مردان را در یک جا جمع کردم
هفتوا نه که از نیکان و پاکان محسوب می شوند
۶۵۰ آنان را برای ترویج مسلک یارسان پدید آوردم
هر هفت پایه دستگیری دارند و کسی نباید آنانرا انکار کند
هیچکس نباید راه بی عاری را برگزیند
به جامه و پیکره خود فکر کنید،
امروز روزیست که باید به جامه و پیکره خود فکر کنید
۶۵۵ مردان را به سر وعده گاه می آورم
و هرکس باید جوابگوی کردار خودش باشد
اگر ببینید که صاحب بارگاه این میعادگاه مظهر خداست
نباید این شرط و پیمان ازلی را پایمال کنید
هر کسی خودش را از هفتوا نه جدا کند،
۶۶۰ ای بنیامین شاهد^{۹۹} تو گواهی بده،

۹۸- اصل عبارت از چیزیست که مبنای چیز دیگری باشد و او را بر فرع
تزاید باشد و اصل الاصول در لسان اهل معنی عبارت از هدایت است و اصول،
اصول، دین است مثل توحید و معرفت و ایمان و یقین و صدق و اخلاص. هجویری
گوید: ظاهر اصول قول شهادت و باطنش تحقیق معرفت و ظاهر آن برزش
معاملات و باطن تصحیح نیت و قیام هریک از این دو بی دیگر محال باشد.
۹۹- شاهد یعنی گواه و مشاهده کننده و نیز به معنی حاضر آمده است و
شاهد الحق شاهد فی ضمیرک و تجلی جمالی ذات مطلق را در لباس شاهد عیان و بیان

که در روز رستاخیز رجا و خواهش این عده در پیشگاه خدا پذیرفته نخواهد شد.

و همه‌اشان به باد فنا سرنگون خواهند شد
در زیر هورخش آن راه و روش،

و عهد و میثاق ازلی را با یاران بستیم
۶۶۵ هفتوانه را با این شرط و پیمان پدید آوردم
آنان دستگیر یاران شیدا^{۱۰۰} هستند

همگی تا روز عقبا که دیوانی پر بیم برگزار می‌شود
باید نام آنان را ورد زبانتان سازید
و این راه و روش و نامه سرانجام،

۶۷۰ باید در دنیا بماند و از آن نگهداری شود و جمع برگزار شود
ای هم عهد و هم پیمان دیرین،

ای سید محمد^{۱۰۱} هم عهد و هم پیمان دیرین،
در گاو و ماهی و در لوح و اقلیم،

دو تن از هفتوانه را برای نشان دادن قدرت معنوی خود پدید
آوردم

۶۷۵ سید میراحمد و سید مصطفی،

این دو تن از هفتوانه به من گواهی دهند

— فرموده‌اند و گفته شده است که شاهد حق است به اعتبار ظهور و حضور. حافظ گوید:

ساقی بیا که شاهد رعنا صوفیان آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد
ای مطرب از کجاست که ساز عراق خاست و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد

۱۰۰— شیدا شدت غلیان عشق و عاشقی را گویند که در این مقام عاشق خود را فراموش کند و اهل جذبات را نیز گویند. عراقی گوید:

کشیده کار تنها یلم به شیدائی ندانم این همه غم چون کشم به تنهائی
زیسکه داد قلم شرح نوشت فراق ز سرنوشت قلم نامه گشت سودائی

۱۰۱— سید محمد که به سید محمد گوره سوار هم معروف است، بنا به یادداشت قرن دی وی در سال ۶۴۵ هجری در دیه برزنج متولد شده و در اوان طفولیت در خدمت پدرش شیخ عیسی به تحصیل فقه اسلامی و علوم متداوله آن زمان سرگرم گشته و سپس عازم بغداد شده و پا در مرحله سلوک و مجاهده گذارده و در اندک زمانی عارج معارج عرفان گردیده و پس از مدتی به برزنج بازگشته و از آنجا به خدمت برادرش سلطان اسحاق رسیده و آنجناب وی را به مدارج حقیقت و طریقت رسانده است. وی یکی از هفتوانه بشمار می‌رود و در نزدیکی‌های روضخانه سیروان متوفی گشته و در همانجا مدفون است.

سید شهاب الدین، سید حبیب شاه،
 که در دور دنیا مجرد^{۱۰۲} قول هستند
 سید باویدی آن علمدار،
 ۶۸۰ علمش در بحر و بر در اهتزاز است
 من سلطان اسحاقم و گوهری تابناک دارم
 در روز حساب این عده (که نامشان را ذکر کردم) یار من
 هستند

پیر بنیامین آن ستاره سپیل یمن،
 آسمان و زمین را با کمند معنویتش گشود
 ۶۸۵ سید محمد مقام و پایه پیریش ازلی است
 هفتاونه در همه جمها و جشنهای دینی سر جم اند
 آنان وکیل و نماینده من هستند و مانند شمع^{۱۰۳} و فانوس
 تابناکند

ای بنیامین بر تو عیان است،
 ای بنیامین این اسرار بر تو عیان است
 ۶۹۰ ای مردان، همگی تار و پود هفتاونه هستید
 آنان تا روز ولوله حشر اجراکننده شرط هستند
 اگر نادرستان راه نادرست و کج ببیمایند
 و از هفتاونه روگردان شوند و حاشا کنند
 بطور حتم آنان فنا خواهند شد
 ۶۹۵ فردا در روز پسین،
 تو شاهد باش و گواهی بده

۱۰۲- مجرد کسی است که قطع علایق از متاع و بهره های دنیوی کرده باشد
 و خود را از ادناس و رذائل اخلاقی پاک و منزّه کرده باشد و ترك مال و منال
 نموده و خود را برای سیر الی الله آماده کرده باشد. حافظ گوید:
 هر که از خود شد مجرد در طریق عاشقی از غم و دردش چه آگاهی و بادرمان چه کار
 صورت ایوان چه خواهی سیرت مردان گزین مرد عاشق پیشه را با صورت ایوان چه کار
 ۱۰۳- شمع نزد صوفیان نور الهی را گویند. در کتاب (کشاف) آمده است:
 شمع پرتو نور الهی است که می سوزد دل سالک را و نیز اشارت به نور عرفانست
 که در دل صاحب شهود افروخته میگردد و آن دل را منور کند و شمع الهی قرآن
 مجید را گویند. عطار هم گوید:
 شمع رویت را دلم پروانه ایست لیک عقل از عشق چون بیگانه ایست
 پرزنان در پیش شمع روی تو جان ناپروای من پروانه ایست

کردار و اعمال شکداران را فعلا نادیده می گیریم
ولی بعداً آنها به باد فنا سرنگون خواهند شد
اینک من دستگاهی پایه گذاری کرده ام
۷۰۰ آن دستگاه، دستگاه هفتواست که فر و شکوه دارد
تو کاری با آنان نداشته باش و در این باره چیزی مگو،
بگذار دعوای شکداران بماند
هرکس به هفتوا گمانی داشته باشد
در روز رستاخیز آنان را می بینی که روسیاه می شوند
۷۰۵ ای بنیامین،

من با توام ای بنیامین،
این سر برای تو آشکار شد
این بار تو هم نامه هفتوا را بخوان
و نامشان را با خوشی و خرمی قرائت کن
۷۱۰ پیرموسی هم باید نام يك يك آنان را در دفتر ویژه ثبت کند
تو هم نامه و نام هر هفتشان را بخوان
مردان (یارسان) تا پایان آنانرا ستایش کنند
برای جیفه دنیا آنان را دشنام ندهند
هر کسی هفتوا را دشنام دهد
۷۱۵ آن عده در روز پسین شرمنده و خجل می شوند
یاران باید بدانند که،
ما در روز ازل با یاران پیمان بستیم که هفتوا را پدید
آوریم

پس هفتوا را با خواهش و زاری بپذیرید
همگی دوباره به آنان سر بسپارید
۷۲۰ فردا در صحرای قیامت حاشا نکنید
و غلامان باید هفتوا را از این روز بپذیرند
از این به بعد هورخش کرم می کند.

بند ۴۲ - بنیامین می فرماید:
ای عزیزم، امر تو شفا است

ای عزیزم امر تو برای ما شفا است
 ۷۲۵ میل و محبت رنج و جفایمان را از بین می برد
 اینک نام های هفتوانه را با صفا ذکر می کنم
 اول سید میر احمد، دوم سید مصطفی
 سوم سید محمد، چهارم سید ابوالوفاء
 پنجم سید شهاب الدین، ششم سید حبیب شاه
 ۷۳۰ هفتم سید باویدی که علمش افراشته شده است
 ای عزیزم، فرمان و امر ترا با میل می پذیریم
 همگی غلامان که در این زمان می زیند،
 اینک به هفتوانه که از آنان اسم بردم،
 سر سپردند و گواهی دادند
 ۷۳۵ ای غلامان، فردا در روز رستاخیز حاشا نکنید
 و گرنه از قول و پیمان خود پشیمان شوید و حاشا کنید
 هیچ شکی نیست که فردا در عقبا به سزای خود می رسید
 و اگر این شرط و پیمان را نادیده بگیرید وجدائی بیندازید
 پاسخی ندارید و همگی روسیاه درگاه الهی می شوید
 ۷۴۰ این شرط ازلی را به جیفه دنیا نفروشید.

بند ۴۳- بنیامین از قول مردان می فرماید:
 ای عزیز ایواله،
 ای عزیز فرمانت را فرمانبرداریم
 فرمانفرمای تو بجان رواست
 دستگیر ما تا روز عقبا هفتوانه است
 ۷۴۵ هرکس این شرط و پیمان را پایمال کند
 رجاء^{۱۰۴} و خواهشش در درگاه الهی پذیرفته نمی شود

۱۰۴- رجاء یعنی امیدواری و در اصطلاح تعلق قلب است به حصول امری محبوب در آینده. در مصباح است: رجاء ارتیاح دل است به ملاحظه کرم مرجو. در کتاب (شرح منازل) آمده است که رجاء ضعیف ترین منازل مرید است زیرا رجاء جز به اعمال و دیدن اعمال نباشد و خواص را التفاتی به اعمال خود نیست و فضل حق را رؤیت کنند.



بند ۴۴- داود می‌فرماید:

عزیز رواج دارد،

ای عزیز امر تو برای همه رواج دارد

هفتوا نه هم شرط و هم عهد است

۷۵۰ انتظار داریم امرت را بگوئید

تا همگی به رویدادهای کوفه^{۱۰۵} و معراج^{۱۰۶} گواهی دهند.

۱۰۵- کوفه شهری است در کشور عراق (بین‌النهرین) که در جنوب آن کشور نزدیک مرز ایران قرار دارد. این شهر چند ماه پس از بصره بدست سعد بن وقاص در کنار فرات میان حیره و فرات بنا شد. شهر کوفه نزد مسلمانان مقامی ارجمند دارد، زیرا حضرت علی علیه‌السلام آنرا پایتخت خود قرار داد و در همانجا به شهادت رسید.

۱۰۶- معراج در لغت به معنی بالا رفتن یا به آسمان رفتن می‌باشد، اما در مصراع بالا اشاره به عروج حضرت محمد صلی‌الله‌علیه و سلم به سوی حق تعالی است تا آنجا که فراتر رفتن از آن برای کسی میسر نبوده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...» یعنی: پاکی آنکس را است که بنده خویش را از مسجد الحرام، شبانگاه به مسجد الاقصی برد. درباره معراج پیغمبر بزرگوار اسلام دو قول گفته‌اند: یکی آنکه پیغمبر گفت: من در مسجد الحرام بودم در حجره میان خفته و بیدار، که جبرئیل آمد و براق آورد و روایت دیگر آنست که رسول اکرم فرمود: مرا از حجره ام‌هانی به آسمان بردند و در این آیه تاویلی کردند یعنی: جمله حرم را مسجد خواندند. از خود ام‌هانی روایت کرده‌اند که او گفت: رسول اکرم را از حجره من به آسمان بردند، نماز خفتن بکرد و بخت و من با او نماز خفتن بکردم و بخفتم و او را در نماز گاه رها کردم، بیدار نشدم تا او مرا بیدار کرد برای نماز بامداد، مرا گفت: برخیز یا ام‌هانی! تا ترا حدیث عجب گویم. گفتم: یا رسول‌الله احادیث و اقوال تو همه عجایب باشد آنکه نماز بامداد بکرد چون فارغ شد بگفت: بدانکه دوشن چون نماز خفتن بگزاردم جبرئیل آمد و من هم آنجا نشسته بودم، مرا گفت: برخیز و برون آی، من برخاستم و بیرون شدم فرشته ایستاده بود و اسبی، مرا گفت: بر نشین، بنشستم. هرکجا به نشیبی رسیدی دستهایش دراز شدی و پایها کوتاه. و هرکجا فراز رسیدی پایهایش دراز شدی و دستهایش کوتاه تا به بیت المقدس رسیدم و آنجا نماز بکردم و از آنجا به آسمانها صعود و با اینها ملاقات کردم. حضرت صادق فرمود: شب معراج که سید عالم بحضرت حق رسید، غایت قربت یافت و از غایت قربت هیبت دید، تا رب‌العهزة تدارك دل وی کرد، لطف و کرامت بی‌نهایت او را بخود نزدیک کرد، الطاف کرم، گردوی درآمد، به منزل «ثم‌دنی» رسید، خلوت «اوادنی» یافت، دیدار حق دید، از هردو کون رسید، با دوست بیارمید، رفت آنچه رفت، شنید آنچه شنید، دید آنچه دید، کسی را از آن اسرار خبر نه، عقول و افهام و اوهام از دریافت آن معزول گردد، رازی در پرده غیرت رفته، بی‌زحمت اغیار، به سمع نبوت رسانیده «نور فی‌نور و سرور فی‌سرور» تا کرامت و شرف وی بر -

بند ۴۵- سلطان اسحاق می‌فرماید:

ای بنیامین صاحب نگین،

به هفتوا به‌گو که سرگذشت جامه‌های خود را بازگو کنند
در دوره شریعت ۱۰۷ هر کدام مظهر ۱۰۸ خود را در مدینه
شرح دهند

۷۵۵ و رویداد خونین شهید کربلا ۱۰۹ را بیان کنند

که هر هفت در کوفه با من شهید شدند.

→ خلق جلوه کند، تا عالمیان بدانند که مقام وی مقام ربودگانست، بر بساط صحبت
مولانا جامی گوید:

برد بیدار حق شب از بطحا	به تن او را به مسجد اقصی
کرد از آنجا مقرر به پشت براق	متوجه به قطع سبع طباق
بر سموات يك بیک بگذشت	با همه انبیاء ملاقی گشت

۱۰۷- شریعت در لغت جای برداشتن آب را می‌گویند و در اصطلاح عبارتست

از امور دینی که حضرت عزت عزشانه جهت بندگان به لسان پیغمبر تعیین فرموده
از اقوال و اعمال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد و
موجب حصول کمالات گردد و شامل احوال خواص و عوام بوده جمیع امت در آن
شریک باشد، چون شریعت مظهر فیض رحمانی است که رحمت عام است. در کتاب
(کشف‌المحجوب) آمده است: که شریعت و حقیقت از عبارات اهل‌الله است که یکی
از صحت حال ظاهر کند و یکی از حالت حال باطن.

۱۰۸- مظهر بنابه کتاب (مصباح‌الهدایه) شیء صورت اوست و صورت شیء
عبارت از امری است که آن شیء بوی معقول یا محسوس شود و مقتضای حکمت
الهی بجهت اظهار اسما و صفات نامتناهی آن بود که انشاء مراتب کلیه و جزئی
مظهر اسمی از اسماء کلیه و جزئی الهیه گردد و احکام سلطنت آن اسم که رب و
مدبر آن مرتبت است در آن مظهر به تمام و کمال ظهور یابد و مجموع اسماء کلیه
و جزئی به نفس رحمانی از کرب کمون بروح بروز مروح گردند و تمام کمالاتیکه
در مرتبت جمع و مجمل است در مقام کثرت و فرق مفصل گردد و مقررست که
هر که را حظی و نصیبی از علمی و صنعتی نباشد نداند که دیگری آن صنعت دارد
پس از هر صنعتی که فی‌الجمله شخص محظوظ نباشد آن صنعت نسبت به‌وی مخفی
باشد و موجودات که کلاً مظاهر اسماء الهیه‌اند هر یک مظهر بعضی از اسماء‌اند
و بدین جهت انسان مظهر تمام‌نمای اسماء حق است و معرفت تامه ویژه اوست.

۱۰۹- کربلاء یکی از شهرهای کشور عراق (بین‌النهرین)، واقع در کنار
رودخانه فرات. این شهر تا سال ۶۱ هجری بیابان بوده است. از این زمان به بعد
بر اثر شهادت حضرت حسین علیه‌السلام در آن محل به تدریج مورد توجه مسلمانان
قرار گرفت و پس از بنای مرقد‌های شهداء متدرجاً مرکز جمعیت گردید و کربلاء
امروز یکی از شهرهای زیارتی عراق می‌باشد که قریب یکصد هزار تن جمعیت
دارد و در ماه‌های محرم و صفر و هنگام زمستان به سبب ورود زائران جمعیت شهر
گاه به دو بیست هزار تن می‌رسد.

بند ۴۶- بنیامین می فرماید:
هفت فرزند مددکار و معین،
در این جمع شاهی هفت فرزند مددکار،
بارگاه آسمانی را در زمین جای دادند
۷۶۰ به فرمودهٔ مولایم هر کدام بایستی گواهی پیشین خود را اعلام
نمائید

و مظهر خود را در دورهٔ اسلام در مدینه^{۱۱۰} بیان کنید
تا غلامان بی شک و شبهه شما را بشناسند.

بند ۴۷- سید محمد می فرماید:
جامه ام سیمرغ^{۱۱۱} بود،

۱۱۰- مدینه شهری است که پس از هجرت، محل اقامت پیغمبر اکرم شد. نام اصلی آن یثرب است که مورخین آنرا یثرب بن مهلائیل یاد کرده اند. کمی پس از هجرت مسلمانان آنرا مدینه الرسول نامیدند. نام قدیمی یثرب فقط یکبار در قرآن مجید در سوره احزاب آیه سیزده مندرج است. از شعرای قدیم مدینه هم قیس بن حاتم در اشعار خود از مدینه بنام یثرب یاد کرده ولی حسان بن ثابت و کعب بن مالک از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند و همین اصطلاح در میان اصحاب پیغمبر متداول بوده است.

شهر مدینه در حجاز در جلگه ای که به طرف شمال شیب دارد واقع است. جنوب و شمال آنرا رشته های کوه احد و کوه سعیر به فاصله چهار کیلومتر از شهر احاطه کرده و آنرا از فلات مرتفع عربستان جدا ساخته است. در طرف شرق و جنوب این سرزمین زمینهای پوشیده از سنگهای سیاه بازالتی وجود دارد که حره نامیده می شود. زمینهای حره بایر است لکن در مشرق، میان مدینه و حره زمینهای حاصلخیزی است که به تپه های سیاه منتهی می شود و در طرف جنوب، جلگه و سیمی است که آب آن برخلاف نقاط دیگر عربستان فراوان است.

۱۱۱- سیمرغ در لغت عنقا را گویند و آن پرنده ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده است. زمخشری در ربیع الابرار آورده است که حق تعالی در عهد موسی مرغی آفرید نام او عنقا و از چهار پای بود و از هرجانب او روئی مانند روی آدمی و او را همچو او جفتی بیافرید و ایشان در حوالی بیت المقدس بودند و صدایشان از وحوش بودی و با موسی انس داشتند و چون موسی بدار بقا پیوست ایشان از آن زمین نقل کردند و بزمین نجد فرود آمدند و پیوسته کودکان را می بردند و طعمه می ساختند. چون خالد بن سنان العبسی بعد از عیسی به تشریف نبوت سرافراز گشت اهل حجاز و نجد از آن مرغ شکایت کردند او دعا کرد حق تعالی بدعای خالد بن سنان نسل ایشان را منقطع کرد و جز نام ایشان

در خانه ازل (پیش از خلقت) جامه و مظهرم سیمرغ بود
 ۷۶۵ نور و فروغ من به سرزمین چین روشنی بخشید
 جد و نیای مردم جهان بودم
 در مدینه رسول و معراج را دیدم
 آنگاه علی آن عزیز یکتا را دیدم
 مشیا و مشیانه^{۱۱۲} جامه و مظهر من بود

— در جهان نماند و بعضی گویند بدعای حنظله ایشان را ببعضی از جزایر محیط انداخت و در آن جزایر فیل و کرگدن و ببر و جاموس و بیشتر حیوانات باشند لیکن او جز فیل را صید نکند و اگر فیل نیابد تنین یا مار بزرگ صید کند و دیگر حیوانات را بواسطه آنکه مطیع اویند متعرض نشود. در کتاب (عبرالماشوقین) آمده است که مراد از سیمرغ وجود کامل خواجه کائنات است که در حقیقت سلسله جنیان باب معرفت و سرحلقه کاملان جهان است و گاهی از سیمرغ جان و روان را اراده کرده‌اند که عرش آشیان است. در کتاب منطق الطیر سیمرغ، حقیقت کامله جهان است که مرغان خواستار او پس از طی مراحل سلوک و گذشتن از عقبات و گریوهای مهلك کوه قاف خود را به او می‌رساند و خویش را در او فانی می‌بیند. اما هدف سراینده از سیمرغ، انسان کامل است و این عبارت در اشعار شعرا دیگر نیز دیده می‌شود. چنانکه عراقی می‌گوید:

عشق سیمرغ است کورا دام نیست در دو عالم زو نشان و نام نیست
 پی به کوی او همانا کس نبرد کاندران صحرا نشان گام نیست
 در بهشت وصل جان افزای او جز لب او کس رحیق آشام نیست

۱۱۲- مشیا و مشیانه، آدم و حوا باشد که بر طبق آیات کلام الله مجید، خداوند آدم را از خاک آفرید و پس از چهل روز، روح به کالبد او دمیده شد. همه فرشتگان به فرمان خدا، آدم را سجده کردند جز ابلیس. خدای تعالی آدم را در بهشت جای داد و حوا را از پهلوی چپ او آفرید، و ایشان را از خوردن گندم، و به روایت تورات از خوردن سیب منع کرد. ابلیس به کمک مار به بهشت رفت و آدم و حوا را فریب داد تا گندم خوردند. حق تعالی برایشان خشم گرفت و درخت طوبی را فرمود تا شاخه‌های خود را به هم آورد و آدم و حوا را برگرفت و از بهشت بیرون انداخت. آدم به هندوستان برکوه سراندیپ فرود آمد و صد سال در آنجا طاعت کرد و گریست تا توبه او قبول شد. آدم نه تنها اولین انسان بلکه همچنین اولین پیغمبر بود و بدین ترتیب طرز فکر اسلامی در عقاید مربوطه به او مؤثر واقع شده. همانطور که حضرت عیسی در مسیحیت آدم و حوا بود در اسلام نیز رابطه‌ای میان آدم و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برقرار شد، به این معنی که آدم اولین و حضرت محمد آخرین رسول خدا شمرده شدند.

در بندهشن، آدم بنام مشیا و حوا بنام مشیانه یاد شده و در فرگرد ۱۴ آمده است: من (اورمزد) ده گونه انسانی آفریدم، نخستین گئومرت روشن پیکر و سفید چشم و نهمین نیز گئومرت بود، دهمین میمون بود که پست‌ترین نوع انسان است. هنگامیکه نهمین گئومرت بیمار شد به پهلوی چپ روی زمین افتاد، در آنجا که افتاده بود، از سرش سرب پدید گردید، از خونش روی درآمد، از مغز استخوانش —

۷۷۰ در این دوره و در این پرده هم سکه‌ام رواج یافت

بند ۴۸- سید ابوالوفاء می‌فرماید:

من نمودار آتش^{۱۱۲} هستم

در روزهای پیش از آفرینش من نمودار آتش بودم

→ نقره، از پاهایش آهن، از استخوانهایش مس، از چربیش شیشه، از بازوانش فولاد و از در رفتن جان از تنش طلا ریخت. در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده به واسطه پرتو خورشید تصفیه گردید و در میان خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقه ریواس بهم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین پروئیدند، پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه یکدیگر بودند یکی نر موسوم به مشیا و دیگری ماده موسوم به مشیانه بود. اورمزد به مشیا و مشیانه می‌گوید: شما ریشه انسان هستید، شما پدر و مادر جهانید. شما از سوی من بهترین پیمان وفا را یافته‌اید. پس از روی قانون الهی با وفاداری و فداکاری کامل بکار پردازید. افکار نیک ببندیشید، با گفتار نیک سخن برانید، کردار نیک را انجام دهید و شیطان را از خود برانید و او را نپرستید.

۱۱۳- ایرانیان از دیرباز آتش را گرمی و مقدس می‌شمردند و برای بزرگداشت این عنصر، در اشعار دینی خود، که زبان غنا و شعر و تمثیل و کنایه در آنها بر بیان خشک و جامد مذهبی غلبه دارد، آتش را پسر اهورامزدا خوانده‌اند، چنانکه اناهیتا ایزد آب را دختر اهورامزدا خوانده‌اند. به مناسبت همین احترام فزون از اندازه بود، که آذر را ایزد معرفی کرده‌اند، ایزد حامی و نگهبان آتش، و آتش سبیل و نماد دیانت ایرانی شناخته شده، چنانکه از زمانهای کهن این شهرت حفظ شده است. اما ستایش و احترام آتش، تنها ویژه ایرانیان نبوده، بلکه از روزگاران کهن تا به امروز، میان ملل بزرگ و متمدن، و میان اقوام بدوی و ابتدائی، این عنصر مفید مورد ستایش و احترام و بزرگداشت بوده است. های ۶۲ یسنا درباره آتش است و این جزو از یسنا بنام آتش نیایش یاد شده است. آتش نیایش را موبدان در پنج هنگام روز در آتشکده می‌خوانند. در آوستا امشاسپند نیز با آتش نسبتی دارد، یعنی سرپرست آتش می‌باشد. وی نگاهبان و سرپرست آتش است. در حقیقت علت اصلی این انتخاب آن است که آتش خود مظهر و کنایه از خلوص و پاکی است. رویم رفته آتش در آوستا و سرانجام نموداری از فروغ و نور اهورامزدا است و آفریده‌های پاک و زیبا و سودمند، پرتوی از فروغ آن آفریننده بزرگ هستند و با او همبستگی دارند.

آتش در اصطلاح صوفیان لهیب عشق الهی است. سهروردی گوید: آتش برادر روان است و نمودار تابشهای ایزدی می‌باشد. قدا آتش را قبله خود می‌دانستند و در هنگام نماز و ستایش و نیایش پروردگار روی به سوی آن می‌کردند و بدان می‌نگریستند. عطار گوید:

در دلم افتاده آتش ساقیا ساقیا آخر کجائی هین بیا
هین بیا کز آرزوی روی تو بر سر آتش بماندم ساقیا

مظهرم رضوان بود و همپایه قله چین بودم
 درهای بهشت بدست من بود
 ۷۷۵ من هواخواه کوی ماچینم
 زمانی هم در پیکره حمزه^{۱۱۴} عموی رسول خدا تابیدم
 و در جنگهای مدینه یکی از زبده ترین سواران بودم
 اکنون در این پرده زمان نامم (ابوالوفاء) است.

بند ۴۹- سیدمصطفی می فرماید:
 جامه و مظهرم عیان است،
 ۷۸۰ جامه و مظهرم در خانه ازل عیان است
 سیدمحمد در پیکره ابوالبشر تجلی کرد
 من هم در آن دم از او دیده بانی می کردم
 و شبها مانند سگ^{۱۱۵} پاسبانی می کردم
 زمانی هم در پیکره فرزند آدم تابیدم و نامم شعبان بود
 ۷۸۵ شعبان بودم و زیستم و سپس به کالبدهای دیگر تجلی کردم

۱۱۴- حمزه بن عبدالمطلب عم حضرت رسول، در سال سوم هجری در غزوه احد شهید شد و از سوی پیغمبر اکرم به سیدالشهداء ملقب گردید.
 ۱۱۵- چنانچه از مصراع بالا استنباط می شود سگ در نزد گروه یارسان جانوری با ارزش و با وفا و فداکار و پاسبان یاد شده و در متون گورانی بارها از این جانور به نیکی یاد شده است. استاد پورداود در کتاب (فرهنگ ایران باستان) می نویسد: در آوستائی که امروز در دست داریم می رساند که سگ نزد ایرانیان جانور بسیار گرانبها و نگهداری آن تکلیف دینی و کار نیک بوده. در آوستای از دست رفته بیش از بیش از سگ سخن رفته بود، در میان بیست و یک نَسک آوستا، در نَسک شانزدهم که در پهلوی گنبا سرنیجت نامیده شده و دارای ۶۵ فرگرد یا فصل است سخن از سگ رفته بود. دردینکرد آمده است: اگر شبانی از سگی خوشنود باشد و بداند که به خوبی از عهده کارش برمی آید، به پاسبانی گله و رمه اش می-گمارد. سگی که به خدمت شبانی گماشته شده به پاسبانی گله همراه کوشاست، هرگاه چشم بیدارش بدزد با گرگی که آهنگ گله کرده، افتد خروش برآورد. سگی که همیشه پاسبان گله است خوب می داند که بره ای در میان گله از آن کدام مادر است. هرچند هوا ناسازگار باشد و باد و دمه رنج رساند، سگ از نگاهداری گله روی برنگرداند و آسیب ناگهانی را دریافته گوسفندان را از گزند طوفان برهاند. در هنگام روز گله را بچراگاه راهنمایی کند و پاس دارد که گوسفندی از چراگاه بیرون نشود و یا بچراگاه همسایه درنیاید. در شب هنگام کارش دشوارتر و سخت تر است، شب را بیدار می گذرانند، بجایگاه خود نمی رود و هیچگونه آسایش نمی-پذیرد، سه بار به پیرامون جایی که گوسفندان در خوابند می گردد.

من در مدینه ابن جعفر بودم
روزگاری نیز سلیم بودم و علی را به حق دیدم
اکنون در پرده این زمان به نور حق رنگین شدم
و بجای بنیامین وکیل شرط هستم

بند ۵۰- سید میراحمد^{۱۱۶} می فرماید:
۷۹۰ مظهرم اختر است
از خانه ازل تاکنون مظهرم اختر است
سید محمد ذات ابوالبشر است
من در آن دام طولانی خدمتکارش بودم
زمانی هم فرزندش بودم و نامم بندر بود
۷۹۵ بندر بودم در بند دنیای فانی،
جامه به جامه آمدم و افکار زیادی در مغزم گذشت
تا در مدینه تزویر و سیاستی بکار بردیم
در آن دم عمره بودم اکنون میراحمد هستم
آنگاه سرور عیاران صاحب زنجیر شدم
۸۰۰ و از امر مولایم کوتاهی نکردم
و در این دم به نور حق سرشته شدم

بند ۵۱- سید شهاب الدین می فرماید:
مظهر من مور است،
از روز ازل تاکنون مظهر من مور است

۱۱۶- سید میراحمد که یکی از هفتوا است، بنا به یادداشت قرن‌دی وی
فرزند شیخ عیسی و برادر سلطان اسحق است که در سال ۶۵۲ هجری در دیه برزنج
متولد شده و در هنگام کودکی در خدمت پدرش سرگرم علوم معقول و منقول گشته
و در عنقوان جوانی به بغداد سفر کرده و به خدمت بسیاری از عرفا و علمای عهد
رسیده و از آنان کسب فیض نموده و سپس به زادگاهش برزنج بازگشته و از آنجا
نیز به دیه شیخان رفته و سلطان نیز او را تکریم نموده و در پیش خود نگهداشته و
بعداً او را برای ارشاد مردم اورامان به آن سامان فرستاده و سرانجام در سال ۷۴۵
هجری در دیهی که در میان کوههای اورامان و شهر زور واقع است و اکنون بنام
خودش (میرسور) خوانده می‌شود وفات می‌کند.

نور سید محمد در قالب آدمی تجلی کرد
 ۸۰۵ و افق دور با آن روشن شد
 در آن دم من در جستجوی رهبری او بودم
 و او مرا به فرزندی خود پذیرفت و قالبم چون بلور می-
 درخشید
 بزرگترین فرزندش بشمار می‌رفتم و نامم فغفور بود
 در آن جامه و پیکره فغفور بودم
 ۸۱۰ نقطه به نقطه آمدم به دنبال آن تعینات
 تا در مدینه راه و روشی نهادیم
 در میان جمع آنان زبید بودم
 یکه‌سوار بودم و علم و دانش علی^{۱۱۷} بسان آب جیحون بود
 اکنون بیعت و عهد و پیمان ازلی را ستون دین کرده‌ایم

بند ۵۲- سید حبیب‌شاه می‌فرماید:
 ۸۱۵ جامه و مظهرم مشهور بود
 در خانه ازل مظهرم مشهور بود
 اول به خاک سید محمد دستور داده شد
 که ذاتش به قالب آدمی رود
 خاک برای آدمی شدن شیون کرد^{۱۱۸}

۱۱۷- علی‌ابن ابوطالب ملقب به اسدالله الغالب پسرعم و داماد پیغمبر اسلام و خلیفه مسلمانان است. مادرش فاطمه دختر اسد ابن هاشم ابن عبدمناف او را حیدره نامید، اما بعداً حضرت محمد صلی‌الله‌علیه وسلم نام علی و کنیه ابوتراب بدو داد. علی نخستین مردی بود اسلام آورد. پیغمبر دختر خود فاطمه را به عقد ازدواج وی درآورد. حضرت علی در اغلب غزوات شرکت داشت. وی پس از شهادت حضرت عثمان در سال ۳۵ هجری خلیفه مسلمانان شد و دوران خلافتش بیشتر صرف جنگهای داخلی گشت و در نهروان هم با خوارج جنگید و تارومارشان کرد، و خود به شهر کوفه مرکز خلافت باز آمد و سرانجام در محراب مسجد کوفه هنگام ادای نماز صبح بدست عبدالرحمان بن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود در سال چهل هجری زخمی و دو روز بعد در ۶۳ سالگی به شهادت رسید.

۱۱۸- بنایه‌سروده‌های سرانجام و دیگر کلامها، خداوندگار در روزگاران پیش از آفرینش پس از اینکه فرشتگان و آسمان و زمین را آفرید، هفتن وهفتوانه و دیگر فرشتگان را آفرید. پس از آن فرشتگان از خداوندگار خواهش کردند که آدم را بیافریند. خداوندگار به فرشتگان چهارگانه دستور داد بروند و مشتی خاک از زمین بیاورند تا آدم را بیافریند. فرشتگان به زمین رفتند و خاک زارزار گریست-

۸۲۰ و من برای بند کردن ذات او در قالب بشری نغمه خوانی می کردم^{۱۱۹}

سپس در پیکره فرزندش دمیدم و نامم اندر^{۱۲۰} بود
روانم پیکره های زیادی گشت و از همه چیز آگاهی یافت

→ و گفت من یارای آدمی شدن را ندارم. فرشتگان نزد حق تعالی بازگشتند و چگونگی را بازگو کردند. خداوندگار این بار به یکی از فرشتگان اشاره کرد که بی درنگ مشتی خاک بیاورد. او دوباره به زمین فرود آمد و هیچ مهری نورزید و مشتی خاک برداشت و به پیشگاه خداوندگار آورد. بنابه فرمان خداوندگار خاک را خمیر کردند و با سه عناصر دیگر آمیختند و آدم را آفریدند.

دریاره مقدمات آفرینش آدم بنا بر روایت اسلامی، خدا نخست جبرئیل و پس از او میکائیل را به زمین فرستاد که مشتی خاک بردارند، اما زمین از دادن خاک برای این منظور سر باز زد، آنگاه فرشته مرگ (عزرائیل) فرستاده شد، و او از گل قرمز و سپید و سیاه به زور برداشت، و از این جهت است که رنگهای مردم مختلف است. وجه تسمیه آدم این بود که گل او از سطح زمین (ادیم) گرفته شد. گل را سرشتند و عمل آوردند تا به صورت ماده ای چسبنده و لزج و بدبو درآمد و سرانجام مبدل به گل خشک یا صلصال شد. بعضی می گویند که ابلیس وارد دهان آدم شد و از نشیمنگاه وی بیرون آمد و یا برعکس، از نشیمنگاه او وارد شد و از آنجا به چشمها و بینی و سپس به همه جای بدن او رسید و آنگاه بدن او گوشت و خون و استخوان و رگ و پیی شد. بر طبق حدیثی که به پیغمبر اکرم نسبت داده می شود، خاکی که سر آدم از آن ساخته شد از کعبه و خاک سینه و پشت او از اورشلیم و خاک ران او از یمن برداشته شد. بر طبق روایات یهودی، گل بدن آدم برنگهای گوناگون از محل معبد یا از همه جای عالم گرفته شد و آدم نخست به صورت یک کالبد بی جان ساخته شد.

۱۱۹- سراینده در این مصراع می گوید: فرشتگان هنگامیکه روح را به بدن آدم می دمیدند، برای اینکه روح نمی پذیرفت، نوائی چندسر دادند تا روح در کالبد آدم جای گرفت.

۱۲۰- اندر که در این مصراع نام یکی از فرزندان آدم یاد شده است، در آوستا بنام اندر و ایندر یاد شده و در ریگ ودا اندر آمده است. اندر در آوستا جزو دیوان و یاران اهریمن بشمار آمده ولی در ریگ ودا، اندر خدای جو و آسمان، موکل باران، پادشاه خدایان، خدای آسمان نیلگون، خدای خدایان، جنگ کننده با دیوان، سازنده همه چیزها، خدای مخصوص اقوام آریائی یاد شده است. بنابه ریگ ودا اندره دارای گرژی است که صاعقه در آن جای دارد و با آن گرز دیوهای تاریکی و خشکی را مغلوب می کند و در این قسمت با اساطیر آوستائی قابل مقایسه است، بویژه با تیشتری ایزدی باران آور، بزرگترین کاری که ایندره انجام می دهد، همان نبردهای او با ابرها است که چون آنان از ریزش باران خودداری کنند، به صورت غرش رعد و شرار برق بر آنها حمله کرده و باران فرو می بارد. رقیب وی دیوی است بنام آهی که باری از او زخمی می شود. میل مفرطش به عصاره سوم که مسکر است و اعمال جنسی از مشخصات اوست و اصولا در اغلب مشتقاتی که از این کلمه، یعنی اندره درست می شود، یک معنی و مفهوم جنسی وجود دارد.

تا در مدینه ظاهر گردیدم
در آندم هندله اخضر^{۱۲۱} نامش ابن مسعود^{۱۲۲} بود
۸۲۵ من یکه سوار غزوات بودم و علی سرور ما بود
اکنون در پرده این زمان نوری در دید معنویمان تابیده است
و در دستگاه پردیور وکیل بنیامین هستم

بند ۵۳- سید باویسی می فرماید:
لباس و جامه جسمانیم تعیین گردید
در روزگاران پیش از آفرینش لباس جسمانیم تعیین گردید
۸۳۰ سید محمد^{۱۲۳} مایه تمام لذائذ دنیوی است
نورش را چون به خاک انداخت، خاک به کام رسید
من در صحرای سام (عربستان) شتردارش بودم
فرزندش شدم و نامم بهرام بود
در آن زمان بهرام بودم
۸۳۵ و مظهر به مظهر (جامه به جامه) به دنبال نقطه و اصل خود
آمدم

تا در مدینه رخت و جامه دیگری پوشیدم
و در آن کوه سخت نامم محمد ترکش بود
من علمدار بودم و علی شاه صاحب تخت بود

۱۲۱- هندله اخضر یکی از یاران شاه خوشین لرستانی (۴۶۷-۴۰۶ هجری) است و سراینده در سرودهای خود او را مظهر ابن مسعود می دانند.
۱۲۲- ابن مسعود که یکی از اصحاب پیغمبر اکرم است، گویند وی سومین کسی بوده که به پیغمبر ایمان آورده است. وی قرآن را مستقیماً از دهان پیغمبر می شنید و گفته اند نخستین کسی بود که در مکه میان مردم قرآن خواند و در برابر این جرأت مشرکان وی را دشنام دادند و بیازردند. او از جمله آن عده قلیلی از مسلمانان بود که به حبشه مهاجرت کردند، و در جنگهای بدر واحد حضور داشت و در احد به سرزنش جنگندگانی پرداخت که حرص زیاد به جمع آوری غنائم داشتند. بعد از رحلت پیغمبر، ابن مسعود اهمیت بیشتری یافت. و در خلافت حضرت ابوبکر در نبرد یرموک شرکت کرد و محافظت غنائم برعهده او بود. پس از آنکه عراق فتح شد، ملکی در عراق به او دادند. پس از مدتی در کوفه مقیم شد. در سال ۲۹ هجری که از رفتار ولید بن عقبه حاکم جدید کوفه سخت برآشفته بود به اعتراض در مقابل او برخاست و سپس بدلائلی که درست معلوم نیست مطرود شد. معلوم نیست که مرگ وی در مدینه روی داده است یا در کوفه.
۱۲۳- مراد از سید محمد گوره سوار است که یکی از هفتوا به شمار می رود.

در این دوره نور هر دو ما با نور حق آمیخته شده است ۱۲۴
 ۸۴۰ اکنون وکیل و جانشین بنیامین هستم
 و دستگیر همه‌ایم و زندگیمان را صرف دیگران می‌کنیم
 با وجود همه دشواریها برای همه پناهگاهیم
 زیرا ذات ما از نور حق تعالی است
 هر هفت ما در واقعه کربلاء سرمان را از دست دادیم
 ۸۴۵ من در آن روزگار موسی جنگجو بودم
 در این مرحله حقانی نامم (باوایی) است
 در قلعه حقیقت آئین جدیدی را به ارمغان آوردیم

بند ۵۴- سید حبیب شاه می‌فرماید:
 سرم را باختم،
 به عشق ۱۲۵ حسین ۱۲۶ سرم را باختم

۱۲۴- در این مصراع اشاره به وحدت وجود می‌کند و مراد از وحدت وجود
 یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیاء عبارت از تجلی حق به صورت
 اشیاء است و کثرات مراتب امور اعتباری‌اند و از غایت تجدد فیض رحمانی
 تمینات اکوانی نمودی دارند. و صوفیان براین عقیده‌اند که وجود حقیقی منحصر
 به حق است و دیگران پرتوی از نور او و تراوشی از فیض اویند. صفی‌علیشاه گوید:
 وحدت ذاتش تجلی کرد و شد کثرت عیان باز پیدا زین کثیر آن واحد یکتاستی
 عارفان گویندگان ذات قدیم لا بشرط که نه جزوست و نه کل اندر مثل دریاستی
 بحر لاحدی برون. از کم و کیف و مدرو جزر نی فزون گشتی بشئی نی زشئی کاستی
 بحر اول را که ذاتست آن به ترتیب وجود نیست جز یک موج و آن یک حضرت اسماستی
 ۱۲۵- عشق میل مفرط است و چون به کمال خود رسد قوا را ساقط گرداند
 و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و میان محب و خلق ملال
 افکند و از صحبت غیر دوست ملول شود یا بیمار گردد و یا دیوانه شود و یا هلاک
 گردد. و گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد، عشق
 دریای بلا است و جنون الهی است و قیام قلب است بامعشوق بلا واسطه. مولوی گوید:
 عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
 عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گراف
 گر نبودی بحر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را
 ۱۲۶- حسین ابن علی ابن ابی طالب است که در برابر حکومت فاسد یزیدیان
 معاویه قدمردانگی علم نمود و در راه دفاع از اسلام و حقیقت، خون خود و گروهی
 از خاندان خویش را نثار کرد. فاجعه کربلاء از لحاظ ابراز شجاعت و شهادت
 و ستیزه با ظلم و جور و فداکاری در راه ایمان و اخلاق در تاریخ بشر کم نظیر
 است. بقعه آن حضرت در کربلاء واقع و زیارتگاه مسلمانان است.

۸۵۰ من منعم هستم و به عشق حسن^{۱۲۷} شاد شدم
و سرم در کوچه های کوفه افتاد^{۱۲۸}

بند ۵۵- سیدشهاب الدین می فرماید:
سرم را بخشیدم،
من در کربلا سرم را بخشیدم
عزادار بودم و جامه ام غرق خون شد
۸۵۵ به عشق حسین آب ننوشیدم و در راه حق کشته شدم

بند ۵۶- سید میر احمد می فرماید:
سرم را سپردم،
من در آن رستاخیز، سرم را در راه حق سپردم
عنبر بودم فرزند مردی بنام ساین^{۱۲۹}

۱۲۷- حسن ابن علی است که مادرش فاطمه دختر حضرت رسول است. او پس از پدر به خلافت رسید، ولی برای جلوگیری از توسعه دامنه نفاق و اختلاف میان مسلمانان از خلافت کناره گرفت و در مدینه منزوی گردید. آنحضرت در سال ۵۰ هجری فوت کرد.

۱۲۸- سراینده در این بند می گوید: من به عشق حضرت حسین شهید شدم و سرم را از کربلا به کوفه بردند و آنرا به معرض تماشای مردم گذاشتند. همه می دانیم که حضرت حسین علیه السلام، علیه فساد و ظلم و نابرابری قیام کرد و در این راه شهید شد. اما هنوز خون او در ریگزارهای کربلا می جوشد و درسی که آن آزادمرد به جهانیان آموخت تاجهان باقی است چون یادگاری گرانبها باقی خواهد ماند.
۱۲۹- واژه ساین در این بند به آن اشاره شده و سراینده که خود را از اعقاب او می خواند، در آوستا سئنه Saena و در پهلوی سنمورو Sinmuru و در فارسی سیمرغ می باشد. در آوستا سئنه نام یکی از پارسایان است که او صد سال پس از ظهور دین زردشت متولد شد و دویست سال پس از ظهور او درگذشت. او نخستین پیرو مزدیسنا است که با صد پیر ظهور کرده. شیخ شهاب الدین سهروردی ضمن بیانی صوفیانه که در هرزمانی پیری هست که سالکان از پرتو وجودش پویان راه حقتد، مطلب را چنین ادا می کند: پیر را پرسیدم که گوئی در جهان همان يك سیمرغ بوده است؟ گفت آنکه نداند چنین پندارد و اگر هرزمان سیمرغی از درخت و یا بر زمین برآید و اینکه در زمین بود منعقد شود. معامعاً. چنانکه هرزمان سیمرغی می آید این چه باشد نماند. سنائی گوید:

با او دلم به مهر و محبت یگانه بود سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود
بودم معلم ملکوت اندر آسمان امید من به خلد برین جاودانه بود

به عشق حسین سرم بر باد رفت و گرد شد

بند ۵۷- سید مصطفی می فرماید:

۸۶۰ سرم را باختم،

من در شهر شام سرم را در راه حق باختم

من غلام بودم و فرزند قاضی

و سرم را برای رضای حسین گوی میدان کردم

بند ۵۸- سید محمد می فرماید:

سرم را باختم،

۸۶۵ برای رسیدن به مراد^{۱۳۰} سرم را باختم

علی اکبر^{۱۳۱} بودم و تیری به سوی من انداختند

به عشق حسین جان خود را از دست دادم

بند ۵۹- سید ابوالوفاء می فرماید:

سرم را در راه عشق از دست دادم،

در سرزمین حجاز^{۱۳۲} سرم را در راه عشق از دست دادم

۱۳۰- مراد به معنی مقصود است ولی در کتاب (مصباح الهدایه) آمده است که مراد در اصطلاح آنست که قوت ولایت عارف به مرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیروسلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت به نظر عیان و بامداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و به مرتبت شیخی و مقتدائی رسیده باشد. در کتاب (عده) آمده است: وحی فرستاد که یا موسی: خواهی که به جایی رسی؟ مراد خود فدای مراد ازلی ما کن و ارادت خود در باقی کن.

۱۳۱- علی اکبر فرزند حضرت حسین است و مادر او لیلی دختر ابن مره بن مسعود ثقفی است. تولد علی اکبر در عهد خلافت حضرت عثمان اتفاق افتاد و در هنگام شهادت هجده ساله بود. وی در روز عاشورا به جنگ دشمن رفت و پس از کشتار عده ای بدست شخصی بنام مره بن منقذ بن نعمان عبدی شهید گشت.

۱۳۲- حجاز منطقه غربی شبه جزیره عربستان است که در امتداد بحرا احمر قرار دارد. شهرهای مهم و قدیمی آن مکه و مدینه است و اکنون قسمت آباد و پر جمعیت کشور عربستان سعودی است.

۸۷۰ فرزند ظاهر بودم و نامم شرق بود
 از عشق حسین در خون غرق شدم
 جور و ستمی که ما در راه حق کشیدیم به نوری مبدل شد
 و چون پرده زمان برداشته شد، شب تیره به روز روشن
 تبدیل گشت

آب زندگیمان دوباره از چاهی ژرف جوشید
 ۸۷۵ آب این چاه کوثر^{۱۳۳}ی از بنیامین است
 نوری که شب تیره را روشن کرد از داود رهبر بود
 من شمع سر شمعدان خداوندیم
 ما شهیدیم و بنیامین شکر
 موافق جم و پذیرنده معشوق هستیم
 ۸۸۰ منزلدار این راهیم
 و برای تکبیر جم کمر بستیم
 در این مسیر انسانی، یاران را ارشاد می‌کنیم
 جانشین پیر هستیم

بند ۶۰- سلطان اسحاق می‌فرماید:
 ای مردان، بنیامین پیر است،
 ۸۸۵ ای مردان، بنیامین پیر هفتوا نه است
 بنیامین نظام‌دهنده همه بزرگان یارسان می‌باشد
 در وعده‌گاه آخر رجا و خواهشش مستجاب است
 در آخرت رجایش قبول است
 پیمان و اقرار روز ازلی را اینک پی‌ریزی نهادیم
 ۸۹۰ پیمان^{۱۳۴}ه برای هفتوا نه یک نواخت می‌باشد
 اینک من به سر واهی می‌روم

۱۳۳- کوثر را از کثرت گرفته‌اند و آنرا نام حوضی می‌دانند در بهشت از آن پیغمبر و یا نام جوی و حوضی است در بهشت که صفت آنرا در تفاسیر قرآن کریم به تفصیل آورده‌اند. و گویند در قیامت هر که از آب این حوض بنوشد رستگار خواهد شد و بهشتی خواهد بود.

۱۳۴- پیمان^{۱۳۴}ه باده حقیقت را گویند و چیزی را گویند که در وی مشاهده انوار غیبی کنند و ادراک معانی نمایند که دل عارف باشد.

بنیامین را برای حمایت و پشتیبانی شما برگزیده‌ام
 اردوی غلامانم پس از این غیب می‌شود
 نصف اولاد هفتوا در این دنیا میمانند
 ۸۹۵ و به نیابت هفتوا دستگیر یارسان می‌شوند
 هفتوا جانشین من هستند
 شاه ابراهیم مظهر حسن، بجای من شاه می‌شود
 یادگار مظهر حسین، یادگار من است
 شاه ابراهیم بر تخت معنوی بغداد می‌نشیند و فرمان می‌راند
 ۹۰۰ و از عالم غیب ۱۳۵ اردوی معنوی یارسان را حرکت می‌دهد
 شاه ابراهیم سجده‌گاه یارسان است
 او را با ایمانی استوار سجده کنید
 از هفتوا بهانه نگیرید

فهرست اصطلاحات مذهبی و عرفانی

(۱)

آب: مراد از آب معرفت است و آن آبی است که پس از صرف قربانی به جم آورده می شود و خوردن هریک از جم نشینان از آن ضروری است. این آب را آب چرخ و شربت وحدت و شربت شاه نیز می گویند. (سر- سپردگان ص ۱۷۰ برهان الحق ص ۱۱۰)

آتش: لهیب عشق الهی است چنانکه عطار گوید:

در دلم افتاده آتش ساقیا

ساقیا آخر کجائی هین بیا

هین بیاکز آرزوی روی تو

برسر آتش بماندم ساقیا

و نیز گوید:

همان آتش که در حلاج افتاد

همان در روزگارم اوفتادست.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۳)

سهروردی نیز می گوید: آتش، برادر

روان است و نمودار تابشهای ایزدی

می باشد. قدما آتش را قبله خود

می دانستند و در هنگام نماز و

ستایش و نیایش پروردگار روی به

سوی آن می کردند و بدان می نگرستند. (حکمة الاشراق ص ۴۳۵) آخر: اشاره به «دوره حقیقت» است که پس از دوره های شریعت و طریقت قرار می گیرد. (شاهنامه حقیقت ص ۱۹۶)

آشکار: تجلی کردن در جامه انسانی. (شاهنامه حقیقت ص ۱۱) شاه نعمت اله گوید: تجلی عبارت است از آنچه ظاهر و آشکار شود بر قلوب از انوار غیوب. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۲۰)

آگاه: واقف به اسرار، از خود آگاه،

آگاه از ذات خود. (نامه سرانجام)

آملن: درجامه بشری ظهور کردن (نامه

سرانجام) آمدن عبارت از رجعت به

عالم بشریت است از عالم ارواح

تا عالم استغراق و سکر.

(اصطلاحات صوفیه ضمیمه دیوان

عراقی)

(الف)

احوال: جمع حال است و در لغت به

معنای تحول از حالتی به حالت دیگر

آمده است. احوال چیزی هستند که در دلها حلول کنند. (نامه سرانجام) صاحب فتوح الغیب گوید: هر مؤمنی در احوال خود باید سه امر را رعایت کند یکی آنکه اوامر خدای را بجای آورد و دوم آنکه از منہیات و مکروهات دوری کند و سوم آنکه به قضا و قدر الهی رضا دهد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۲۰) **اراده:** اراده عبارت از صفت قدیم است که زائد بر ذات است و قائم بـ بدان است و شأن آن تخصیص ممکنات است به بعضی از آنچه جائز است وقوع آن. (حاشیه بر شرح قشیری ص ۲۴) اراده از نظرفلوی به معنای خواستن و قصد کردن و توجه کردن آمده است و حکماء عزم را سخ را که بعد از مقدمات فعل که تصور، میل، عشق و شوق باشد حاصل می شود اراده می گویند که مقدمه قریب فعل است. مرید از نظر اشتقاقی کسی است که او را اراده باشد چنانکه عالم کسی است که او را علم باشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۲۹)

ارکان: ارکان به معنی رسم و قانون مذهبی است و روی چهارپایه قرار دارد: «پاکی، راستی، نیستی، کمک». (برهان الحق ص ۲۱)

اسرار: اسرار عبارت از محاق سالک است در حق و در موقع وصول تام به سوی او به حکم «لی مع الله وقت».

(کشاف ص ۶۵۵)

اشاره: عبارت از خبر دادن از مراد است بدون عبارت و الفاظ. تاریخ

(تصوف ص ۵۰۰)

اقرار: پیمان ازلی، رشته بیعت و الحاق به قرارداد ازلی. (شاهنامه حقیقت ص ۱۲۷ نامه سرانجام خطی)

الله: اسم ذات واجب الوجود است که خادم در هنگام انجام تشریفات جم اسم الله را بر زبان می آورد. (برهان الحق ص ۹۴)

الست: اشاره به آیه «الست بریکم» در قرآن کریم، سوره ۷ آیه ۱۷۱ است که برابر نامه سرانجام در عالم ذرات هر یک از خاصان و مقربان حق بدان نامیده شده اند و مراد از این اسم در برخی از ابیات سرانجام، روز ازل، روز میثاق می باشد.

الوہیت: به معنی مقام الهی و ذات باری تعالی و صفت خدائی می باشد. خواجه عبدالله گوید: مردی در الوہیت می سوخت و از ورام پرده عزت آمدند تا شهادت بر او عرضه کنند. (عده ج ۵ ص ۴۸۵) **اهل حق:** پیروان مسلک یارسان را گویند، به این گروه طایفه سان یعنی طایفه سلطان اسحاق نیز می گویند. (نامه سرانجام) اهل حق، اهل معرفت و سالکان الی الله را گویند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۷۵)

ایمان: ایمان به معنی گرویدن و به معنی تصدق و وثوق و اطمینان و مقابل کفر است و به معنی خضوع و انقیاد و گردن نهادن و تصدیق مطلق و فضیلت و ثبات آمده است. گروهی گویند ایمان قطع علایق از

دنیا و توجه به ذات اقدس احدیت یا به ایمان است و فرع آن عروج به مقام قاب قوسین و فناء فی الله است. و نیز گفته اند ایمان عقد قلب است به نگهداری سر و شناخت بر. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۸۴)

ایوالله: این واژه را پیر در پاسخ خادم در هنگام ختم دعای قربانی می گوید. (شاهنامه حقیقت ص ۲۵۲ برهان الحق ص ۹۴)

ایوت: ایوت در کردی به معنی پرورش و نگهداری و پرستاری است. (فرهنگ مردوخ ج ۱ ص ۱۸) در نامه سرانجام لقب شاه ابراهیم فرزند سید محمد گوره سوار یاد شده است. (نامه سرانجام) در آوستا ایوت در شمار پارسایان و ناماوردانی است که نامش در جدول اسامی یشت سیزدهم مذکور بوده و فره وشی اش ستوده شده است. (فرهنگ نامهای اوستا ص ۲۸۸)

(ب)

باده: باده نزد صوفیان نصرت الهی است و عشق منیف را نیز باده گویند. لاهیجی گوید: بعضی در مدرسه میان اهل حق و سوسه بسیار جان کنده اند و کمندی چند از تقلید در گردن افکنده اند نه در میخانه به حق باده عرفان نوشند یا نه در قدم پیرمغان به تهذیب اخلاق کوشند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۸۶)

باران: باران کنایت از فیض حق تعالی

است و رحمت شامله او است که از عالم غیبت بر ممکنات فایض گردد و ممکنات بر حسب مراتب استمداد، استفاضه نمایند و غلبه عنایات را نیز گویند که در احوال سالک حاصل شود از فرح و ترح. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۸۸)

بارگاه: بارگاه ذات خداوندگار و جهان هستی را بارگاه گویند. (نامه سرانجام) بارگاه پر نور ذات خدائی است که در جهان هستی جلوه گر می شود. (برهان الحق ص ۲۰۹) بارگاه در اصطلاح عرفا نیز خیمه یاد شده و خیمه بارگاه ذات احدیت و مرتبت حجاب را گویند و جهان وجود را نیز خیمه گویند و بالجمله صقع ربوبی یا گوشه زمین پروردگاری را نیز خیمه می نامند. عراقی گوید:

ای زده خیمه حدوث و قدم در سراپرده وجود و عدم جز تو کس واقف وجود تو نیست هم توئی راز خویش را محرم (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۲۰۵)

باز: باز کنایت از روح و ارواح قدسی و نفس ناطقه انسانی است. عطار می گوید:

برو بند قفص بشکن که باز آنرا قفص نبود تو دربند قفص ماندی چه باز دست سلطانی

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۸۸) باز پیران کامل اهل حق را گویند که سربر سر سودای عشق گذارده

باشند. (نامه سرانجام)

بام: محل تجلیات را گویند چنانکه یکی از القاب بابا یادگار زرده بام است و این لقب را به خاطر تجلیاتش در کالبدهای زیاد به او داده اند. (نامه سرانجام) چه که بام محل تجلیات را گویند و زردی صفت سلوک باشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی صفحات ۲۴۳ و ۹۰)

بحر: بحر مقام ذات و صفات بی نهایت حق است که تمام کائنات امواج بحر نامتناهی اویند و عالم وجود کلی است. عراقی گوید: آن بحر که موج او است دریا و آن نور که ظل او است اشیا و بالاخره مقام وحدت بحرست، و مقام کثرت امواج بحرند. (شرح گلشن راز ص ۲۹۹)

بیابست: ظاهراً شکل دگرگون شده‌ای از «بیعت و بست» به معنی بیعت و پیمان روز ازل و میثاق ازل می باشد که در روزگاران پیش از آفرینش با ارواح بندگان بسته شد و در قرن هشتم هجری سلطان اسحاق این بیعت را بابندگان تجدید نمود. (برهان الحق ص ۳۹) بیعت عبارت از تسلیم مرید است به شیخ کامل که وظائف و دستورات شیخ را بطور کامل اجرا کند و طریق آن مختلف و متفاوت است و در حدیث است که با حضرت رسول هفت مرتبت بیعت کردند، پنج بیعت برای طاعت و دو بیعت برای محبت و این بیعت‌های هفتگانه بازاء اطوار هفتگانه قلب است. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی

ص ۱۵۸)

بیگانه: کسی که به آئین یارسان نگرویده باشد و در این راه سر نسپرده باشد و گام در راه حقیقت نگذارده باشد. (نامه سرانجام) بیگانه کسی است که مشرف نشده است و در مقام سیر و سلوک برنیامده، قدم در راه طریقت ننهاده است. (کشاف ص ۱۵۵۴)

(پ)

پادشاه: پادشاه معانی مختلفه دارد از جمله اصل، خداوند، بزرگ و بطور کلی شاه یا پادشاه فرمانروای کشور است و به اعتباری هم یکی از اسماء الله است و پادشاه نیز لقب کسی می باشد با طی مراحل با تأیید الله به آخرین مرحله کمال رسیده مقام اولی الامر و مظهر الهی را حائز شود یعنی آینه وار مظهر جلوه نور الهی گردد. از این رو اشخاصی که توسط پیر ارشاد می شوند با توجهات شاه به فیض رحمت الهی کامیاب می گردند. (برهان الحق ص ۵۰)

پرده: پرده، پرده دار میان خداوندگار و بنده است که با سیر و سلوک و ریاضت و چشیدن تلخیها و ناکامیها با پیمودن مراحل سلوک و با دستگیری و رهنمونی پیر و هفتوا نه پس از طی مراحل و منازل و گذشتن از نشیب و فرازهای زیاد می تواند به سر منزل مقصود برسد و به مرحله فناء فی الله یعنی رسیدن به حق می رسد. (نامه سرانجام) پرده حاجب میان حق و بنده است و مانعی را

پیر کامل: راهنمای کامل را گویند که هر که دامن او را بگیرد دست از همه راه و روشهای جهان رها می‌کند و به حق نزدیک می‌شود. (نامه سرانجام)
پیمانه: باده آئین یارسان را گویند که پس از پیمودن مراحل سلوک، به نوشیدن آن سرافراز می‌گردد. کیل هم می‌گویند. (نامه سرانجام)
پیمانه، باده حقیقت را گویند و چیزی را گویند که در وی مشاهده انوار غیبی کنند و ادراک معانی نمایند که دل عارف باشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۱۵)

(ت)

تجلی: تجلی نور خداوندگار است که در پیکره عارفان می‌تابد تا در جهان آخشیی ظهور کنند و مسیر انسانی را بپیمایند. (شاهنامه حقیقت ص ۲۸۱) تجلی، نور مکاشفه‌ای است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدحش می‌گرداند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۱۸) خواجه عبدالله گوید: تجلی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تسابش وی ناتوان گردد تجلی ناگاه آید ولی بر دل آگاه آید، هر که را خبر پیش، تجلی را در وی اثر بیش، تجلی صفات عاشق را پست کند و تجلی ذات عاشق را مست کند، و تجلی صفات وی را نیست کند و تجلی ذات وی را هست کند، و به محبوب وی وصل کند. (رسائل خواجه عبدالله ص ۱۳۵)

گویند که میان عاشق و معشوق باشد و از لوازم طریق باشد از جهت معشوق. عطار گوید:
 دلم ز پرده برون شد کجائی‌ای مطرب
 بنال هان که ازین پرده کار مابنواست
 (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۱۱) و نیز پرده به معنی حجاب غیب می‌باشد. (شاهنامه حقیقت ص ۲۱۱)

پرده سر: پرده غیب و جهان ناپیدا را گویند. (نامه سرانجام) **پرده غیب** مراد جهان غیب است یعنی آنچه ماوراء پرده ماده و مادیات است و نیز مراد علم است که حجاب می‌باشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۱۲)

پیر: پیر پس از مقام مظهریت حق، اعلی مقام اهل حق است که شاه و مریدان در جمع به وی سر می‌سپارند و آن مقام جبرائیل یا پیر بنیامین و مظاهر اوست. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۹۹) **پیر به اصطلاح** اهل حق کسی است که با اجازه پادشاه کسانی را که توسط دلیل هدایت و دستگیری شده‌اند ارشاد و به شاه حقیقت برساند. (برهان الحق ص ۵) **پیر دوستی** حق را گویند وقتی که طلب بجد تمام بود از آن جهت که مستحق دوستی اوست از جمیع وجوه و به معنی مرشد و راهنماست. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۱۱۳) **پیر به معنی** مرشد و راهنما پیش زردشتیان هم می‌باشد. (فرهنگ دهخدا ص ۶۴۰)

تخت: تخت که در برخی از ایسات سرانجام به آن اشاره شده ظاهراً به معنی تجلی‌گاه یا نشیمنگاه ذات بکار رفته است. (نامه سرانجام شاهنامه حقیقت ص ۴۱۳)

تکبیر: تکبیر ذکر است که خادم باید آنرا بخواند. (برهان الحق ص ۱۰۳)

تیغ: تیغ کارد مخصوصی است که بدان حیوان قربانی را ذبح کنند و یا جوز را برای سر سپردن با آن شکنند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۰۳) برای تیغ قربان دعای مخصوص خوانده می‌شود و دهن آن تیغ تا ختم تشریفات قربان به هیچ شیء جز با اعضای قربان یا نذر دیگری نباید تماس پیدا کند. (برهان الحق ص ۹۵)

(ج)

جام: پیاله و ظرف آبخوری را گویند. (برهان قاطع ص ۳۳۹) ولسی در اصطلاح اهل حق مراد از جام، جامه و مظهر و لباس جسمانی را گویند. (شاهنامه حقیقت ص ۱۰۴) جام در اصطلاح، دل عارف سالک است که مالا مال از معرفت است. و گفته‌اند مراد از جام «بدن» و از باده تصفیه بدن است که عارف کامل از جام باده الهی نوشد و سرمست از توحید گردد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۴۹)

جام‌جم: جام‌جم تجلیات قدس الهی و عالم غیب است که عارف کامل را مجذوب و سرمست گرداند. (نامه سرانجام)

مراد از جام‌جم «جام الهی» است که خداشناسان را شیفته و فریفته و سرخوش می‌کند. حافظ می‌گوید: بسر جام‌جم آنکه نظر توانی کرد که خاک می‌کده کحل بصر توانی کرد (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۴۹)

جامه: جامه لباس جسمانی و مظهریت را می‌گویند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۰۵) جامه روحی است نمودار صفات ممتاز روح دیگر، که هر دو در عالم معنی و مرحله سیر کمال مقام متساوی و نشأ واحد تحصیل کرده‌اند. (برهان الحق ص ۱۵۱)

جان: روح انسانی را گویند که توأم با تجلیات حق تعالی باشد. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۰۶) جان مراد روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلیات حق است. غزالی گوید: حقیقت جان آدمی قایم است به ذات خود و صفات خاص خویش مستغنی است از قالب، و معنی مرگ نه نیستی وی است، بلکه معنی آن انقطاع تصرف وی است از قالب و معنی حشر و نشر و بعث و اعاده، نه آنست که وی را پس از نیستی بوجود آورند بلکه آنست که وی را قالب دهند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۵۱)

جلاء: در اصطلاح یارسان به معنی تجلی کردن نور و فروغ خداوندگار در پیکره عارفان کامل است. (نامه سرانجام) جلاء عبارت از ظهور ذات مقدس است لذاته فی ذاته و استجلال ظهور ذاتست لذاته فی تعیناته و

سپردند. (نامه سرانجام) چوگان مقادیر احکام را گویند و گفته‌اند مراد از چوگان تقدیر جمیع امور است به طریق جبر و قهر. (کشف ص ۱۵۵۶)

(ح)

حق: ذات خداوندگار را گویند و خداوندگار را به این نام خوانند. (نامه سرانجام) حق به معنی سزاوار و درست و راست و واجب و کاری است که البته واقع شود و راستی. و نامی است از نامهای خدا و راست کردن سخن و درست کردن، و نزد صوفیه عبارت از ذات الله است و به معنی ثابت هم آمده است و در عرف مطابقه با واقع است یا با اعتقاد همانطوری که صدق مطابقت اعتقادات با واقع. هجویری گوید: مراد از حق خداوند می‌باشد و آنچه خدا بر خود واجب کرده است حق گویند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۷۵)

حقیقت: طریقه و آئین حق را گویند و نام حقیقتی یعنی نامی که مظهرهای پیشین در دوره حقیقت و در جامه حقیقت بدان نامیده شده‌اند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۱۳) حقیقت بعد از مراحل شریعت و طریقت و معرفت می‌آید، از اهل حق به کسی اطلاق می‌شود که مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی نماید تا به مقام حقیقت برسد. (برهان الحق ص ۷) هجویری گوید: حقیقت عبارت از آنست که

کمال جلا عبارت از کمال ظهور حق است به انسان کامل و کمال استجلاء عبارت از جمع حق است بین شهود نفس خود به نفس خود در نفس خود و آنچه ممتاز است از او غیر اوست. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۵۳)

جم: جم مأخوذ از کلمه عربی جمع که به معنی اجتماع یا محل اجتماع اهل حق که با مراسم خاص برگزار می‌شود. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۲۰۰) جم محل مخصوص عبادت اهل حق را گویند. جمنانه نیز گفته می‌شود. (برهان الحق ص ۲۵) خواجه عبدالله گوید: حقیقت جمع نشان اتحاد است و اتحاد نشان وداد است، تفرقه نشان دوگانگی است و دوگانگی بیگانگی است هر ضیائی که در شمع است آن آثار جمع است در موم و بی‌آتش، انوار نیست، آتش بی‌موم در مجلس بکار نیست، این جمعیت طریقت است و رای این جمعیت حقیقت است و آن نیستی بشریت است. (رسائل خواجه عبدالله ص ۱۴۸)

(چ)

چوگان زرین: در اصطلاح یارسان پیران مجاهد و ریاضت کش را گویند چنانکه شاه ابراهیم ایوت می‌گوید: «هفتاد و دو پیر سردان نه رای گیان - چوگان زرینان میردان دیوان» یعنی هفتاد و دو پیر، آن عارفان کامل و پیران مجاهد و ریاضت‌کش در راه هفتوانه سر

زنده‌اند و دوستان به حیات معرفت، حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا به آخر رسد و اجل در رسد و حیات معرفت هرگز روا نباشد که بسر آید که معرفت هرگز بسر نرسد، و روزپروز افزونتر و به حق نزدیکتر، جنید یکی را می‌شست یکی از مریدان خویش انگشت وی بگرفت و گفت: هذا ينقل من دار الی دار. دوستان هرگز مرگ نپشیده و مرگ آنها برداشتن پرده حجاب باشد و منشأ حیات معرفت سه چیز است، از خلق عزلت، با خلق خلوت، زبان در ذکر، دل در فکر. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۸۱)

(خ)

خادم: خدمتگزار را گویند ولی در اصطلاح یارسان فرد معینی است که در جمع وظیفه اعلام آغاز و پایان جمع، توزیع نواله و نذورات، اجراء اوامر مربوط به جمع و سایر تشریفات و انتظامات را دارد و به هیچ وجه حق نشستن ندارد و همه امور را سرپا انجام می‌دهد، خواندن (تکبیر) در جمع نیز بدو محول است. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۱۶) خادم کسی است که حفظ انتظامات داخلی و خارجی چرخانه، انجام دستورات جم، اعلام شروع و ختم و سایر مراسم جمع به عهده او می‌باشد. (سرسپردگان ص ۱۷۱) خادم کسی است حق نشستن ندارد، و سر پا ایستاده وظایف زیر انجام دهد: حفظ انتظامات داخلی و خارجی

نسخ بر آن روا نباشد و از عهد آدم تا فناء عالم حکم آن متساوی باشد چون معرفت خدا و صحت معاملات خود به خلوص نیت. و شریعت عبارت است از آنچه نسخ و تبدیل بر آن روا باشد چون احکام و اوامر شریعت و اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال بود و اقامت حقیقت بی حفظ شریعت محال زیرا حقیقت روح است و شریعت جسد و شریعت از مکاسب بود و حقیقت از مواهب. لاهیجی گوید: حقیقت ظهور ذات حق است بی حجاب و تعینات و محو کثرات موهومه در اشعه انوار ذات. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۱۷۶)

حیات: در اصطلاح یارسان به معنی متجلی شدن به نور الهی و پا به عرصه وجود گذاردن است چنانکه پیرموسی می‌گوید:

«اینه هفتوان یاوان و حیات

رزم شرطنی تاو روی ممت»
یعنی اینک هفتوانه به نور الهی متجلی شدند و پا به عرصه حیات گذاردند و شرط و پیمان ازلی را که در روز ازل با ارواح بندگان بستیم به وسیله آنان بجای آورید. (نامه سرانجام) حیات یعنی زندگی وحی یعنی زنده و در اصطلاح متجلی شدن به نور اقدس الهی است در ظل انوار ساطعه او که سبب آن ترك علائق دنیوی و امیال شهوانی است. عبدالله انصاری می‌گوید: حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر، عالمیان به حیات بشریت

را رفته و وصول به مبدء حاصل نموده، به اصل و حقیقت واصل گشته و سیر الی الله و فی الله تمام شده و از خود و خودی محو شود به بقای احدیت باقی گردد. در این حال سزاوار خلافت است. و او در این مقام متجلی به تجلی ذات میگردد و مظهر تمام اسماء و صفات الهی است و به حکم «انی جاعل فی الارض خلیفه فی الارض» و «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» و «هو الذی جعلکم خلایف الارض» به مقام کمال انسانیت و ارشاد و هدایت خلق نائل می گردد. (شرح گلشن راز ص ۳۸۸)

(د)

دام: نیاز از دام جهان آخشیبی و زندگی در جهان و متجلی شدن به نور الهی است. چنانکه سید باویسی می گوید:

«دامان سخته پی گشت پناهی
قرص ذاتنیم نور و جلایی»

یعنی ما به نور الهی متجلی شده ایم و در جهان آخشیبی ظهور کرده ایم تا سختی ها و ناملایمات دنیا را بگذرانیم، با این وصف ما برای همه شما پناهگاه هستیم و شما را دستگیری می کنیم و به راه راست ارشاد می نماییم. (نامه سرانجام)

جامی نیز می گوید:

«ای در این دامگه وهم و خیال
مانده در ربقه عادت مه و سال
حق که منشور سعادت دادت
در خلاف آمدن عادت دادت

جمع انجام هرگونه اواصر جمع، اعلام و شروع و ختم و سایر تشریفات جمع، تکبیر مخصوص نذر را گفتن تا سید دعای آن بخواند. (برهان الحق ص ۸۰)

خانه سر: روزگاران پیش از آفرینش و عالم ذرات را گویند که ارواح انسانی احضار شدند. چنانکه داود می گوید:

«هر نه خانه سر تا کوشك رنگین
هفت پوردستگیرن بی شک و یقین»

یعنی از روزگاران پیش از آفرینش که ارواح بندگان احضار شدند و برای عالم بشری پیمان بستند، هفتوا نه بی گمان دستگیری یاران را به عهده داشته اند. خانه ازل نیز می گویند. (نامه سرانجام)

خلیفه: خلیفه از منصب داران مذهبی اهل حق که یکی از وظایف او تقسیم بالتساوی و عادلانه نذور است که بعداً خادم آنها را میان جم نشینان توزیع می کند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۲۰) خلیفه کسی است که نذرها را در جمخانه بین حاضرین بطور مساوی قسمت کند. (سرسپردگان ص ۱۷۱) در اصطلاح عرفاء مقام خلافت مقامی است که سالک بعد از قطع مسافت و رفع بعد و رفع دوری میان خود و حق در اثرتصفیه باطن و تجلیه و نفی خاطر و خلع لباس صفات بشری از خود و تعدیل و تصفیه و تسویه اخلاق و اعمال سیر کرده و جمیع آن منازل که ارباب حال و اصحاب تصفیه معلوم کرده اند طی کند و منازل سائرین الی الله

«ساقیا می ده که جز می نشکند
 پرهیز را
 تا زمانی کم کنم این زهد رنگ آمیز
 را
 دین زردشتی و آئین قلندر چند چند
 توشه باید ساختن مر راه جان آویز را
 (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص
 ۲۳۵)

(ز)

زندان: نیاز از زندان جهان آخشیحی
 است. چنانکه پیر بنیامین می گوید:
 «هامیر خسروت گیر زندان
 ازل دوستن میر میدانن
 یعنی: اینک میرخسرو در بند جهان
 گرفتار شده است و او دوستدار-
 دیرین تو و مرد میدان حقیقت و
 عارف کامل است. (نامه سرانجام)
 زندان مراد دنیا است که فرمود
 «الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر»
 و گاه کنایت از نفس است. (فرهنگ
 اصطلاحات عرفانی ص ۲۴۶)

(س)

ساجنار: به معنی تابه نان پزی است.
 ولی به اصطلاح اهل حق: چشمه
 خورشید را گویند زیرا آن عالم
 معنوی یا محل خلوت «بیابس
 ساجناری» از لحاظ محیط نور و
 حرارت تشبیه به چشمه خورشید
 شده است و به تعبیر دیگر تعبیر به
 ساج نان پزی روی آتش است که
 خمیر اسرار نبوت را با قوام یافتن
 در ظرف ولایت روی ساج وحدت
 توسط آتش معرفت به نان رحمت

چند سر در ره عادت باشی
 تارک تاج سعادت باشی
 (دیوان جامی)
 دلیل: دلیل راهنما و مقتدا را گویند
 ولی به اصطلاح اهل حق کسی است
 با اجازه پادشاه و پیر واردین به
 مسلک اهل حق راهدایت و دستگیری
 نموده سپس به پیر بسپارد. (برهان
 الحق ص ۴۹) دلیل کسی است که
 در انجام تشریفات مذهبی دارای
 سمت خاصی می باشد و از دو طبقه
 انتخاب می شود یکی از اولاد هفتادو
 دو پیر و دیگر از طرف خاندانها.
 (سرسپردگان ص ۱۷۱)
 دون: کلمه ترکی است به معنی جامه، و
 اهل حق دون به دون شدن را به جای
 جامه به جامه شدن استعمال می کنند.
 (سرسپردگان ص ۱۷۱) دون به
 معنی جامه آمده. اصطلاح کلامش
 هم همان اصطلاحی می باشد که در
 معنی جامه ذکر شد. (برهان الحق
 ص ۱۸۱)

(ر)

رنگ: کنایت از رسوم و تعلقات و
 قیود بشریت است. چنانکه سلطان
 اسحاق می گوید:
 «دس مدروی رنگ مواچه و مگو
 دعوائی شکاکان بادا بمانو»
 یعنی: با رسوم و تعلقات و قیود
 بشری کاری نداشته باشید، دعوا و
 نزاع شکاکان بگذارید بماند. (نامه
 سرانجام) رنگ کنایت از رسوم و
 قیود بشریت است چنانکه حافظ
 می گوید:

تبدیل و به فیض یافتگان حق و حقیقت تحویل شده است. (برهان الحق ص ۱۸)

سر: راز و نهان را گویند و لسی در اصطلاح یارسان عالم غیب و جهان علوی را گویند. چنانکه خلیفه شاه شاه می گوید:

شام نه جامه سر صدف می پوشا

چنی پیر رمز بار و سرمکوشا
یعنی: پادشاهم در عالم غیب صدف می پوشید، و به اتفاق پیر رمزبار به گشت و گذار می پرداخت و در جهان سر می کوشید. (نامه سرانجام) لاهیجی گوید: سر را از آن جهت سر گویند که غیر از اصحاب و ارباب قلوب ادراک آن نمی تواند کرد. (شرح گلشن راز ص ۴) در کتاب اللمع است که سر چیزی است که حق آنرا پنهان کرده است و مردمان را بدان دسترسی نیست. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۲۶۱)

سرجم: سرجم به معنی سر دسته جمع و راس جم می باشد که کنایه از ذات احدیت است و این سمت را خداوندگار در عالم ذرات تعیین نموده است. چنانکه خلیفه جبار می گوید:

«نه جاگیری ذات خواجای پیرموسی
جوگا سرجم بی سید باویسی»
یعنی: بجانشینی و الزام ذات احدیت و خواجه بی همتا، در روزگاران پیش از آفرینش، سید باویسی سرجم بود. (نامه سرانجام) سرجم عبارت از قسمت اول قربانی است بنام شاه حقیقت، یعنی ذات احدیت،

چونکه آن مجمع عبادت را محاط از محیط جلوه ذات حق دانند به همین اعتبار راس جم را مقام حق قرار داده و آن قسمت را سرجم می نامند. (برهان الحق ۱۰۲) سرجم عبارت از قسمت اول قربانی است در موقع تقسیم آن در جمخانه. (سرسپردگان ص ۱۷۲)

سرسپردن: سرسپردن یعنی سر تسلیم به به مسلک اهل حق فرود آوردن و توسط دلیل و پیر به صاحب خاندان بیعت نمودن و با رشته شرط و اقرار به پادشاه حقیقت پیوستن است. (برهان الحق ص ۵۲)

سفر: در اصطلاح یارسان روی آوردن دل به سوی حق تعالی است. چنانکه سید ابوالوفا می گوید:

«منزلدارنیم نه را گه سفر،

و تدبیر جم بستان کمر،
یعنی ما تا روز رستاخیز منزلدار این راه هستیم و توجه همه را به سوی حق جلب می کنیم، و برای خواندن دعای تکبیر در جمع کمر همت بسته ایم. (نامه سرانجام)

سکه: پول نقره ای که در مراسم سرسپردن با جوز در جلو دست پیر می گذارند و پیر جوز را در روی آن خرد می کند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۴۴)

سید: سید کسی است اولاد یکی از یازده خاندان باشد و وظیفه او دعای نذورات خواندن است زیرا نذر اهل حق تا وقتی دعای آن به آداب مخصوص خوانده نشود کسی اجازه خوردن آن نذر را ندارد.

(برهان الحق ص ۷۹)
سیمرغ: سیمرغ در اصطلاح یارسان کاملترین وجود بشری و عارفان کامل که به نور ذات خداوندی متجلی شده اند گویند. چنانکه سید محمد می گوید:

«یورتمن عنقا، یورتمن عنقا،
 نه یانه ازل یورتمن عنقا»
 یعنی: در روزگاران پیش از آفرینش در عالم ارواح من به نور ذات اقدس الهی سرشته شده ام و جامه ام سیمرغ یا کاملترین وجود بشری است. (نامه سرانجام) سیمرغ انسان کامل است. سنائی گوید:
 با دلم به مهر و محبت یگانه بود
 سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود.
 بودم معلم ملکوت اندر آسمان
 امید من به خلدبرین جاودانه بود
 (فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۲۷۶)

(ش)

شاه: به پادشاه مراجعه شود.
شاهد: شاهد به معنی گواه و حاضر می باشد ولی در اصطلاح یارسان به معنی دوست و محبوب خداوندگار است که همیشه پیاد اوست. چنانکه سلطان اسحاق می گوید:
 «هر که چه هفت نور و یش کروچیا
 بنیام شاهد تو بدر گوا
 نه واده آخرنیشان رجا
 گردشان مدری و باد فنا»
 یعنی: ای بنیامین تو شاهد و محبوب من هستی و بر همه چیز آگاهی.
 هر کسی از هفتوانه خودش را جدا

کند، رجا و خواهش این عده را در روز رستاخیز نخواهم پذیرفت و همه اشان را به یاد فنا نابود خواهم کرد. (نامه سرانجام) مراد از شاهد معشوق محبوب عند العاشق اراده شده است از جهت حضور او نزد معشوق در تصور و خیالش و گاه اطلاق می شود بر آنچه حاضر در قلب انسانست و همواره در فکر و پیاد اوست. (شرح گلشن راز ص ۳۴) جامی گوید:

در چشم عیان شاهد و مشهود توئی
 در قبله جان ساجد و مسجود توئی
 بی نام و نشان قاصد و مقصود توئی
 بی گوش و زبان حامد و محمود توئی
 (دیوان جامی)
شاهباز: باز سفید را گویند ولی در اصطلاح یارسان مراد از شاهباز، وحدت وجود و ذات لایزالی است که نور او بر دل و جان عارفان می تابد. چنانکه خاتون دایراک ملقب به رمزیار می گوید:

«هفتوانه چه نور شاهباز عادل،
 پی شرط میردان توکرد و حاصل»
 یعنی: ای خداوندگار دادگر هفتوانه را از نور خود برای اجرای شرط و پیمانی که با ارواح بندگان بسته بودی به وجود آوردی. (نامه سرانجام)
شرط: قرار و پیمان را گویند و در اصطلاح یارسان بیعت و پیمان ازلی است که با ارواح یاران بسته شد. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۴۷) شرط به شرایط مقرر اساس پردیوری مقرر اساس بیابس پردیوری مقرر شدن و ایمان آوردن

را شرط و اقرار گویند. (برهان الحق
ص ۵۲)

(ع)

عنقا: به سیمرخ مراجعه شود.

(ک)

کلام: نوشته‌ها و بیانات قدسی منقول
از مظاهر حق و یاران را گویند.
(شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۶۷)
کوی: در اصطلاح یارسان پایه و مقام
بندگی را گویند چنانکه سید
ابوالوفا می‌گوید:
مواداران از نه کوی ماچین

ماموی رسولم حمزه‌نان یمین
یعنی: مقام عبودیت و بندگی من
تا ماچین رسید و زمانی هم درپیکره
حمزه، عموی رسول خدا متجلی شدم.
(نامه سرانجام) کوی مقام عبودیت
را گویند. (فرهنگ اصطلاحات
عرفانی ص ۳۹۷)

شمع: شمع، موم را گویند ولی در
اصطلاح یارسان شمع، نور و فروغ
الهی است. چنانکه سید ابوالوفا
می‌گوید:

شعله ظلمانی داودن رهبر

شمع سره‌نیم جه فانوس انور
یعنی: داود که پایه رهبری
دارد با نور رخسارش شب
تیره را روشن کرد. ما نیز پرتوی
از فانوس و شمع الهی هستیم.
(نامه سرانجام) شمع نزد صوفیان
نور الهی را گویند و باز گفته شده
است که شمع اشارت به پرتو نور
الهی است که می‌سوزد دل سالک

را و نیز اشارت به نور عرفانست
که در دل صاحب شهود افروخته
می‌گردد و آن دل را منور کند و
شمع الهی قرآن مجید را گویند.
(شرح گلشن راز ص ۳۴) عطار
گوید:

شمع رویت را دلم پروانه‌ای است
لیک عقل از عشق چون بیگانه‌ای است
پریشان در پیش شمع روی تو
جان ناپروای من پروانه‌ای است
بر سر مویی است دل از زیرگاه
یک سر موی توام درشانه‌ای است
(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص
۲۹۰)

(ل)

لقا: در اصطلاح یارسان کنایه از ذات
احدیت است. چنانکه خلیفه امیر
می‌گوید:

ژوکیلی ذات شای صاحب لقا
سر جم بی جوگا سید حبیب شا
یعنی: به وکالت ذات احدیت و
خداوندگار بی‌همتا، سید حبیب شاه
درآندم سرجم بود. (نامه سرانجام)
لقاء نزد صوفیه عبارت از ظهور
معشوق است چنانکه عاشق رایقین
شود که اوست به صورت آدم ظهور
کرده است. (فرهنگ اصطلاحات
عرفانی ص ۴۰۴)

(م)

مظهر: مظهر روحی است در نتیجه طی
مراحل سیر کمال صیقل یافته و
محل انعکاس جلوه نورذاتی قرار
گرفته که آن ذات بر او احاطه پیدا

کرده است. (برهان الحق ص ۱۵۱)

(ن)

نیستی: نیستی یعنی نابود کردن کبر و غرور و خودپسندی و هوی و هوس نفسانی و تمام رذائل اخلاقی از خودش و بطور مطلق تسلیم مقدرات شود غیر از رضای خدا چیزی نخواهد و به عبارت دیگر از خود بی خود و فناء فی الله گردد به اصطلاح عرفاء و حکماء بعد از طی مرحله رضا به مقام تسلیم که آخرین مرحله عرفان است رسیده باشد. (برهان الحق ص ۲۲) نیستی آن است که سر دوستی شوی، نه در این جهان با دید آئی، نه در آن جهان، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی

یارم گفت که منم، نمی یارم گفت که اوست:

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست
با اوست بجای دیده یا دیده خود اوست
(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۴۷۵)

(ه)

هوشیار: آگاه از غیب، شناسنده جامه و مظهر خود را گویند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۹۳)

(ی)

یار: دوست و محبوب پیرو آئین یارسان را گویند. (نامه سرانجام)
یارسان: پیروان سلطان اسحاق و آئین اهل حق و طریقه حقیقت را گویند. (نامه سرانجام)

فرهنگ لغات

واژه‌های این کتاب

واژه‌های این کتاب را از دیدگاه ساختمان وریشه می‌توانیم به پنج قسمت تقسیم کنیم. نوع نخست واژه‌هایی هستند که در فارسی و کردی عیناً بکار می‌روند و گاهی طبق دستگاه صوتی زبان کردی تلفظ شده و تغییرات صوتی در آنها به وجود آمده است. مانند: رنگین rangîn نگین nigîn، ناز nāz، یار yār، بزرگ buzurg، پرده parda، پنجه panja، هفت haft، رنگ rang، سوز soz، دوست dost، کور kor.

نوع دوم واژه‌هایی هستند که مشترک فارسی و کردی است و از نظر تلفظ و صدا کمی اختلاف دارند و این قبیل واژه‌ها عبارتند از: گنا gunā: گناه، تو to: تو، سیا siyā: سیاه، کو ko: کوه، دلدوز dilldoz: دلدوز، لاله lālla: لابه.

نوع سوم واژه‌هایی هستند که ویژه کردی است و تا آنجا که اطلاع حاصل است این قبیل واژه‌ها در فارسی وجود ندارد. مانند: گرد gird: همه، چنی canî: با، همراه، یورت yûrt: جامه، زماون zamāwan: عروسی، وایر wāyir: قربانی، پیوار pêwar: غیاب.

نوع چهارم واژه‌هایی هستند که از عربی وارد زبان کردی شده‌اند و اینگونه واژه‌ها در فارسی و کردی جای خود را باز کرده‌اند و استعمال می‌شوند. مانند: نور، شرط، سر، عزم، ظاهر، ظلم، باطن، اجرا، امر، قهر، صاحب، رحمت، قصور.

نوع پنجم واژه‌های عربی هستند که در کردی دگرگون شده‌اند و پیکره خود را از دست داده‌اند. مانند موبت mobat: محبت، تام tām: طعم، عازیز āzîz: عزیز، نخته nuxta: نقطه، جم jam: جمع، بطل batāll: باطل.

ما، نوع نخست و نوع چهارم اینگونه واژه‌ها را که همه با آنها آشنائی دارند در این واژه‌نامه نیاوردیم. ولی نوع دوم و سوم و پنجم را نوشتیم و معانی و مصادر هر یک از آنها را توضیح دادیم و با زبان آوستائی و پهلوی هم تطبیق کردیم. ضمناً برخی از واژه‌های این کتاب دارای چند معنی می‌باشند، ولی ما تنها معنی آنها که در سرودهای این کتاب آمده ذکر کرده‌ایم.

الفبای لاتینی این فرهنگچه و معادل فارسی آنها

a	ا	n	ن
ā	آ	o	او (واو مجهول)
b	ب	p	پ
č	چ	r	ر
d	د	rr	ر (رای بزرگ)
ê	ای (یای مجهول)	s	س
f	ف	š	ش
g	گ	t	ت
ġ	ع	u	ا (ضمه)
h	ه	ū	او (واو معلوم یا بلند)
i	ا (کسره کوتاه)	w	و
î	ای بلند (یای معلوم)	v	ف
j	ج	x	خ
k	ک	q	ق
l	ل	y	ی
ll	ل (لام مفخم یا لام بزرگ)	z	ز
m	م	ž	ژ

(i)

آبو	ābo	: آبو، گل نیلوفر، نیلوفر آبی.
آرو	āro	: امروز - پهلوی: ایمروچ .imroč
آزیز	āziz	: عزیز، گرامی (ع).
آسو	āso	: سیاهی، شب. کرانه، افق.
آلتون	ālltūn	: طلا، زر، (ت).
آمان	āmān	: امان، زندهار (ع).
آمان	āmān	: آمدند - از (آمای āmāy) به معنی آمدن - پهلوی: آمتن āmatan، متن matn.
آمانت	āmānat	: امانت (ع).
آوردم	āwardim	: آوردم - از (آوردهی āwarday) به معنی آوردن - پهلوی: آوریتن .avarītan
آوردیودی	āwardî	: پدید آوردی - از (ودی آوردی wa dî āwarday) به معنی پدید آوردن.
آوسا	āwsā	: آنگاه، آن وقت - (اوسا awsā) نیز گفته می شود.

(الف)

از	az	: من - ضمیر متکلم وحده، اول شخص مفرد - پهلوی: از az.
اسب	asp	: اسب - پهلوی: اسپ
استا	ustā	: استاد
ام	am	: این - اوستائی: ام aim - پهلوی: ایم im.
امجار	amjār	: این بار.
ای	î	: این - اوستائی: ای - پهلوی: ایت êt.
ایش	êš	: درد - اوستائی: بیشêša - پهلوی: بیش bēš - ریش rēš.
ایمه	êma	: ما.
اینه	îna	: این.

(ب)

بان	bān	: بان، بام، فراز - پهلوی: بان bān.
بارگه	bārga	: بارگه، بارگاه.
بارگه‌چی	bārgači	: صاحب بارگاه.
باورو	bāwaro	: بیاورد - از (آوردی āwarday) به معنی آوردن - پهلوی آوریتن avaritan.
باوری	bāwarī	: بیاوری.
بچر	bičirr	: بخواه - از (چرین čirrīn) به معنی صداکردن، خواستن.
بخشای	baxšāy	: بخشیدن - پهلوی: بخشیتن baxšitan.
بروبار	barr u bār	: بروبحر، زمین و دریا.
بزنان	bizānān	: بدانند - از (زانای zānāy) به معنی دانستن - اوستائی: زن zan.
بش	baš	: بخش، بهره، قسمت - پهلوی: بخش baxs.
بشماران	bišmārān	: بشمارند - از (شمرده‌ی šimarday) به معنی شمردن - پهلوی: اشمارتن ošmārtan.
بشنوان	bišnawān	: بشنويد - از (شنفته‌ی šinaftay) به معنی شنفتن، شنیدن - پهلوی: شنفتن šnaftan.
بگنمی	biganmī	: بیفتیم.
بنمانه	binmāna	: بنما، نشان بده - از (نمانای nimānāy) به معنی نمایاندن، نشان دادن.
بنیان	binyān	: بنهید - از (نیای niyāy) به معنی نهادن، گذاردن.
بو‌اچو	biwāčo	: بگوید - از (واته‌ی wātay) به معنی گفتن - اوستائی: وچ wač - پهلوی: واچیتن vāčitan.
بو‌ارو	biwāro	: ببارد - از (وارای wārāy) به معنی باریدن - اوستائی: وار - پهلوی: واریتن vārītan.
بوازن	biwāzin	: بخواهید - از (واسته‌ی wāstay) به معنی خواستن - اوستائی: وس vas - پهلوی: خواستن xvāstan.
بو‌اندی	biwāndī	: بخوانید - از (وانای wānāy) به معنی خواندن - اوستائی: خون xvan - پهلوی: خوانتن xvāntan.
بور	bawr	: ببر.
بون	bawin	: زمین شیار نشده.
بوینان	biwēnān	: ببینید - از (دیه‌ی diyay) به معنی دیدن - پهلوی: دیتن dītan.
بویندی	biwēndī	: ببینید.

بیدی	baydî	: بیائید - از (آمای āmāy) به معنی آمدن.
		: پاڪ، بی آایش.
بیو	biyo	: بیاید.
بیون	bêwan	: بی شمار.

(پ)

پر	parr	: پر، مالامال، لبریز - پهلوی: پُر purr.
پری	parê	: برای.
پنجه	panja	: پنجه، پنج انگشت دست یا پا در انسان.
پو	po	: پود - رشته ای که در پهنای پارچه بافته می شود، مقابل تار که در طول پارچه بکار می رود.
پور	pūr	: پور، پوره، پسر - پهلوی: پوس pus.
پوره	pūra	: پور.
پوسه	pósa	: چنین.
پوشامان	pošāmān	: پوشیدیم - از (پوشای pošāy) به معنی پوشیدن - پهلوی: پوشیتن pošītan.
پی	pay	: برای.
پیروز	pîroz	: فرخنده، خجسته.
پیوار	pêwār	: ناپدید، پنهان، غیاب.

(ت)

تام	tām	: طعم، مزه (ع).
تان	tān	: تار - رشته باریک مانند تار ابریشم، تار موی و امثال آنها. در فارسی: تان و تانه و تاره هم گفته شده.
تمیز	tamîz	: تمیز، پاکیزه.
تو	to	: تو (ضمیر شخصی) - پهلوی: تو to.
تیار	tayār	: آماده، مهیا - این واژه در سرانجام با (ط) نوشته شده ولی کردی است و بایستی با (ت) نوشته شود.

(ج)

جار	jār	: بار، دفعه - پهلوی - جاور jāwar.
جام	jām	: جام می. جامه.
جغت	jaxt	: جهد، شتاب (ع).
جم	jam	: جمشید. جمع.

جامشیر	jamšêr	: جمشید - پسر طهمورث - چهارمین پادشاه پیشدادی، بنابر داستان شاهنامه هفتصد سال سلطنت کرد و جشن باستانی نوروز را بنیاد نهاد و رسوم و آئین‌هایی برقرار ساخت، او را جم هم گفته‌اند.
جواو	jawāw	: جواب، پاسخ (ع).
جیایی	jiyāi	: جدائی، دوری، فراق.

(ج)

چا	čā	: چاه - پهلوی: چاه čah.
چشت	čišť	: چیز - پهلوی: چیش čišť.
چل	čil	: چهل - پهلوی: چهل čahal.
چم	čam	: چشم - پهلوی: چشم čašm.
چنی	čanī	: با، همراه.
چو	čaw	: از - اوستائی: هچه hača - پهلوی: از az.
چوگا	čawgā	: از آن‌گاه، از آن‌دم.
چیر	čêr	: زیر - پهلوی: ازیر azêr.
چیگه	čêga	: اینجا.

(ح)

حدر	ħadar	: شتاب (ع).
-----	-------	-------------

(خ)

خاپور	xāpūr	: ویران.
خاو	xāw	: خواب - پهلوی: خواب xwāp، خواب xwāp.
خاوالین	xāwalliyan	: خواب‌آلود است - از (خاوالی xāwāllī) به معنی خواب‌آلود.
خاوندگار	xāwandkār	: خداوندگار - پهلوی: خوتار xvatār.
خرمان	xarmān	: خرمن.
خو	xaw	: خواب.
خواجا	xwājā	: خواجه، صاحب، بزرگ، مظهراله.
خور	xwar	: خورشید، خور، هور - اوستائی - خور xvar، هور hvar - پهلوی: خور xvar.
خور	xawar	: خبر (ع).
خیل	xêll	: گروه، تیره، ایل.

(د)

دای	dāy	: دادن - اوستائی: دا - پهلوی: داتن dātan.
دسقا	dasqā	: دستگاه.
دلدوز	dilldoz	: دلدوز - آنچه در دل اثر کند و دل را رنجور و آزرده و خونین کند، درباره تیر نگاه و اثر مژگان و تیری که در قلب فرو نشیند نیز آمده است.
دلگیر	dillgīr	: دلخواه - این واژه به معنی دلگیر و دلتنگ نیز آمده است.
دلی	dilê	: میان، وسط.
دما	dumā	: پس، دنبال.
دنگ	dang	: صدا.
دیوان	dīwān	: دیوان، دادگاه، پهلوی: دیوان dēvan dīvan.

(ر)

را	rā	: راه - پهلوی: راه rāh، راس rās.
راگه	rāga	: راه.
راگهوبان	rāga u bān	: گذرگاه، محل عبور.
رزم	razm	: پیکار، نبرد - پهلوی: رزم razm.
رف	rif	: بدگوئی، دشنام.
رنگ	rang	: رنگ. نیرنگ.
رو	ro	: روز.
روچ	roč	: روز - پهلوی: روچ roč.
روسیا	rū siyā	: روسیاه.
روشت	rawišt	: روش - پهلوی: روشن rawišn، رویشن rowišn.
روی کوداکو	roy kodāko	: روز رستاخیز.
ریز	rīz	: رده، ردیف.
ریو	rīw	: ریو، مکر، فریب.

(ز)

زماون	zamāwan	: زفاف، عروسی.
زنق	zanaq	: زنجدان.
زوان	zuwān	: زبان - اوستائی: هیزوا hīzwā - پهلوی: زوان zuvān، هوزوان huzvān.
زور	zor	: زور، نیرو، ستم - پهلوی: زور zor.
زیا	ziyā	: زیست، زندگی کرد - از (زیای ziyā) به معنی

زیستن.

زیل	zîl	: زیر - صدای پست و نازک، ضد بم.
زیل	zêll	: دل - پهلوی: دیل dîl.

(ژ)

ژار	žār	: زهر.
ژیړ	žêr	: زیر - پهلوی: ازیړ azêr.

(س)

سا	sā	: دیگر. هنگام، دم.
سارا	sārā	: صحرا، بیابان (ع).
سجین	sijjîn	: دائم، ثابت. سخت. و نام جایی است در دوزخ (ع).
سرخیل	sarxêll	: سرگروه، سردسته.
سرسخت	sarsaxt	: کنایه از آدم جان سخت و پر طاقت است.
سرشتا	sirištā	: سرشته شده. خلق شده، آغشته شده - از (سرشته‌ی sirištay) به معنی سرشتن، خلق کردن.
سروش	sar waš	: سرخوش، سرمست.
سرمور	sar mon	: سربه‌مهر، مهر شده.
سور	sūr	: سور، جشن و بزم و مهمانی - پهلوی: سور sūr.
سهم	sahm	: ترس - پهلوی: سهم sahm.
سهمناک	sahmnāk	: ترسناک.
سیا	siyā	: سیاه - پهلوی: سیا siyā سیاک siyāk.
سیر	sayr	: گشت، تفرج.

(ش)

شا	šā	: شاه - پهلوی: شاه šāh.
شاباز	šābāz	: شاهباز، شهباز.
شار	šār	: شهر - پهلوی: شتر šatr.
شکو	šiko	: شکوه، فر.
شم	šam	: شماله، شمع.
شنو	šino	: وزش نسیم.
شو	šaw	: شب - پهلوی: شب šap.
شوق	šawq	: شادی، خوشی.
شون	šon	: دنبال، نشان.
شیر	šêr	: شیر درنده - پهلوی: شیر šêr.

شین	šîn	: شیون - پهلوی: شیون šēvan.
شین	šîn	: رفتند - از (شیهی šiyay) به معنی رفتن، شدن - آوستائی: شو šo - پهلوی: شوتن šūtan.
شیوه	šēwa	: رخسار، چهره، روش، مانند، نشانه.

(ع)

عازیز	eāziz	: عزیز، ارجمند (ع).
عتو	eatwa	: عتب، ایراد، خورده گیری (ع).

(ف)

فرزن	farzan	: فرزند، پسر - پهلوی: فرزند frazand.
فرمای	farmāy	: فرمودن - پهلوی: فرموتن framūtan.

قا	qā	: گاه، هنگام - پهلوی: گاس gās.
قنیات	qinyāt	: قناعت، راضی به قسمت خود بودن (ع).

(ك)

كاك	kāk	: برادر بزرگ، كاك.
كال	kāl	: كال، نارس.
كام	kām	: كدام - پهلوی: كتام katām.
كامين	kāmīn	: كدامين، كدام يك - پهلوی: كتاميه katāmīh.
كچ	kač	: كچ، كژ.
كرفه	karfa	: كرفه، ثواب - پهلوی: كړپك kirpak.
كرو	karo	: كند - از (كردهی karday) به معنی كردن - آوستائی كر kar پهلوی: كرتن kartan.
كمن	kaman	: كمند - پهلوی: كمند kamand.
كو	ko	: كوه - پهلوی: كوف kof.
كو	ko	: كو، كجا.
كوچ	koč	: كوچ. كلام، سخن - پهلوی: گويشن gowišn.
كوشك	košk	: كوشك، كاخ - پهلوی: كوشك kušk.
كوگا	kogā	: توده، انبوه.
كوگای غلامان	kogāy qullāmān	: انبوه غلامان.
كول	koll	: كول، دوش، كتف.

(گ)

گرتن	girtin	: گرفتند - از (گرتە ی girtay) به معنی گرفتن - پهلوی: گریفتن griftan.
گرد	gird	: همه.
گسته	gasta	: گزیده - از (گستە ی gastay) به معنی گزیدن - پهلوی: گزیتن gazîtan.
گشت	gišt	: همه.
گمرا	gumrrā	: گمراه.
گنا	gunā	: گناه - پهلوی: گوناك gunāk، و یناس vînās.
گوا	gawā	: گواهی، شهادت - پهلوی: گوا guwā.
گوره	gawra	: بزرگ.
گیان	giyān	: جان - پهلوی: گیان gyān - گان gān.

(ل)

لاله	lālla	: لابه، درخواست.
------	-------	------------------

(م)

مالان	māllān	: مالیدند - از (مالای māllāy) به معنی مالیدن - پهلوی: مالیتن mālitān.
میپوشا	mapošā	: می پوشید - از (پوشای pošāy) به معنی پوشیدن - پهلوی: پوشیتن pošitan.
مجمور	majmūr	: دگرگون شده مجمر به معنی آتشدان.
مدونیشان	mado nišān	: نشان می دهد - از (نیشان دای nišān dāy) به معنی نشان دادن، نمایاندن.
مرمو	marmo	: می فرماید - از (وارمای wārmāy) به معنی فرمودن.
مروت	mirwat	: مروت، جوانمردی، نرم دلی.
مواچه	mawāča	: مگو - از (واتە ی wātay) به معنی گفتن - پهلوی: واچیتن vāčitan.
موبت	mobat	: محبت، مهربانی.
مور	mor	: مهر - پهلوی: مودر mudr.
میر	mîr	: میر، امیر، فرمانروا.
میرد	mêrd	: مرد - پهلوی: میرك mêrak - مرت mart.

(ن)

نخته	nuxta	: نقطه (ع).
------	-------	-------------

نزان	nazān	: ندان - از (زانای zānāy) به معنی دانستن - آوستائی:
		زن zan.
نکارو	nakāro	: نکارد.
نمز	nimaz	: نمی دانم.
نوا	nawā	: مبادا.
نیشان	nīšān	: نشان.

(و)

واچه	wāča	: بگو - از (واتهی wātay) به معنی گفتن.
واده	wāda	: وعده، نوید، قرار، دعوت (ع).
والا	wāllā	: واله - نوعی پارچه ابریشمی که وال ووالا هم می گویند.
وایر	wāyir	: قربانی.
وخت	waxt	: وقت، زمان، هنگام (ع).
ور	war	: پیش، ور، بر. خورشید.
ورد	wird	: خرد، ریز - پهلوی: خورت xvart.
ورشانه	waršāna	: بیفشان - از (ورشانای waršānāy) به معنی افشاندن.
ورین	warīn	: پیشین، قدیم.
وزیش	wazīš	: بیندازم - از (وزتهی wuztay) به معنی انداختن، پرت کردن.
وس	was	: بس - آوستائی و پهلوی: وس.
وستن	wistan	: انداخته است - از (وستهی wistay) به معنی انداختن.
وشبو	wašbo	: خوشبو - پهلوی: هوبوی hūboy.
وشیان	wišyān	: شکفته می شود - از (wišyāy) به معنی شکفته شدن.
ویت	wêt	: خودت.
ویر	wîr	: ویر، یاد، فکر - پهلوی: ویر vîr.
ویش	wêš	: خودش.
ویم	wêm	: خودم.
وینه	wēna	: مانند.

(ه)

هانا	hānā	: زنهار، دادخواهی.
هرد	hard	: کوه.

هرده	harda	: دیوانه‌ای که به‌کوه بزند، دیوانه کوهی.
هنگام	hangām	: گام، قدم - پهلوی: hangām.
هنقام	hanqām	: گام - پهلوی: گام gām هنگام.
هور	hawar	: خبر.
هون	hūn	: خون - پهلوی: خون xon.
هی	hay	: پیوسته، دائماً.

(ی)

یال	yāll	: سرکوه، تیغه کوه.
یانه	yāna	: خانه.
یورت	yūrt	: جامه، مظهر - درکردی به معنی چراگاه نیز می باشد در ترکی به معنی خانه و منزل و دودمان است.

فهرست آیات قرآن کریم

و احادیث خاتم الانبیاء حضرت محمد (ص) و اقوال علمای اسلام

- انا نقطة تحت باء بسم الله... (علماء).
- انى جاعل فى الارض خليفة... (آیه).
- الدنيا سجن المؤمن و... (حديث).
- الست بربكم... (آیه).
- الصمد هو الذى يفعل مايشاء... (علماء).
- الله الصمد... (آیه).
- الله نور السموات والارض... (آیه).
- سبعان الذى اسرى بعبد له ليل من المسجد الحرام... (آیه).
- كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف... (حديث).
- من احب لقاء الله احب الله لقاءه (علماء).
- وآتيناه من لدنا علماً... (آیه).
- و اذاخذ ربك من بنى آدم... (آیه).
- و الرأى، هو واحد الاراء... (علماء).
- ولما كان النور اشرف الموجودات... (علماء).
- و هو رخس و هو اسم الشمس... (علماء).
- هو الذى جعلكم خلائف الارض... (آیه).
- يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض... (آیه).

تصحیحات و نسخه بدله‌ها

- مصرع ۲۶ در هردو نسخه: «بنیام قویلن» بجای: «بنیام قبولن».
- مصرع ۲۸ در هردو نسخه: «پنم اِصویلن» بجای: «پنم اِصولن».
- مصرع ۳۳ در هردو نسخه: «کیش مفتویلن» بجای: «کیش مفتولن».
- مصرع ۳۴ نسخه «گلزاری»: «دنگش زیلن» نسخه «کاکائی»: «دنگشان زیلن».
- مصرع ۴۰ نسخه «گلزاری»: «رزم پردهٔ روسم ازلی بی‌هو» نسخه «کاکائی»: «رزم پردهٔ سر ازلی بی‌هو».
- مصرع ۱۲۳ در هردو نسخه: «ناجیز خرمان ناخوان وارم» بجای: «نه جیز خرمان نه خوان وارم».
- مصرع ۱۲۵ در هردو نسخه «بشیم کرد تقسیم» بجای: «بشم کرد تقسیم».
- مصرع ۱۳۱ در هردو نسخه: «چنی با بنیام شین آوکس نزان» بجای: «چنی بنیامین شین وکس نزان».
- مصرع ۱۴۳ در هردو نسخه: «چنی شاه ایوت ویش ملدا اوخد» بجای: «چنی شایوت پی‌ویش نیاحد».
- مصرع ۱۵۴ در هردو نسخه: «چوگابیم وکیل» بجای: «جوگابیم وکیل».
- مصرع ۱۶۴ در هردو نسخه: «آماوزوان» بجای: «آماوزوان».
- مصرع ۱۷۰ در هردو نسخه: «جالوح صدف» بجای: «جه لوح صدف».
- مصرع ۱۸۰ در هردو نسخه: «چاوگا» بجای: «جوگا».
- مصرع ۲۰۰ در هردو نسخه: «بشیم نمانام» بجای: «بشم نمانا».
- مصرع ۲۱۹ در هردو نسخه: «نارنگ» بجای: «نه رننگ».
- مصرع ۲۵۰ در هردو نسخه: «آویک ترامدا» بجای: «ویکترمدان».
- مصرع ۲۸۰ در هردو نسخه: «شین آو پردهٔ تار» بجای: «شین و پردهٔ تار».
- مصرع ۲۸۳ در هردو نسخه: «ناحجرشم دا» بجای: «نه حجرهٔ شم‌دا».
- مصرع ۲۹۰ در هردو نسخه: «نادلی دیوان» بجای: «نه دلی دیوان».
- مصرع ۳۲۶ در هردو نسخه: «آوبان چمان» بجای: «وبان چمان».

مصراع ۳۶۹ نسخه «گلزاری»: «هفت پوره جه نور» نسخه «کاکائی»: «هفت پوره جهور».

مصراع ۴۱۹ در هردو نسخه: «آوتوی» بجای: «وتوی».

مصراع ۴۶۶ در هردو نسخه: «هرکه چنودما» بجای: «هرکه جودما».

مصراع ۲۸۷ در هردو نسخه: «ارمام بگیری» بجای: «امام بگیری».

مصراع ۷۱۴ در هردو نسخه: «نکران رفعش» بجای: «نکران رفش».

مصراع ۷۷۰ در نسخه «گلزاری»: «عالی موردین بی ازم شیر سیا» نسخه «کاکائی»: «مشیا و مشیانه جامه ازبیا».

مصراع ۸۲۲ نسخه «گلزاری»: «هم نامم سحر» نسخه «کاکائی»: «هم نامم اندر».

مصراع ۸۴۴ از هردو نسخه: «قرص ذاتیم» بجای: «قرص ذاتنیم».

مصراع ۸۵۹ نسخه «گلزاری»: «این سجاج مرد» نسخه «کاکائی»: «پورساین مرد».

مصراع ۸۶۵ نسخه «گلزاری»: «سرویم بخشا» نسخه «کاکائی»: «سرویم باختن».

مصراع ۸۹۵ در نسخه گلزاری: «نیمی ممانو» نسخه کاکائی: «نیمش ممانو».

فهرست مأخذ و منابعی که در تهیه حواشی از آنها استفاده شده است

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- احیاء العلوم تألیف امام ابی حامد محمد غزالی به ضمیمه عوارف المعارف سهروردی - مصر ۱۳۰۲.
- ۳- انجمن آرای ناصری (فرهنگ لغت) تألیف رضاقلی هدایت - تهران ۱۲۲۸ هجری.
- ۴- اعلام قرآن تألیف دکتر محمد خزائلی - تهران ۱۳۴۱.
- ۵- شرح گلشن راز تألیف شیخ محمد لاهیجی - تهران ۱۳۳۷.
- ۶- کشف المحجوب تألیف ابی الحسن علی بن عثمان هجویری - تهران ۱۳۳۶.
- ۷- مسالك و ممالك تألیف ابواسحاق ابراهیم اصطخری - تهران ۱۳۴۰.
- ۸- المعجم فی معانی اشعار المعجم - تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی - تهران ۱۳۳۵.
- ۹- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة تألیف عزالدین محمود بن علی کاشانی - تهران ۱۳۲۵.
- ۱۰- معجم البلدان تألیف یاقوت حموی - لیبزیگ ۱۸۶۶.
- ۱۱- منطق الطیر اثر شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری - تهران ۱۳۵۶.
- ۱۲- کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی - لیدن ۱۹۱۴.
- ۱۳- صحیح بخاری تألیف ابی عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری - مصر ۱۳۲۰ هجری.
- ۱۴- ترجمه تفسیر طبری به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی.
- ۱۵- عبهر الماشقین تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی به همت هنری کرین - تهران ۱۳۳۷.
- ۱۶- یادداشت دست نویس کاکاردائی - کرمانشاه ۱۳۱۵.

- ۱۷- دفتر دست‌نویس سید براکه روستای سرانه - کرمانشاه ۱۳۵۰.
- ۱۸- دفتر دست‌نویس نوروز - کرمانشاه ۱۳۴۲.
- ۱۹- شاهنامه حقیقت سروده حاج نعمت‌اله جیعون‌آبادی مکری - تهران ۱۳۴۴.
- ۲۰- برهان‌الحق گرد آورده حاج‌نورعلی الهی - تهران ۱۳۴۳.
- ۲۱- سرودهای دینی یارسان گردآورده و ترجمه ماشاءاله سوری - تهران ۱۳۴۴.
- ۲۲- مجموعه رسائل اهل حق با کوشش ایوانف - تهران ۱۳۳۸.
- ۲۳- بزرگان یارسان گردآورده نگارنده - تهران ۱۳۵۲.
- ۲۴- سرسپردگان تألیف سیدمحمدعلی خواجه‌الدین - تبریز ۱۳۴۹.
- ۲۵- جلد اول و دوم یشت‌ها گزارش پورداد - تهران ۱۳۴۶.
- ۲۶- فرهنگ ایران باستان نگارش پورداد - تهران ۱۳۵۵.
- ۲۷- یسنا تفسیر و تألیف پورداد بمبئی ۱۳۱۲.
- ۲۸- گائها گزارش پورداد - تهران ۱۳۵۴.
- ۲۹- فرهنگ نامهای اوستا در سه جلد تألیف هاشم رضی - تهران ۱۳۴۶.
- ۳۰- گورانی یا ترانه‌های کردی تألیف دکتر محمد مکری - تهران ۱۳۲۹.
- ۳۱- سروده‌های باباطاهر همدانی پیراسته مراد اورنگ - تهران ۱۳۵۰.
- ۳۲- قاموس الاعلام تألیف شمس سامی - استانبول ۱۳۰۸ هجری قمری.
- ۳۳- فرهنگ دهخدا گردآوری دهخدا - تهران ۱۳۳۳.
- ۳۴- فرهنگ فارسی (اعلام) در دو جلد تألیف دکتر محمد معین - تهران ۱۳۵۲.
- ۳۵- فرهنگ جغرافیائی ایران گردآوری رزم‌آرا - تهران ۱۳۳۴.
- ۳۶- بحرالانساب و رساله سادات البرزنجیه تألیف سید عبدالقادر محمد - بغداد ۱۹۵۶.
- ۳۷- خرده اوستا ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب - تهران ۱۳۵۴.
- ۳۸- گزیده سروده‌های ریگ ودا ترجمه سیدمحمدرضا جلالی‌نائینی - تهران ۱۳۴۸.
- ۳۹- قاموس کتاب مقدس تألیف جیمز هاکس - تهران ۱۳۴۹.
- ۴۰- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر - تهران ۱۳۴۷.
- ۴۱- فرهنگ مردوخ (کردی) گردآورده آیت‌اله مردوخ کردستانی - تهران ۱۳۴۴.
- ۴۲- برهان قاطع باهتمام محمد عباسی - تهران ۱۳۴۴.
- ۴۳- شاهنامه فردوسی باهتمام ژول مول - تهران ۱۳۵۳.
- ۴۴- یادداشت‌های قرنده - کرند - ۱۳۲۳.
- ۴۵- حکمة‌الاشراق تألیف شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی - تهران ۱۳۳۱.
- ۴۶- وندیداد ترجمه سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام - بمبئی ۱۳۲۷.
- ۴۷- دیوان جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی - تهران ۱۳۳۷.
- ۴۸- دیوان حافظ - شمس‌الدین محمد - تهران ۱۳۱۵.
- ۴۹- دیوان سنائی - ابوالمجد مجدودین آدم سنائی - تهران ۱۳۳۶.
- ۵۰- دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - تهران ۱۳۱۹.

- ۵۱- دیوان فخرالدین عراقی باهتمام سعید نفیسی - تهران ۱۳۳۶.
- ۵۲- رسائل خواجه عبدالله انصاری - تهران ۱۳۱۹.
- ۵۳- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تألیف دکتر سیدجعفر سجادی - تهران ۱۳۵۴.
- ۵۴- کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری - تهران ۱۳۴۴.

فہرست اعلام

شامل اسمی امکانہ، رودہا، اشخاص و کتب و طوایف

- آ
آتش بگی (خاندان) ۳۶، ۳۹.
آتش بیگ ۲۱، ۳۹.
آدم (ابوالبشر) ۷۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱.
آذرآبادگان ۴۶.
آذریجان ۴۶.
آریائی ۲۳، ۴۳، ۱۰۵، ۱۴۱.
آغچلر (دیہ) ۲۸، ۱۰۴.
آوستا (کتاب) ۲۳، ۳۰، ۹۱، ۹۵، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴.
آوستائی (زبان) ۱۷، ۴۲، ۱۳۸.
الف
ابدال بگ ۳۹.
ابراہیم (بابا) ۳۵.
ابن جعفر ۷۹، ۱۳۹، ۱۴۲.
ابن حوقل ۴۵.
ابن خردادبہ ۴۵.
ابن سینا ۸۹.
ابن ظاہر ۸۲.
ابن مسعود ۸۰، ۱۴۲.
ابوبکر صدیق ۱۴۲.
ابونصر فارابی ۸۹.
احد (کوہ) ۱۳۵.
احمد (پیر) ۲۲، ۳۵، ۳۶.
احمد جاف ۳۵.
احمد شہرزوری ۱۰۲.
اربل ۴۵.
اسپنتمان ۹۵.
اسلام ۲۹، ۱۳۶، ۱۴۳.
اسلامی ۱۷، ۳۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۶.
اشکانی ۱۶.
افشار ۴۶.
افغانستان ۳۷.
افلاطون ۸۹.
الماس بگ ۳۹.
المسالك والممالك (کتاب) ۴۵.
المعجم فی معاییر اشعار المعجم (کتاب) ۱۷.
اللمع (کتاب) ۹۳، ۱۰۰.
امام جعفر صادق ۳۴.
امامقلی ۴۲.
امیر تیمور گورکانی ۴۵.
امیر قاسمی ۹۳.
انجمن آرای ناصری (کتاب) ۴۵.
اندر ۳۶، ۸۰، ۱۴۱.
انصاری ۱۲۷.
اوباتو ۹۷.
اورامان ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۹۶، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۹.
اورامانات ۱۱۱.
اورامان تخت ۱۱۴.

بغداد ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۸۴،
۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۲۹،
۱۳۹، ۱۴۷.
بندر ۷۹، ۱۳۹.
بندھشن (کتاب) ۱۶، ۱۳۶.
بنونیسٹ ۱۶.
بنیامین (پیر) ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۳۶،
۳۹، ۵۰ تا ۵۲، ۵۶ تا ۵۹، ۶۱،
۶۸، ۷۱، ۷۵ تا ۷۷، ۸۰، ۸۳،
۸۶ تا ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶،
۹۸ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳ تا ۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۳،
۱۴۶، ۱۴۷.
بودائی ۴۳.
بودائیان ۴۳.
بہرام ۸۱، ۱۴۲.
بہرام و گلندام (کتاب) ۱۷.
بہلول ماہی ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۵.
بیت المقدس ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۳۵.
بیژن ۱۰۴.
بیلواری ۱۲۶.

پ

پاتیر (شہر) ۴۶.
پارسی ۴۳.
پارسی باستان ۳۴.
پاکستان ۳۷، ۹۵.
پاوه ۱۱۳، ۱۱۶.
پری خانم ۳۹.
پل خمری (محل) ۳۷.
پیر اسماعیل کوهلانی ۱۸، ۷۲، ۱۲۵،
۱۲۶.
پیر بنیامین ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۴۱، ۴۹، ۵۲،
۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹ تا
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱،
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵.
پیر خضر ۳۵.
پیر داود ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۴۱، ۸۷،
۸۹.
پیر دلاور ۳۲.

اورامان لہون ۱۱۴، ۱۱۶.
اورامین ۱۷.
اورشلیم ۱۴۱.
اہل حق ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۶،
۲۷، ۳۳، ۳۴، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۶،
۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۱.
ایران ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۱،
۴۳، ۱۱۶، ۱۳۳.
ایرانیان ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۹۵،
۱۳۷، ۱۳۸.

ب

بابا بزرگ لرستانی ۳۵.
بابا حاتم لرستانی ۳۴.
بابا حسن لرستانی ۳۵.
بابا حیدری (خاندان) ۳۶، ۴۰.
بابا رجب لرستانی ۳۴.
بابا سرھنگ ۳۵.
بابا شمس ۳۶.
بابا طاهر ہمدانی ۳۵، ۱۰۰.
بابا علی ہمدانی ۲۸.
بابا فقیہ لرستانی ۳۵.
بابا لڑے لرستانی ۳۴.
بابا ناوس ۲۶، ۳۵، ۳۶.
بابا یادگار ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۱۱۰،
۱۱۸.
بابا یادگاری (خاندان) ۳۷.
بابل ۲۳، ۴۵.
بارتولد ۴۶.
بارگہ بارگہ (کتاب) ۱۵، ۳۰، ۴۴،
۱۰۵.
بایزید ۲۸.
بحر الانساب و رسالۃ سادات البرزنجیہ
(کتاب) ۲۸.
بخارا ۲۵.
برزنجہ (دیہ) ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹،
۹۶، ۱۲۹، ۱۳۹.
برہان الحق (کتاب) ۲۵، ۳۹، ۹۰، ۹۵،
۱۱۱، ۱۲۱، ۱۵۱.
برہمنی ۴۳.
بصرہ ۱۳۳.

ح

حاجی باويسي (خاندان) ۳۶، ۳۹، ۱۰۸.

حافظ ۱۳۰.

حبشه ۱۴۲.

حجاز ۸۲، ۱۳۵، ۱۴۵.

حسان بن ثابت ۱۳۵.

حسن (امام) ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۴۴، ۱۴۷.

حسن (پير) ۲۸.

حسنويه ۴۵.

حسين (امام) ۸۱، ۸۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷.

حسين (پير) ۲۸.

حسين بيگك جاف ۹۰.

حسين بيگك جلد ۲۶، ۲۷، ۲۸.

حكمة الاشراق (كتاب) ۲۲، ۸۹، ۱۰۹.

حلوان ۲۷، ۱۰۶.

حمزه (پير) ۳۶.

حمزه (سيد الشهداء) ۷۸، ۱۳۸.

حنظله ۱۳۶.

حوا (ام البشير) ۱۳۶.

حيدر (بابا) ۳۵.

حيره ۱۳۳.

خ

خاتون بشيره ۴۱، ۴۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸.

خاتون دايرك ۲۲، ۲۵، ۹۰.

خاتون زينب ۳۷.

خاتون گلبي ۳۶.

خارخار (ديه) ۴۶.

خالد بن سنان العباسي ۱۳۵.

خاموشي (خاندان) ۳۶، ۳۸.

خان آتش ۴۲.

خان اسمره ۳۹.

خانقين ۳۷.

خداداد ۳۵.

خرده سرانجام (كتاب) ۱۵.

خسرو و شيرين (كتاب) ۱۷.

خلاصه سرانجام (كتاب) ۸۵، ۹۳.

پير رستم سو ۱۸، ۷۱، ۱۲۳، ۱۲۴.

پير رمزيار ۱۸، ۹۱، ۱۰۰.

پير شهريار اورامي ۱۸، ۳۵، ۷۰، ۱۲۲.

پير محمد شهرزوري ۱۸، ۷۲، ۱۲۵.

پير موسي ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۴۱، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱.

پير نغي ۷۱.

پير ندر شاهوئي ۱۸، ۲۰، ۷۰، ۱۲۳.

پيرنگا دارتاني ۱۸، ۷۱، ۱۲۵.

پيرنقي توکاني ۱۸، ۱۲۴.

پورداود ۱۶، ۲۳، ۴۲، ۹۵، ۱۳۸.

پهلوي (زيان) ۱۶، ۱۷، ۴۲، ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۴.

پهله ۴۶.

ت

تبريز ۳۵.

تخت سليمان (محل) ۴۶.

تربت (محل) ۳۷.

ترك ۴۴.

تنكه گول (كوه) ۳۴.

توت شامي (ديه) ۴۰.

توران ۱۰۴.

تويله (ديه) ۱۱۷.

ج

جبوتيل ۲۲، ۱۳۳، ۱۴۱.

جبل حميرين (كوه) ۴۴.

جبل عالي (كوه) ۴۴.

جمال الدين ۲۸.

جمشيد بگك ۳۹.

جمشيد پيشدادی ۱۰۴، ۱۰۵.

جوانرود ۲۵.

چ

(ن)

چيزه (محل) ۴۶.

چين ۲۵، ۷۸، ۱۳۷.

- دوره چهلتن (کتاب) ۱۵، ۳۰.
 دوره دامیار (کتاب) ۱۵.
 دوره شاه خوشین (کتاب) ۱۵، ۳۵.
 دوره شاه ویسقلی (کتاب) ۱۵.
 دوره عابدین (کتاب) ۱۵، ۴۶.
 دوره هفتوانه (کتاب) ۱۵، ۱۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۰ تا ۸۶، ۸۶ تا ۹۷، ۹۹ تا ۱۴۰، ۱۴۲ تا ۱۴۴، ۱۴۷.
 دوشی (محل) ۳۷.
 دیاله ۴۴.
 دینکرد (کتاب) ۱۳۸.
 دینور ۹۴، ۱۰۲.
 دیواندره ۹۷.
- ذ
- ذکری ۳۷.
 ذوالنور قلندر ۳۹.
- ر
- ربیع الابرار (کتاب) ۱۳۵.
 رتاف ۳۵.
 رزب ۱۱۳، ۱۱۴.
 رستم ۱۰۴، ۱۲۵.
 رکن الدین ۴۰.
 رمزبار (پیر) ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۶.
 روس ۴۶.
 روم (بابا) ۳۵.
 ریچ ۴۶.
 ریحان خانم لرستانی ۳۵.
 ریگ ودا (کتاب) ۱۴۱.
- ز
- زاب (دیه) ۴۶.
 زال ۱۳۵.
 زاو ۴۶.
 زرتشتی ۱۶، ۲۹، ۴۳.
 زرتشتیان ۳۰.
 زردشت ۲۳، ۳۳، ۴۱، ۹۵، ۱۰۹.
- ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳.
 خلیفه امیر ۱۸، ۵۸، ۱۰۴.
 خلیفه با پیر ۱۸، ۵۷، ۱۰۲.
 خلیفه جبار ۱۸، ۵۹، ۱۰۷.
 خلیفه شاه شاه ۱۸، ۵۵، ۱۰۰.
 خلیفه شهاب الدین ۱۸، ۵۶، ۱۰۱.
 خلیفه عزیز سلیمانی ۱۸، ۵۳، ۹۴.
 خلیفه محمد ۱۸، ۵۴، ۹۸.
 خنکار ۳۵.
 خواجه عبدالله ۱۲۰.
 خوارج ۱۴۰.
 خویبار ۳۵.
- د
- داستان دینیک (کتاب) ۱۰۵.
 دالانی (کوه) ۱۱۷.
 دالاهو (کوه) ۲۵، ۳۷، ۳۸.
 دانمارکی ۱۶.
 داود (پیر) ۲۶، ۳۶، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۷۷، ۸۷، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۳.
 دایراک ۲۶، ۲۸.
 دایرة المعارف اسلامی (کتاب) ۴۵.
 دجله (رود) ۴۴.
 دده حسین ۳۸.
 دده علی ۳۸.
 دربندی خان (سد) ۴۶.
 درخت آسوریک (کتاب) ۱۶.
 درویشقلی کرنی ۹۴.
 دزاور ۱۱۳، ۱۱۶.
 دفتر پردیو (کتاب) ۱۵.
 دفتر دیوان گوره (کتاب) ۱۵.
 دفتر ساوا (کتاب) ۱۵.
 دکتر محمد مکرری ۲۵.
 دمشق ۲۸، ۸۵.
 دودان (دیه) ۸۷.
 دوره باباجلیل (کتاب) ۱۵.
 دوره بابا سرهنگت (کتاب) ۱۵-۳۵.
 دوره باباناوس (کتاب) ۱۵-۳۶.
 دوره بهلول (کتاب) ۱۵-۳۴.
 دوره پیرعالی (کتاب) ۱۵.

۱۳۴. زردشتی ۴۳.
 زلال زلال (کتاب) ۱۵، ۳۷.
 زمخشری ۱۳۵.
 زنوری (خاندان) ۳۶، ۳۹.
 زور ۴۵.
- ژ
- ژاورد ۱۱۴.
- س
- سازان (دیه) ۴۶، ۱۰۸.
 ساسانی ۱۶.
 ساسانیان ۴۶.
 سالان (کوه) ۱۱۴.
 سامی ۲۳، ۴۳.
 سانسکریت (زبان) ۱۰۵.
 سرانجام (کتاب) ۱۵ تا ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵ تا ۲۷، ۳۰ تا ۳۷، ۳۴ تا ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۴۰.
 سرانندیب (کوه) ۱۳۶.
 سرانه (دیه) ۳۷، ۹۵.
 سراو (دیه) ۴۶.
 سرپل زهاب ۸۷.
 سرگت (دیه) ۳۵.
 سعدین وقاص ۱۳۳.
 سعیر (کوه) ۱۳۵.
 سقز ۹۷.
 سلطان اسحاق ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۵ تا ۳۴، ۳۶ تا ۳۸، ۴۱، ۵۰ تا ۵۳، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۸۵ تا ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۲ تا ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۶.
 سلیم ۷۹، ۱۳۹.
 سلیمانیه ۲۵، ۲۸، ۴۴، ۴۶.
 سنائی ۱۴۴.
 ستندهج ۱۵، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۱۱۴.
 سید ابوالوفاء ۱۸، ۳۸، ۷۶، ۷۸، ۸۲.
- ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵.
 سیداحمد بابایادگار ۱۸، ۷۶، ۹۵.
 سیداحمد شهرزوری ۹۹.
 سیداکابر ۳۸.
 سیدباویسی ۱۸، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۲.
 سید براکه ۴۰.
 سید حبیب شاه ۱۸، ۵۹، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۳.
 سیدحیدر ۴۰.
 سیدخضر ۲۲.
 سید شهاب‌الدین ۱۸، ۵۸، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۴.
 سیدشیخعلی ۳۸.
 سید صادق ۲۸.
 سید محمد ۲۸، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱.
 سیدمحمد گوره سوار ۱۸، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۹۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵.
 سیدمصطفی ۱۸، ۳۹، ۵۷، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۳۸.
 سیدمنصور ۴۰.
 سید میراحمد ۱۸، ۳۸، ۵۴، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹.
 سهروردی ۲۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۳۷.
 سهند (کوه) ۴۲.
 سیروان (رود) ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴.
- ش
- شاربازیر ۴۶.
 شام ۴۵.
 شاکه ۳۲، ۴۰.
 شاه ایاز ۳۹.
 شاه ابراهیم ایوت ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۶۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۴۷.

ص

- صادق (امام) ۱۳۳.
 صالح (پیر) ۳۶.
 صبوره ۲۶، ۳۵.
 صورة الارض (کتاب) ۴۵.

ض

- ضحاك ۴۵، ۱۰۵.

ع

- عالي قلندر ۳۸.
 عالي قلندري (خاندان) ۳۶، ۳۸.
 عباس ۲۸.
 عباسيان ۴۵.
 عبدالرحمان بن ملجم مرادی ۱۴۰.
 عبدالله (پیر) ۴۰.
 عبدالمطلب ۱۳۸.
 عبدالقادر محمد ۲۸.
 عبدالکريم ۱۸.
 عبد مناف ۱۴۰.
 عبهرالعاشقين (کتاب) ۱۳۶.
 عثمان بن عفان ۱۴۰، ۱۴۵.
 عده (کتاب) ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۵.
 عراق ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۱۱۴.
 ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲.
 عراقی ۱۲۹، ۱۳۶.
 عرب ۴۴.
 عربی ۳۴، ۳۵.
 عزرائيل ۱۴۱.
 عطار ۱۳۰، ۱۳۷.
 علي (امام) ۷۸ تا ۸۱، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲.
 علي (پیر) ۴۰.
 علي اکبر ۸۲، ۱۴۵.
 علي دليوزا ۳۶.
 علي مرتضی ۲۱.
 عمر بن لب ۳۴.
 عمره ۷۹، ۱۳۹.
 عيسى (روح الله) ۱۳۶.

- شاه ابراهيمی (خاندان) ۳۶، ۳۷.
 شاهخوشين لرستاني ۲۱، ۳۵، ۱۴۲.
 شاه مراد ۳۲، ۴۰.
 شاه نظر ۳۲، ۴۰.
 شاه ويسقلي ۲۱.
 شاه هياس ۳۹.
 شاه هياسی (خاندان) ۳۹.
 شاهنامه (کتاب) ۱۷، ۱۰۴.
 شاهنامه حقيقت (کتاب) ۲۵.
 شامو (کوه) ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴.
 شرح منازل (کتاب) ۱۳۲.
 شعبان ۷۹.
 شمس تبریزی ۸۶.
 شمس سامی ۴۴.
 شمس قيس رازی ۱۷.
 شهاب الدين ۳۲.
 شهر بازار ۴۶.
 شهر زور ۲۵ تا ۲۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴ تا ۴۶، ۹۴، ۹۶، ۹۸ تا ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۳۹.
 شيخان (ديه) ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۸ تا ۴۱، ۸۵، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶ تا ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۹.
 شيخ اشراق ۲۲، ۹۴، ۱۲۶.
 شيخ حبيب شه ۱۰۶.
 شيخ شهاب الدين سهروردی ۱۴۴.
 شيخ صدرالدين شهرزوری ۱۰۶.
 شيخ عباس ۲۸.
 شيخ عيسى بساکانی ۳۹.
 شيخ عيسى برزنجه‌ئی ۲۵ تا ۲۸، ۳۸، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۹.
 شيخ فريدالدين عطار ۴۱، ۱۱۱، ۱۱۵.
 شيخ محمود شبستری ۸۶.
 شيخ موسی برزنجه‌ئی ۲۸، ۱۰۴.
 شيرويه خان ۳۶.
 شیرين و فرهاد (کتاب) ۱۷.
 شينز (محل) ۴۶.

غ

غزالی ۱۱۷.

ف

فارسی (زبان) ۳۴، ۹۸، ۹۹.
فاطمه (بنت محمدالمصطفی) ۱۴۰، ۱۴۴.

فاطمه بنت اسد ابن هاشم ۱۴۰.

فرات (رود) ۱۳۳، ۱۳۴.

فرامرزیبگ ۴۲.

فرانسوی ۱۶.

فرهنگ ایران باستان (کتاب) ۴۲، ۱۳۸.

فففور ۸۰، ۱۴۰.

فهلویات ۱۷.

ق

قاضی نبی ۳۶.

قرآن (کلام الله مجید) ۲۰، ۸۷، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶.

قرندی ۳۵.

قره پوس ۳۹.

قره داغ (کوه) ۴۴.

قره کوشک (کوه) ۴۴.

قصر شیرین ۴۶.

قلم (بابا) ۳۵.

قلی ۳۲.

قمری کوه ۳۶.

قیس بن حاتم ۱۳۵.

قیصر ۳۵.

قیصری ۹۳.

ک

کاکاردا ۳۵.

کاکاردائی ۱۶.

کاکائی ۳۷، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸.

کاملک ۳۹.

کامیری جان ۳۹.

کربلا ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۱۱۴، ۱۳۴.

۱۴۳، ۱۴۴.

کرد ۲۵، ۳۴، ۴۵، ۱۱۶.
کردان ۴۵.

کردستان ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۴۵، ۴۶.

کردی ۱۵، ۱۷، ۳۴، ۹۸، ۹۹.

کردی کرمانشاهی (گونه) ۱۵.

کردی مریوانی (گونه) ۱۵.

کرکو ۴۶.

کرکوک ۴۴، ۴۶، ۱۰۴.

کرمانجی سنندجی (گونه) ۱۵.

کرمانشاه ۱۵، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۱۱۳.

۱۱۶.

کرمانشاهان ۱۲۶.

کرنند ۸۵.

کریستن سن ۱۶.

کس نزان (دیه) ۵۴، ۹۷.

کشاف (کتاب) ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۰.

کشف المحجوب (کتاب) ۱۳۴.

کعب بن مالک ۱۳۵.

کلاترزان ۱۱۴.

کلام ایل بگی جاف (کتاب) ۱۵.

کلام تیمور (کتاب) ۱۵.

کلام جناب (کتاب) ۱۵.

کلام حیدری (کتاب) ۱۵.

کلام خان الماس (کتاب) ۱۵.

کلام درویشقلی (کتاب) ۱۵.

کلام ذوالفقار (کتاب) ۱۵.

کلام سید خاموش (کتاب) ۱۵.

کلام شیخ امیر (کتاب) ۱۵.

کلام قاصد (کتاب) ۱۵.

کلام نوروز (کتاب) ۱۵.

کلدانی ۴۵.

کل داود (گردنه) ۸۷.

کلمات قصار (کتاب) ۱۰۰.

کلهری (گونه) ۱۵.

کلیمی ۲۹.

کمال الدین ۲۸.

کوشک طاق (کوه) ۴۴.

کوفه ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴.

کوهلان (دیه) ۱۲۵، ۱۲۶.

کیخسرو ۱۰۴، ۱۰۹.

- کیقباد ۱۶.
 مسعربن مهلهل ۴۵، ۴۶.
 مسیحی ۲۹.
 مشیا (آدم) ۱۳۶.
 مشیانه (حواء) ۱۳۶.
 مشیکی ۳۷.
 مصباح الهدایه (کتاب) ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۵.
 مصطفائی (خاندان) ۳۶.
 مصطفی (پیر) ۶۱، ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۳.
 مصطفی داودان ۱۸، ۲۰، ۲۲.
 مظفر کرمانی ۹۷.
 معجم البلدان (کتاب) ۴۵.
 مکه ۲۷، ۱۰۸، ۱۴۲.
 ملا الیاس شهرزوری ۲۸، ۲۹، ۱۰۸.
 ملا رکن الدین دمشقی ۲۲.
 ملا منصور شهرزوری ۱۰۰.
 ملک طیار ۲۲.
 مندلی ۳۷.
 منطق الطیر (کتاب) ۱۳۶.
 موردین (دیه) ۴۶.
 موسی (پیر) ۴۹، ۵۶.
 موسی سیاه ۲۲.
 موصل ۴۴.
 مولانا جلال الدین مولوی ۸۶، ۹۳، ۱۴۳.
 میراحمد ۵۶.
 میرخسرو لرستانی ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲.
 ۴۹، ۸۵، ۸۶، ۸۷.
 میردوست ۳۹.
 میرسور (دیه) ۲۸، ۳۸، ۹۶، ۱۳۹.
 میرسوری (خاندان) ۳۶، ۳۸.
 میکائیل ۱۴۱.
 ن
 نادرنامه (کتاب) ۱۷.
 ندر ۱۰۳.
 نعمت ۳۶.
 نوا ۳۵.
 نورعلی الهی ۹۵.
 نوسود ۱۱۶، ۱۱۷.
 نودشه ۱۱۷.
 گ
 گاتما (کتاب) ۱۶، ۱۷.
 گاماسب (رود) ۳۵.
 گرچک ۳۵.
 گریشه ۳۷.
 گلزاری ۱۶.
 گلشن راز (کتاب) ۸۶، ۹۳.
 گلیم و کول (کتاب) ۱۵.
 گوران ۱۵، ۲۵، ۳۳، ۹۶.
 گورانی (لهجه) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۹۱، ۱۳۸.
 ل
 لاهیجی ۹۳، ۹۷.
 لرستان ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۸۵، ۸۷.
 لری (لهجه) ۱۵.
 لزاخانم جاف ۳۵.
 لکی (لهجه) ۱۵.
 لهون ۳۵.
 لیلی بنتابن مرة بن مسعود ثقفی ۱۴۵.
 م
 مانوی ۱۶.
 مبارک شاه لرستانی ۳۵.
 مجالس المؤمنین (کتاب) ۳۴.
 مجموعه رسائل اهل حق (کتاب) ۴۲.
 محمد (خاتم النبیین) ۸۰، ۱۳۳، ۱۳۶.
 محمدبگ لرستانی ۳۹، ۴۲.
 محمدبیگ ۲۱.
 مداین ۴۶.
 مدینه ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲.
 مرزبانی ۱۲۶.
 مریوان ۱۱۴.
 مزارشریف (محل) ۳۷.
 مزدکی ۲۹.
 مسجدالاقصی ۱۰۸، ۱۳۳.
 مسجدالحرام ۱۳۳.

ی
یادداشت قرندی ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹،
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹،
۱۳۹.
یادداشت کاکاردائی ۲۸.
یادگاری (خاندان) ۳۶.
یارسان ۱۵ تا ۴۴، ۴۶، ۸۵ تا ۸۷،
۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶ تا ۹۸، ۱۰۱،
۱۰۶ تا ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷ تا ۱۱۹،
۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷.
یاوا (دیه) ۲۸، ۱۰۶.
یاقوت حموی ۴۵.
یشرب ۱۳۵.
یشرب بن مهلائیل ۱۳۵.
یرنج ۳۵.
یزید ابن معاویه ۱۴۳.
یسنا (کتاب) ۳۰.
یشتها (کتاب) ۱۶، ۲۳.
یمن ۱۴۱.
یهود ۲۳.
یهودی ۴۵، ۱۴۱.

نہاوند ۱۰۷.

نہروان ۱۴۰.

و

وان ۴۴.

وصال الدین ۲۸.

ولید بن عقبہ ۱۴۲.

وندیداد (کتاب) ۲۳.

ه

هارون الرشید ۳۴.

هرا (کوه) ۹۵.

هرسین ۳۵.

هلاکو ۴۵.

همدان ۳۵، ۴۵، ۹۹، ۱۰۲.

هند ۲۵، ۳۳، ۱۰۵.

هندلہ اخضر ۸۰، ۱۴۲.

هندوان ۴۳.

هندوستان ۳۷، ۹۵، ۱۳۶.

هندولہ ۳۵.

ہندی ۴۳.

ہورامان (اورامان) ۶۴.

ہوشنگ پیشدادی ۹۵.

ہیاکل النور (کتاب) ۹۴.

کتابخانه

هوای قیام

باد کویم آید دفا تر و خون قوی یا برسان برسان حضرت سلطان اسما ارواح قدسه
 در قرن ششم هجری با عده ای از یارانش تا حقیقت راهباز و دودنه اوجافتمین بود
 دست داد و سرایط بیات را آشکارا و قوی و نام علی اهل بیت را یکبارگی کرد و
 آنکه غلامان فرج فرج به خشم رسیدند و هر روز با برادر و سلطان او رسید
 بی شانه و بر کمر - و کمره آنحضرت به بنفشه و دیاری فرساده و مردم را از راه کرد و
 و با می و کرات آن در کسری سلطه است خیم چون تاریخ تولد و وفات آن کبار و
 و در جیشی بعضی دفا تر و مهمات به کرد و از دین خود دست که تاریخ تولد و وفات
 آن اعظم را به آری و در این چند سطر برشته تحریر داده تا خلاف از آن برترند
 شوند و اکنون به حسب تفسیر قانون و بری تویر و توبه بی گناه فوت گشته به
 و تاریخ آنان برشته تحریر و در وفات در سنه ۷۶۸ - بر پوی دشتی تولد
 در سنه ۶۸۹ - مصطفی داد و تولد در سنه ۶۴۴ - شاه ابراهیم ابوت تولد در سنه ۷۵۰
 اباباد کا تولد در سنه ۷۶۲ - سید محمد تولد در سنه ۶۴۵ - سید ابراهیم تولد در سنه ۶۵۸
 وفات در سنه ۷۴۵ - سید شهاب الدین تولد در سنه ۶۵۹ - وفات در سنه ۷۴۸
 سید ابوالخا تولد در سنه ۶۶۲ - سید مصطفی تولد در سنه ۶۷۵ - وفات در سنه ۷۶۱ -
 حاجی سید ابی تولد در سنه ۶۷۲ - وفات در سنه ۷۷۸ - شیخ حبیب تولد در سنه ۷۴۱
 سید قباد دیوبند تولد در سنه ۶۶۹ - میر محمد شکر زوری تولد ۶۲۸ - وفات ۷۲۲ -

قدح تقدیر باید از وطن کنم که یاد این حضرت سلطان اسحاق بسپارند و حقیر حفظ نماید
این مداح را از مدعی اسناد خود برشته بخیر و سلامت
اول و آخرم یا رب عزیزی کرد
بنقد حقیر نفیر امیر ۱۳۲۳

بمذا - پیر میانین مروت :

عازر آمان

خواجهم مروت عازر آمان

دیدست تو بین گردین جهان

گشت لاله دامن دویست عیان

کنای از ملازمت گشت کنان

برید گندم تو بخاشین کنای ملازمت نه دوشان

جوری تو بدیش منت دگیاں با میر خردت گیر زندان

لذت بدین بر میدون خاتون شیرین تان کی تان

اوبه سیاهش موسی قتل خان بر کز دست حاجب تان

سر نظم بهت پوی نور صوفیان چون بر کو تخت کاشین

نخستش از جم نور خیشان نور خیشین خسرو بکین

عازر ز جنت زبوی بکین

برآوردت

و جاک نه کامن نه آخر گایی

دنگای شرمطان اینا نیایی

کیم بی نیت پوریک رنگ میایی

اینا از شش نه سر وایی

بنیام سوزی نه شت نیایی

امدوم نه غیب را کمر وایی

لش مانو فی رای دنیایی

بی نیت پوریک رنگ میایی

منقو نه من جاکیر جایی

منم مو نه جای از شایی

منم مو یادگار بیایی

من ابرهیم تخت بغدادی

اردو مجنون نه بیخ جایی

ابرهمین حای سجد گایی

سجدهش بکردی وایوایی

کیردی به نیت پوریک رنگ میایی

اول و آخرم باره ککالی کرکاش

نخط حقیر قریب سیاهی ۱۳۱۵

